کابل

از آثار بگرام «کاپیسا»

۹۴

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ « ابن سینا »
عنوان تلگرافی : کابل انجمن
مخابرات باغ ، ص شهزاده احمد علیخان
(درانی) مدیر عمومی انجمن

کابل

(مجلهٔ مصور ماهوار)
(ادبی ، اجتماعی ، تاریخی)
از شعبهٔ نشریات انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل : ۱۲ افغانی
ولایات داخله : ۱۴ «
« خارجه : نیم پوند انگلیسی
طلبهٔ معارف نصف قیمت

سال (۸) ماه جدی ۱۳۱۷ هجری شمسی — دسمبر - جنوری ۱۹۳۸ میلادی شمارهٔ (۱۰)

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
قابل توجه اولیای اطفال	جناب احمدالله خان « کریمی »	۱
پښتو او پښتانه	« محمد اعظم خان « ایازی »	٤
ادبیات فارسی	ترجمهٔ جناب ملك الشعرا	۱۳
کتاب سماع طبیعی	جناب محمد قدیر خان « تره کی »	۳۸
راغوندسی ، چه پندسی	« محمد شریف خان « حبیبی »	٤۱
بر مزار فرزند	از طبع جناب ملك الشعراء	٤٤
غزل	« « « شائق »	٤۷
کار باید کرد !	« « سرور خان « صبا »	٤۸
غزل	« « عبدالغنی خان	۵۰
میاو والی	« « گل پاچا خان « الفت »	«
پخوانی عظمت	« « اورادالدینخان	۵۱
مخمس	« « محمد شریف خان « حبیبی »	۵۲
دا د نوسه و کړ ؟	جناب محمد ارسلانخان « سلیمی »	۵٤
دچا کچری مه تر هوه	« قیام الدینخان « خادم »	۵۵
سیاح پنجشیر	« « رشتیا »	۵۷
سلطان محمود	ترجمهٔ جناب « امینی »	۷۰
مسابقهٔ دویدن	مدیریت نشریات	۷۹
اسلام او افغانستان	جناب اورادالدینخان	۸۰
پرواز خانم های روسی	مدیریت نشریات	۸٦
گل نورس	جناب « زمریالی »	۸۸
سال دهم اتحاد خان آباد	مدیریت نشریات	۸۹
ما و اطفال	« «	۹۰
د وطن مینه	جناب عبدالرزاق خان	«
د پښتو منتخبات	« « گرندی «	۹۱
اعطای نشان	مدیریت نشریات	۹۳
یادداشت های سودمند	« «	۹٦
فکاهیات	« «	۹۷
یك لحظه ورزش دماغی	« «	۹۹
زیری رایگان و تذکر بمشترکین وغلطنامه		۱۰۰

تصاویر	صفحه
از آثار بگرام « کاپیسا »	دریشتی
از مناظر قدرتی و زیبای سمت شمالی	۱
یك منظره از باغ سرسبز و با صفای ریشخور	۹
یك گوشه از باغ قشنگ ریشخور	۱۷
یك حصه از سایه باغ پغمان	۲۵
جادهٔ اندرابی ورود خانهٔ کابل در پرتو مهتاب	۳۷
منظرهٔ غروب در سرای خوجه	«
خوشه های انگور « «	«
یك گوشهٔ تاکستان « «	«
منظرهٔ قدرتی پل چوبی معلق پرانده در پنجشیر	۵۳
پل گلبهار و منظرهٔ قسمتی از دریای پنجشیر و نخلستان کنار آن	۵۷
دروازهٔ قدرتی پنجشیر	۵۸
تنگنای دشوار گذاریکه به دره های پنجشیر منتهی می شود	۵۹
دخترك روستائی در کنار خرمن جواری نشسته	٦۰
از سالخورد گان پنجشیر	٦۱
منظرهٔ پارانده از دور	٦۲
منظرهٔ قسمتی از آبادی های رخه	٦۳
منظرهٔ عمومی بازارك	٦٦
فراخنای دریا در بین بازارك و مالسپه	«
دور نمای آستانه	٦۷
دروازهٔ خوش ساخت یکی ازمنازل روستائی آستانه	٦۸
از باغهای سایه دار آستانه	«
کوچهٔ آستانه و آبشار های قدرتی آن	٦۹
عمرا خان قهرمان دویدن و دیگر مسابقه کنندگان	۷۹
پولینا پنکو خانم هوا باز روسی	۸٦
عرادهٔ که از گل ساخته شده	۸۷
آقای عبدالرزاق خان متعلم	۹۰
استاد فاضل ملك الشعراء	۹۳
فرمان اعلیحضرت همایونی	۹۵
رسم رنگه : بازار قندهار	۱۰۰

ازمناظر قدرتی وزیبای سمت شمالی

چشم انداز سر سبز گلبهار و دور نمای آبادی های دهکدهٔ شیر خان : دور تر سواد کوه پروان

« از عکاسی مخصوص انجمن »

قلمی بلته :

ملی سندره

یا

ترانهٔ ملی

پته نه ده چه دیوملی نصب العین وجود دیو قام داتحاد اوبو والی دپاره خورا لوی اهمیت لری . او که دغه ایده آل اونصب العین دخوز وونکو اوژوندو الفاظو په قالب کښ واچول شی ، نواغیزه او تاثیریی لازیاتیږی. اوهر فرد دهغی په لوستو او اوریدلو سره په خپل زړه کښ یو داسی کلك وجد اوهیجان چه ملی اوقومی احساسات اوعواطف راخوزوی حس کوی . دغه وجهه ده چه ددنیا ژوندی قومونه اوملتونه دخپلو آمالو او آرزوگانو مجموعه چه په حقیقت کښ ، ددوی دقومی اوملی نصب العین څخه عبارت دی ، دملی ادبیاتو په مرسته له یوی خوادډیرو زور دارو او مهیجو الفاظو په قالب کښ غور زوی اوضمنا دهغوی دزیات تاثیر دپاره له یوه پلوه دخپل قوم پخوانی عظمت او افتخارته څواشارتونه کوی ، اوله بلی ډډی ، دغه وجد راو ستونکی او معنی دار الفاظ دموسیقی په مؤثره ژبه وائی ، اودغه ټول ترکیبونه او آهنگونه د (ملی ترانی) په نوم یاد وی .

په همدغه مناسبت سره پښتون قام چه په خپلو ملی مفاخرو او تاریخی سجایاؤ کښ له هیڅ قومه وروسته پاته ندی لازمه ده چه دخپل نهضت په عصر کښ ملی ترانه ژر تر ژره ځان ته ترتیب کړی خپله موجوده طبقه اوراتلونکی نسل په خپل تیر عظمت او خپلو راتلونکو آمالو پوه اوخبر کړی ، پوشیده نیست که داشتن یك ایده آل ملی برای اتحاد و یگانگی یك قوم اهمیت بزرگی داشته واگراین ایده آل یانصب العین درقالب الفاظ شوروانگیزوجذاب ریخته شود ، تاثیرات آن بیشترمیباشد وهر فرد ازخواندن یاشنیدن آن در ضمیر خود وجد و هیجان شدیدی را که بر انگیزندهٔ احساسات وعواطف ملی ووطنی میباشد احساس میکند . از این جهت است که ملل و اقوام زندهٔ دنیا مجموعهٔ آمال وآرزو های خویش را که در حقیقت عبارت از نصب العین قومی و ایده آل وطنی شان میباشد ، بهمدستی ادبیات ملی درقالب الفاظ بسیارزنند وهیجان انگیزی ریخته ضمناً برای مزید تاثیرآن ، ازیك طرف اشاراتی چند بسوی عظمت وافتخارات باستانی خودوقوم خود دران نموده واز طرف دیگراین الفاظ شورانگیزوپر معنی رابزبان موثرموسیقی میسرایندو مجموع ترکیبات وآهنگ های مذکوررا بنام(ترانهٔ ملی)یاد میکنند.

بهمین مناسبت قوم افغان را که او هم در مفاخرتاریخی وسجایای ملی ازهیچ قوم دیگری عقب نمی ماند ، لازم است که دربن عصر نهضت خود که یك نشیدهٔ ملی پرزوری برای خویش ترتیب داده طبقهٔ موجوده و نسل آینده را به عظمت گذشته وآمال آتیهٔ شان ملتفت وآگاه

که څه‌هم ددی مقصد دپاره له څه مودی څخه اقدام شوی دی ، او دموسیقی نغمه یی ترتیب شوی او په مضمون کښ یی هم تریوی اندازی پوری فکرشوی دی لیکن هر کله چه ملی ترانه دټول قام مال او دټولو افرادو دجذباتو نماینده ده ، نو داموغوره و گڼله چه په دی باره کښ دقطعی فیصلی نه مخکښ بووار دټولو پښتنو ذهنونه ددی قومی نشیدی جوړولو او ترلوته راو بولو ، عام جذبات له هری خواڅخه راغونډ کړو ، او وروسته دعمومی میلان دملاحظی سره دالفاظو او اشاراتو مراعات پکښ هم وکړو ، او په دغه شان د(ملی ترانی) اعلان وکړو. له دغه کبله اوس ټول پښتانه ورونه چه دافغانستان دننه وی او که دباندی په احترام سره دی خوانه ملتفت کول غواړو ، چه په دی خپل قیمتدارملی اثر کښ برخه واخلی ، اوخپل قومی جذبات او ادبی قرایح دخورابنی ملی ترانی دجوړولو دپاره ، چه دافغان قوم دروحیاتو او جذباتو نمائنده او ددی قوم دتاریخی عظمت او پخوانیو مفاخرو بنوونکی او ددی بهادر قام دراتلونکو امالو او آرزو گانو بنکاره کوونکی وی په کار واچوی. البته پس له دری میاشتو به ، دنوی کال په شروع کښ یو لوی مجلس چه دهمدغسی لویی مهمی ملی موضوع وړوی تشکیل شی ، نشیدی او نظریات چه په دی موضوع کښ راغلی وی ، دتدقیق لاندی به ونیولی شی ، او هغه وخت به دهغو له مینځه څخه مفکوره الفاظ ، آهنگونه او داسی نور خصوصیات او لوازم دملی ترانی غوره کړی شی .

سازد . اگرچه برای این مقصد ازمدتی باینطرف اقدام ونغمهٔ موسیقی آن ترتیب ودرمضمون آن نیزتا اندازهٔ فکر شده است ، لیکن چون ترانهٔ ملی مال تمام قوم ونمایندهٔ جذبات عموم افراد است بنابران بهتر دانستیم قبل از فیصلهٔ قطعی درین باره ، باری اذهان عموم افغانهارا درانشاء وانشاد این نشیدهٔ قومی دعوت داده ، جذبات عامه را از هرسو جمع وسپس با درنظر گرفتن میلان عمومی نسبت به چگونگی الفاظ و اشارات آن ، ترانهٔ ملی را اعلان نمائیم . از این رو اکنون تمام برادران افغان را چه در داخل وچه درخارج خاك افغانستان مقیم باشند . محترمانه دعوت میکنیم تا درین اثر قیمت دار ملی خود حصه گرفته ، جذبات قومی و قریحهٔ ادبی خویش را برای ایجاد بهترین ترانهٔ ملی که نمایندهٔ روحیات و جذبات قوم افغان ومعرف مفاخر تاریخی وعظمت باستانی این سرزمین کوهستان وتجلی آمال وآرزوهای این ملت بهادر باشد ، بکار بیندازند .

البته پس ازموعد سه ماه (آغازسال آینده) مجلس بزرگی که در خور همچه یك موضوع مهم ملی باشد تشکیل شده ، نشیده ها ونظریات وارده دران مورد تدقیق قرار داده خواهد شد و درانوقت از بین تمام آنها ، مفکوره ، الفاظ ، آهنگ ها وغیره خصوصیات و لوازم نشیدهٔ ملی انتخاب خواهد گردید .

« پښتو ټولنه »

از مباحث تربیهٔ خانگی :

قابل توجه اولیاء اطفال

احمدالله کریمی

بعضی اشتباهات جبران ناپذیر مربیون

طفل وقتیکه بحدود سن ۶، ۷ میرسد بایك مراق وعلاقهٔ مخصوصی از اهل فامیل وبالخاصه والدین خود که بیشتر طرف محبت وی واقع اند راجع به بعضی اشیائیکه به نظرش برمیخورد پرسش ها کرده کوشش میکند تاجواب سوال خود را بیابد ـ این حس کنجکاویست که قدرت به ایشان ارزانی نموده اکثر سوالات اطفال تا اندازهٔ بجاو بامورد است که به انسان حیرت دست میدهد بلکه سوالات اطفال را نسبت باستفسار هائیکه احبا واقاریب ازیك مسافر درحین ورود او بایك اشتیاق وآرزو مینمایند . ملایم تر ومعنی دارتر میتوان یافت مربیون هوشیار و فهمیده در موقع سوال اطفال خویش خورسند گشته بایك شفقت و کشاده روئی بجواب آن هامی پردازند . علاوةً بذریعهٔ تحسین وآفرین و دیگر نوع مکافات حس کنجکاوی شان راتقویه نموده به ایشان جرئت میدهند تا پرسش های بسیار کرده بتوانند . اگر هرشخص اولاد دار وهر مربی اطفال زحمتی را برخود گوارا دیده از استفسار آنها بایك زبان نزدیك بفهم طفل جوابهای صحیح وواضح بدهد گویا از همین تاریخ تخم علم ومعرفت را در نهاد اطفال خویش زرع کرده میباشند . درینصورت علاوه ازینکه خدمتی برای خود وفرزند عزیز خویش نموده جامعه را نیز ازین فرد شادکام میسازد . وباید متذکر شد که مربی در ترزیق روح علم ومعرفت وتلقیات اخلاقی نباید انتظارسوال طفل رابرده

دقائق وساعات را بیجا بگذراند بلکه باید خودش زمینهٔ سوال را تهیه کرده دربارهٔ بعضی مسائل مانند فوائد هوا، آب، طعام، صورت بوجود آمدن البسه، باران، برف، تگرگ، شبنم، کیفیت نشو ونموء نباتات، ضرر و فائدهٔ حیوانات اهلی، طرز ساختن کاغذ وطبع وانتشار کتب، کوتاه ودراز شدن روز وشب، چگونگی حرکات باد ابر، موتر، طیاره، مخابرهٔ تیلفون و تلگراف ..... وغیره چیز های حیاتی بصورت بازی به ایشان معلومات بدهد اطفال این چیز ها را که از مادر و پدر محبوب خود میاموزند در دماغ شان بخوبی جا گیر میشود. علاوةً باید محبت فضائل ونفرت رذائل درروح ودماغ شان بذریعهٔ مثالها وتطبیقات زیاد، جاداده شود، ضمناً مربیون خیلی دقت کنند تافرزندشان بااطفال وافراد بد اخلاق و یاوه سرا محشور نبوده هرچه می بینند وهرچه میشنوند خادم تربیه باشد چه روح طفل مانند شیشهٔ فتوگراف و ریکارد گرامو فون صاف و پاك بوده ادنی یك حرکت و جزئی یك صدا دران نقش می بندد. اطفالیکه تحت چنین شرایط بار میایند طبعاً صاحب تربیهٔ خوب اند بعضی پدران و مادران سوال های اطفال خویش را از باعث بی علمی نفهمیده یا ایشان راوادار بسکوت مینمایند و یا جواب های بکلی دور از حقیقت و مضحك میدهند به اینصورت ذهن اطفال بیچاره را از چیزهای موهوم و بی اساس مملو میسازند در ثانی اگر بنا باشد این تلقیات غلط و پوچ از دماغ آن ها زدوده شود مشکلاتی زیادی رو میدهد چه آن تلقیات غلط روح ایشان را پیچانده است بسا اطفال دیده شده که چنین تلقیات غلط تا بوقت مرگ با ایشان همراه بوده است. بعضی مادران وزن ها و حتی برخی مرد های عاقبت نیندیش وبی مبالات نیز اطفال خود را از دیو، پری، اژدها ببو، مادر هال، وغیره ترسانده واین را چارهٔ یگانهٔ تربیه و آرام شدن اطفال می پندارند بعضی بی وقوف های دیگری نیز احیاناً دیده میشوند که بدون کدام فکر محض بسائقهٔ جهالت ونادانی جهة تخویف طفل میگویند برو «معلم را بگو که گوش این را ببرد» یا «معلم را بگو که فلکه بر دارد» مانند این چیز ها بسی افکار بی اساس وغلط را بروح اطفال بیچاره جا گزین ساخته آن هارا ترسو، جبون، بزدل، متنفراز معلم بار میارند.

این اشخاص بی مبالات بدون اینکه مطلع باشند بصورت غیر ارادی نفرت از علم واهل علم را به ذهن اطفال مینشانند آیا در دنیا معلمی خواهد بود که گوش طفل را به برد؟ امروز دور فلکه وزدن هم گذشته وحتی معلمین امروزه از توهین وتحقیر اطفال نیز خود داری میکنند. تاعزت نفس شان پامال نگردد! چه رسد بگوش بری! وآنانیکه وسیلهٔ تخویف وآرامی اطفال دیو، پری ببو، مادرهال .... را قرار میدهند نشاط وغیرت

طفل را کشته مسبب بسی نقصانات روحی طفل میگردند. اطفال شان شبها بخواب ترسیده در صورت دیدن تاریکی ویاشنیدن آواز باندمانند آواز رعد وغیره زهرهٔ شان آب میشود بالاخره بزدل، ترسو وبی جرئت بار میآیند که نه بدرد جامعه خورده ونه میتوانند که برای شخص خود وفامیل خویش کاری بنمایند. حالانکه جبانت وبی جرئتی از بد ترین اخلاق است و نیز یك دسته اشخاص موجود اند که اطفال را هیچ اهمیتی نداده نمیگذارند که درمجلس حتی سخنی بگویند وبمجرد سخن گفتن مورد عتاب وسرزنش واقع میگردند وبالخاصه اگر ازطرف اطفال بمقابل فکر شان کدام فکر دیگری (ولومعقول باشد) اظهارشود بدون جزای سنگین وی رانمیگذارند.

چنین اشخاص نیز بدون اینکه مطلع باشند روح طفل را خفه کرده بدست خود روزنهای سعادت وموفقیت را بروی شان می‌بندند. چنین اطفال محال است که در مجادلهٔ حیات موفق شوند ویا کاری بسزا از ایشان سرزند.

آنچه گفتیم شمهٔ بود از نکات قابل دقت اولیاء اطفال که درصورت عدم اعتناء بآن بطور غیرشعوری اسباب سوء تربیه وعدم موفقیت اطفال خویش را فراهم کرده، اولادهای بیکاره و مهمل بار می‌آورند. امیدواریم درآینده این مسئله را تعقیب کرده ازین قبیل دیگر نکات مهم تربیهٔ خانگی را روشن سازیم تاهموطنان عزیز نسبت بهرویهٔ که بااطفال خویش معمول می‌دارند اندکی دقت فرموده باشند.

سخن های نکو بشنوید

چو خواهی که باشد ترا نام و نان — مکن دوری از صحبت مهتران
همیشه بر مهتران جای جوی — کز ایشان فزاید ترا آبروی
ز دام فرومایگان باز گرد — نه خیزد ز گنجشك رو باز کرد
یکی داستان زد درین مرد سنگ — که انگور گیرد ز انگور رنگ

(از پند نامهٔ نوشیروان)

پښتو او پښتانه

(۲)

دپښتو رسم الخط

محمد اعظم ایازی

تر اوس پوری موږ بومتفق علیه رسم الخط ،چه دهری علمی اورسمی ژبی دپاره ضروری اولازمی دی نه لرو ، اودا دیوی ژبی دپاره یولوی نقص دی ځینی خلق بو توری په یوډول او ځینی ئی په بل ډول لیکی ځینی دیای مجهولی پرځای یای معروفه اوځینی دمعروفی پرځای یای مجهوله لیکی ، اوس زه دنمونی په ډول دیو څو حروفو بیل بیل رسم الخط لیکم ، چه اوس په موږ کی رواج لری مثلاً د (خ) حرف ، داحرف اوس په موږ پښتنو کی په بیل بیل املا سره لیکل کیږی ، ځینی ئی په دو وتکو سره ،یو پورته اوبل کښته لیکی لکه (خ) ، ځینی ئی پرسر باندی یو وړو کی غوندی همزه لیکی لکه (خ) اوځینی ئی پرسر باندی دری تکی اویو همزه لیکی ، لکه (خ) گویا یو توری اوس موږ په دری ډوله املا لیکو ، ځینی بعض حروف په بیل ډول لیکی مثلاً (ښ) په (خ) او (ږ) په (گ) لیکی ، دغه رنگه ز موږ په موجوده رسم الخط کښ ډیر داسی مثالونه راځی چه په بیل بیل املا لیکل کیږی ، گویا تر اوس پوری موږ بومتفق علیه رسم الخط غوره کړی نه دی ، چه زموږ ټول تحریرات اونشریات په هغه یوه رسم الخط سره ولیکل سی ، لکه چه نورو علمی ژبو د خپل ځان دپاره یومتفق علیه رسم الخط غوره کړی دی او ټول تحریرات اونشریات ئی هم په هغه یوه رسم الخط لیکل کیږی ، دیوی ژبی دپاره دایولوی نقص دی ، ترهغه وقت چه موږ دا نقص لری نه کو او یومتفق علیه رسم الخط غوره نه کو د ژبی علماز موږ ژبی ته دوقعت په سترگه نه گوری او نه موږ به یو علمی حیثیت پیدا کولای سی ، بلکه په ژبه کښ یواوی انقلاب پیدا کیږی ، یومتفق علیه رسم الخط غوره کول او پرهغه باندی په گډه عمل کول او دخپلی ژبی علم الهجا په علمی اصول سره ترتیبول ، اوهرڅه نواقص چه په کښ وی ، هغه ټول لری کول ، زموږ لمړی فرض دی ، داڅه معنی چه څوك (بنه) لیکی اوڅوك ئی (خه) لیکی ، څوك (زیره) لیکی او څوك ئی (گیره) لیکی ،

ثوك (خوز) لیکی اوثوك ئی (خوگ) لیکی ، دادیوی ژبی داملا دپاره یولوی عیب دی ، بایدچه ژرتر ژره داعیب لیری کو او یو متفق علیه رسم الخط غوره کو .

دکلماتو استعمال

که موز دمختلفو خلقو پرطرز کلام باندی فکر اوغورو کو ، ښه به راته ښکاره سی ، چه دځینی خلقو کلام علاوه تر دی چه ساده اوسلیس وی ، ژرپه پوه اوذهن کښ راځی ، سبب ئی دادی ، چه دوی ته دمطلب دادا کولو صحیح لارمعلومه وی ، اوپه ځینی خلقو کی دمطلب دادا کولو پوره قدرت اواستعداد نه وی ، اودخپلو کیفیاتو دښکاره کولو دپاره دصحیح الفاظو استعمال دمقتضای وقت اود اصل موضوع په مطابق ، ورته معلوم نه وی ، عامه قاعده خو داده چه کم لفظ چه دکمی معنی دپاره وضع سوی وی ، هغه لفظ هم دهغی معنی دپاره استعمالیزی مثلاً (مکتب) وهغه ځای ته وائی چه هلکان په کښ سبق وائی ، دالفاظو ودغه دول استعمال ته حقیقت وائی مثلاً لیکونکی ته (کاتب) لوستونکی ته (قاری) اوویونکی ته متکلم ویل حقیقت دی ، هر کله چه لفظونه پرخپلو حقیقی اووضعی معناو استعمال سی ، نوودی ته لغوی حقیقت وائی ، چه په علم لغت اړه لری ، اودلالت ته ئی وضعی دلالت وائی چه په علم معانی سره اړه لری ، د دلالت معنی داده چه دیوه شی په واسطه دبل شی پیژند گلوی وسی مثلاً (د زید) دلفظ څخه دهغه سړی تصور کیږی چه نوم ئی زید دی ، او ددی حقیقت پیژندل دژبی په ادبیه علو موسره اړه لری نو که موز دخپلی ژبی (پښتو) دلغت یو جامع اومکمل قاموس اوادبیه علوم ونه لروایا ممکنه ده چه موز دی دانوا قص په صحیح دول سره لیری کو ، او زموز ژبه دی دادبیت او علمیت په لحاظ ترقی وکی ، دلالت پرڅلورو دولو دی ، (۱) لفظی دلالت (۲) غیرلفظی دلالت (۳) طبیعی دلالت (٤) عقلی دلالت : لفظی دلالت وهغه دلالت ته وائی چه یو لفظ فقط پرهغه شی باندی دلالت کوی چه یوازی دهغه شی دپاره وضع سوی وی مثلاً موز وایو « ثوك راغی ؟ » په جواب کښ ئی وایو « زید » د دی لفظ دا وریدو څخه د زید دشکل ولیدو ته څه حاجت نه پاتیږی .

غیر لفظی دلالت وهغه دلالت ته وائی چه په خپله لفظ پرهغه شی باندی دلالت نه کوی لیکن دلفظ دقرینی څخه داصل شی نتیجه راایستل کیږی ، مثلاً د بوی څخه معلو میږی چه گلان غوریدلی دی . لکه چه عموماً وایو « په دی باغ » کی بوی دی ، یعنی په باغ کښ گلان غوریدلی دی ، طبیعی دلالت وهغه دلالت ته وائی چه دالفاظو څخه ئی دانسان دطبیعت کیفیت معلو میږی مثلاً که دانسان دخولی څخه یودارنگه اواز راووزی چه د ده دطبیعت کیفیت ځنی معلو میږی مثلاً دنا جوړی په وقت کښ دنا جوړ سړی د خولی څخه د (اوه ، اوه) او از راوزی ، او دالفظ

دده دصبیعت پر کیفیت باندی دلالت کوی ، یعنی ددی لفظ داورید وخخه اوریدو نکی معلو مولای سی چه دی نا جوړ دی یاپه کم مصیبت اخته دی ، عقلی دلالت ، ځینی کیفیتو نه دقرا ئنو خخه معلومیږی لکه چه طبیبان دنبض باد متیاز و دلیدو خخه د مریض حال معلو موی چه په کم مرض اخته دی :

دکلام عیبونه اوخوبی پیژندل

دیوی ژبی دپاره ډیر کو ښښو نه په کار دی چه د تحریر او تقریر قابله وگرزی ، خبری خوهر خوك کولای سی ، لیکن فصیح او موثری خبری هغه دی چه اورید ونکی او لوستونکی خوند ځینی واخلی او دسحر په شان پرزړو باندی اثرواچوی ، پر کلام باندی داسی قدرت حاصلول خه اسان کار نه دی ، بلکه بوډیر مشکل کار دی ، نولازمه ده چه انسان دکلام محاسن (خوبی) او عیبونه په ښه ډول وپیژنی ، اودا په تعلیم او علوم ادبیه سره اړه لری ، ولی چه تعلیم دانسان هغه قواوی وینبی او ځلاندی کوی ، چه په طبیعت کی ، که خه هم موجودی وی ، لیکن دبی علمی په سبب ئی ښکاره کولای نه سی ، علاوه تردی تعلیم انسان دغلطیو خخه ساتی ، چه دبی علمی په سبب ورته پیښیږی ، بی ذوق خلق هم که دکلام دخوبیو اوعیبو خخه خبر تیاحاصله کی ، او کوښښ وکی چه دغلطیو دپښیدو خخه ځان وساتی ، نو ددوی کلام که خه هم فصیح او بلیغ نه وی ، صحیح او بی عیب خو به ضروری وی ، دعلم بیان دزده کولو خخه انسان خپل ځان ددا سی غلطیو او خطا و خخه ساتلای سی ، او دهغه کلام معنی او مطلب دده په پوه کښ راځی ، چه الفاظ ئی دغیر وضعی او مجازی په ډول مستعمل سوی وی ، اوهم دغه رنگه دعلم بدیع دوو یلوخخه دکلام خوبی اومحاسن معلومیږی ، دکلام ادنی خوبی داده چه ، که خه هم په هغه کښ محاسن نه وی ، بی عیب خوضرور باید چه وی ، نو دژبی دترقی دپاره دکلام عیبونه اوخوبی معلومول ډیرضروری اولازمی دی اودادژبی په قواعدوسره اړه لری .

دکلماتو تعلقات یو دبل سره په جمله کی

دکلماتو تعلقات یو دبل سره پیژندل دفن تحریر داهمولوازما تو خخه دی ، چه بیله دی کلام فصیح او بلیغ اومتأثر گرزید لای نه سی اوداهم دژبی په قواعدو سره اړه لری ، مثلاً دصفت تعلق دخپل موصوف ، دعدد تعلق دخپل معدود ، دمضاف الیه تعلق دخپل مضاف دجار تعلق دخپل مجرور ، اشاری تعلق دخپل مشار الیه ، دضمیر تعلق دخپل مرجع ، او دفعل تعلق دخپل فاعل او مفعول سره ، که موږ دخپلی ژبی دکلما تو دغه تعلقات په ښه ډول سره نه پیژنو اوپه هغه ترتیب سره ئی ونه لیکو لکه چه دژبی په قواعدو کښ مقرردی ، ظاهره ده چه زموږعبارت به ناموزونه او بی معنی وی

اولوستونکی به دهغه په مطلب بنه پوه نه سی او د ادبی او علمی حیثیت څخه به ډیر پست وی دابنکاره خبره ده چه هر ژبه په دی شیانو کی خپله خاصه محاوره لری ، او دا تعلقات پیژندل دهغی ژبی په قواعدو سره اړه لری ، که موږ د خپلی ژبی (پښتو) د قواعدو کتاب ونه لرو بنکاره ده چه ژبه به مه ددی حیثیت څخه ډیره پسته وی ، او د فصاحت او بلاغت او تأثر خاوند به نوی ، نو د ژبی د ترقی د پاره قواعد د ژبی ترتیبول زموږ ترټولو لومړی فرض دی په فارسی کی موصوف له مخه او صفت وروسته ترموصوف راځی ، او د تذکیر او تانیث ، دمفرد او جمعی په لحاظ په صفت کښ هیڅ تغیر نه راځی یعنی که موصوف واحد وی که جمع ، مذکر وی که مونث ، صفت تل واحد راځی لکه مرد خوب مردان خوب ، زن خوب ، زنان خوب ، که په فارسی کی صفت څوك په جمع ولیکی ، دابه بنکاره غلطی وی ، لیکن دپښتو محاوره په دی موضوع کښ دفارسی محاوری څخه بیله ده ، په پښتو کی صفت دموصوف له مخه راځی او دمفرد او جمعی ، د تذکیر او تانیث په لحاظ عموماً دخپل موصوف تابع وی ، یعنی که موصوف واحد مذکر وی، صفت هم په صیغه دواحد مذکر راځی او که موصوف واحد مونث وی ، صفت هم په صیغه دواحد مونث راځی او که موصوف جمع مذکر یا جمع مونث وی صفت هم د جمع مذکر یا جمع مونث په صیغو سره راځی لکه پوخ سړی (مرد کامل) باخه سړی مردان کامل پخه ښځه (زن کامل) پخی ښځی (زنان کامل) لیکنی صفتونه ددی قاعده بر خلاف راځی چه پوره تفصیل ئی دپښتو په گرامر کښ مفصل راغلی دی مثلاً ښه سړی ، ښه سړی ، ښه ښځه ، ښی ښځی ؛

دغه رنگه په فارسی کښ عدد د معدود له مخه راځی ، او که عدد واحد وی یا جمع ، مذکر وی یا مونث ، معدود تل واحد راځی مثلاً (یك مرد دو مرد ، یك زن ، دو زن) ، لیکن دپښتو محاوره دفارسی محاوری څخه بر عکس ده ، په پښتو کی عدد د معدود له مخه راځی او معدود تل تابع د خپل عدد وی ، یعنی که عدد واحد یا جمع وی ، معدود هم واحد یا جمع راځی مثلاً یو سړی (یك مرد) دوه سړی ، (دو مرد) ، یوه ښځه (یك زن) دوی ښځی (دو زن) ، د (یو) مونث (یوه) او د (دوو) مونث (دوی) راځی ، او نور اعداد د تذکیر او تانیث دپاره یو رنگه راځی هیڅ تغیر نه خوری ، مثلاً پنځه سړی (پنج مرد) پنځه ښځی (پنج زن) وغیره ؛

په فارسی کی فعل که لازمی وی که متعدی دمفرد او جمعی په لحاظ دخپل فاعل سره اړه لری او د تذکیر او تانیث تمیز په کښ نه وی ، مثلاً (آن مرد می رود ، آن زن می رود ، آن مردان می روند آن زنان می روند) ، لیکن په پښتو کښ فعل د تذکیر او تانیث دمفرد او جمعی په لحاظ کله د خپل فاعل سره او کله د خپل مفعول صریح سره اړه لری ،

که فعل لازمی یا حال او استقبال متعدی وی، نو فعل دمفرد او جمعی، د تذکیر او تانیث په لحاظ دخپل فاعل سره اړه لری، مثلاً هلك و لاړ، ښځه ولاړه، هلکان ولاړل، ښځی د لاړئی هلك ډوډی خوری ښځه ډوډی خوری، هلکان ډوډی خوری ښځی دوډی خوری زه دوډی خورم، ته ډوډی خوری، موږ ډوډی خورو، تاسی ډوډی خوری زه به ډوډی وخورم، ته به ډوډی وخوری وغیره په پور ته جملو کښ فعل د تذکیر او تانیث مفرد او جمعی په لحاظ دخپل فاعل سره اړه لری او که فعل ماضی متعدی وی نو فعل د تذکیر او تانیث، دمفرد او جمعی په لحاظ دخپل مفعول سره اړه لری مثلاً هلك ډوډی وخوړله، هلکانو ډوډی وخوړله، نجلی ډوډی وخوړله، نجونو ډوډی وخوړله، ماډوډی وخوړله، تاډوډی وخوړله وغیره؛

که فعل متعدی ماضی دوه مفعول چه په حرف عطف سره یوځای سوی وی، ولری، نو د فعل تعلق د دویم مفعول سره وی، مثلاً مایو هلك اویوه نجلی ولیدله، (من یك بچه ویك دختر رادیدم) مایوه نجلی اویو هلك ولید (من یك دختر ویك بچه رادیدم)، احمد دوی ښځی او دوه سړی ولیدل (احمد دو زن و دو مرد را دید) محمود دری سړی او دوی ښځی ولیدلی (محمود سه مرد و دوزن رادید)؛

که یو فعل لازمی دوه فاعل په طریق د عطف ولری او دواړه هم جنس وی، نو فعل ئی په صیغه دجمع راځی لکه احمد او محمود مکتب ته ولاړل، حلیمه او سلیمه مکتب ته ولاړی، او که مختلف الجنس وی نو فعل په صیغه دجمع مذکر راځی مثلاً حلیمه او احمد مکتب ته ولاړل، یا احمد او حلیمه مکتب ته ولاړل په داسی حالت کښ وفاعل مذکر ته ترجیح ورکول کیږی؛

که یو فاعل ضمیر متکلم او بل ضمیر مخاطب یا غائب وی، فعل په صیغه دجمعی راځی او ترجیح وضمیر متکلم ته ورکول کیږی، مثلاً زه او ته باغ ته ولاړو، زه او دی باغ ته ولاړو، او که یو ضمیر مخاطب او بل غائب وی، فعل په صیغه د جمعی راځی او ترجیح وضمیر مخاطب ته ورکول کیږی، مثلاً ته او دی باغ ته ولاړاست، که یو ضمیر واحد غائب مذکر او بل واحد غائب مونث وی، فعل په صیغه دجمعی راځی او ترجیح وضمیر واحد غائب مذکر ته ورکول کیږی مثلاً دی او دا مکتب ته ولاړل،

په فارسی کی مضاف له مخه او مضاف الیه و روسته تر مضاف راځی، او د مضاف پر اخری توری باندی د اضافت علامت ایږدی، د اضافت علامت په فارسی کی دری دی، زیر، همزه اوئی (/ ، / ، / ی)، زیر په عمومی ډول د اضافت علامت استعمالیږی مثلاً کتاب احمد (د احمد کتاب) قلم من (زما قلم)؛ همزه (ء) په هغه وقت کښ استعمالیږی چه د مضاف اخری حرف های خفی وی، لکه خانهٔ محمود (د محمود کور)

یك منظره از باغ سر سبز و باصفای ریشخور (چهاردهی)

ئی (ی) په هغه وقت کښې استعمالیږی چه مضاف اخری نوری، حرف علت وی یعنی (ا، و، ی) لکه (کالای شما) (ستاسی کالی)، لیکن په پښتو کی فقط دال (د) د اضافت علامت دی، چه د مضاف الیه د مخه راځی او د مضاف الیه و روسته مضاف راځی، لکه د احمد کتاب (کتاب احمد)، د محمود کور (خانهٔ محمود) که مضاف الیه ضمیر منفصل اضافی متکلم یامخاطب وی، نو په دی حالت کښې دال (د) داضافت علامت نه راوړی مثلاً زما کتاب (کتاب من)، زموږ کتابونه (کتاب های ما)، ستاقلم (قلم تو) ستاسی قلمونه (قلمهای شما)، او که مضاف الیه ضمیر منفصل غائب وی نو دال (د) داضافت علامت د ضمیر د مخه راوړی لکه د ده قلم (قلم او) د دوی قلمونه (قلمهای آنها) ددی قلم (قلم اوزن) د هغه کتاب (کتاب او) دهغی کتاب (کتاب اوزن) وغیره.

که مضاف الیه ضمیر متصل اضافی وی، نو مضاف الیه و روسته تر مضاف راځی لکه کتاب می (کتابم) کتاب مو (کتاب مان) کتاب دی (کتابت) کتاب مو (کتاب تان) کتاب ئی (کتابش) کتاب ئی (کتاب شان).

که د مضاف الیه د واحد مونث به اخر کښې های خفی وی، په حالت اضافی کی های خفی په یای معروفه سره بدلیږی لکه د ښځی پسول (زیور ز ن) د لښتی سر (سر خمچه) او که مضاف الیه واحد مذکر وی اواخری حرف ئی یای معروفه یایای ملینه وی، په حالت اضافی کښې یای معروفه په یای ثقیله او یای ملینه په یای معروفه بدلیږی، مثلاً د سورلی آس (اسپ سواری) دسړی قلم (قلم مرد) که مضاف الیه جمع مذکر یاجمع مونث وی اواخری نوری ئی یای معروفه وی، په حالت اضافی کی یای معروفه په واو (و) سره بدلیږی لکه د ښځو کار (کار زنها) د سړو مال (مال مردمان) که مضاف الیه جمع وی او په بوصفت سره موصوف سوی وی نو په حالت اضافی کی د صفت په اخر کښې هم عموماً واو راوړی مثلاد بدو سړو ناسته (صحبت مردمان بد) د ښو ښځو خوی (عادت زنان خوب).

که مضاف الیه جمع، یااسم جمع یااسم مصدر وی په حالت اضافی کی دمضاف الیه په اخر کی واو (و) مجهول راوړی، مثلاً دهلکا نو کتابونه (کتابهای بچها)، دخلقو مال (مال مردم)، درا تلووقت (وقت امدن).

د دی تولو موضوعاتو بیان دپښتو په گرامر کښې، چه د پښتو د ټولنی شعبهٔ لغات او قواعد تالیف کړی دی، اواوس تر تصحیح لاندی دی، زاغلی دی امید دی چه ژر به چاپ اونشر سی؛.

ترجمه

که موږ داوسنیو اقوامو پر طرز معاشرت باندی دغور په کتنه وگورو، او د دنیا دپښتو زروکالو

پر تاریخ باندی نظروا چرو ، نوو دی نتیجی ته
به ورسیږو چه دیو قوم تاریخ دبل قوم دتاریخ
سره اړه لری، که ددغو وجوها تو پر بناد اسلام
پر تاریخ باندی غورو کول سی ، چه د عربو توره
شپه څه رنګه په رو ښانه اوځلا نده ورځ بدله
سوه ، او دعلم لمرئی څه رنګه و نصف النهار ته
ورسیده نو داخبره به ښه وثبوت ته ورسیږی چه
ددی علمی ارتقا تر تو اولوی سبب داؤ ، چه عربو
د کتبخانو بنیاد کښینبود ، د علو مو او فنو نو
وهری شعبی ته ئی ترقی ورکړه ، ټولی علمی او
فنی ذخیری ئی دیونانی سنسکرت ، ایرانی ، او
عبرانی ژبو څخه راغو ندی کړی او په عربی
ژبه ئی ترجمه کړی، دابنکاره خبره ده چه دموجوده
دنیا علمی او ادبی ترقی د عربو د تصانیفو او ترجمو
ترڅه حده پوری ممنونی دی ، او د هغو ترجمو په
واسطه عربی ژبی ترڅه حده وسعت او ترقی
وکړه په شروع کښ عربو دفتو حاتو دوسعت په
سبب دمختلفو قوموسره ګډ سول او څومری چه
دا ګډوالی زیاتیدی هغو مری به دوی د نورو
قومو د علومو او فنونه څخه خبر بدل ، د دی
خبری څخه هیڅوك ښکار کولای نه سی ، چه په
قرون وسطی کښ عربو د دیر دتول متمدنه و ،
قوموعلمی سرمایه وچپلی ژبی (عربی) ته رانقله
کړه ، د بنی امیه او بنی عباسیه به زمانه کښ
دترجمی دوره په دیر وسعت سره شروع سوه ،
اوتول علمی او فنی کتابونه دیر دیو ژبو څخه په
عربی ژبی ترجمه سول ، اوعربی ژبی یو علمی
او ادبی وسعت پیدا کی ، او د علمی او ادبی
دترقی ولوړی مرتبی ته ورسیدله ، چه په دنیا
کښ ئی هیڅ ژبه مقابله کولای نه سی، د عربی
ژبی دترقی اوارتقا اسباب اوعلل د عربی تاریخو
څخه په ښه دول معلومیږی ، لنډه داچه د هری
ژبی دترقی اوارتقالمړی اساس ترجمه ده ، نو که
موږ وغواړو چه وخپلی خوږی مورنی ژبی (پښتو)
ته ترقی ورکو ، باید چه (لکه عربی) د نورو
علمی ژبو څخه د علم او دفن ذخیری راغوندی
اوترجمه کواوخپله ژبه دنوروعلمی و، ژبوپه شان
علمی اوادبی ژبه وګرزوو ، زما یقین دی که
موږ دترجمی سلسله په اصولی دول سره جاری
وساتو ، په لزمده کښ به پښتوهم د دنیا دعلمی
ژبو په قطار کښ داخله سی، زه نه فقط دترجمی
طرفدار یم بلکه داهم ضروری ګنم ، چه هرقسم
علمی ، فنی ، ادبی ، تاریخی اواخلاقی کتابونه
چه دنورو ژبو څخه په پښتو ترجمه سی ، باید چه
ژر تر ژر چاپ او نشر سی ، چه ژبه موږ
علمی او ادبی حیثیت پیدا کی ، او یوه علمی
او فنی ذخیره پکښ راغونده سی ، زما داعرض
به هم بیځایه نه وی چه پښتو نه فقط د دنیا د علمی
ژبوپه شان دعلمی ژبی استعداد لری بلکه دترقی
میدان ئی دیرپراخ دی په شرط ددی که موږ همت
وکواو ددی په بدن کښ د علمیت او ادبیت یو تازه
روح دترجمی اونشر یا تو په واسطه پوه کو

(واچوو) دهر قوم ژبه خپله یوه مخصوصه ماضی اونا ریخ اودخپلو روایاتو یوه مخصوصه ذخیره لری اود مخصوصو حالاتو اوتجربو په واسطه دارنقا اودترقی و موجوده مزل ته رسیدلی ده او هر ملت خپل صحیح اخلاق اوعادات لری چه هغه دهغه ملت دژبی سره خاصه اړه لری، که دیو ملت ژبه ناقصه اود علمی اوادبی حیثیت څخه ولی دلی وی، لازمه ده، چه هغه ملت په دنیا کښ ژوندی او متمدن ملت نه گڼل کیږی اوهم دغه وجه ده چه دهر ملت د خپلی ملی ژبی په ترقی کښ شپه ورځ کوښښ کوی اودترقی هر ډول ذرایع ئی راغوندوی، که څه هم ددیر خرڅ سبب وگرزی؛

دا باید چه په یاد ولرو چه زموږ مورنی ژبه (پښتو) هیڅکله احسان فراموشه نه ده، ستاسی دخدمتو په سله کښ به داخوږه مورنی ژبه نه فقط ستاسی صحیح اخلاق او عادات او پښتنوالی وساتی بلکه تاسو به داتحاد او ترقی وهغی لوړی ځینی ته ورسوی چه زموږ دگران وطن دتیرو او موجوده خواخوږ ونصب العین او دی که خدای کول.

لنډه داچه اوس زموږ دژبی دترقی ابتدائی حالت دی نوموږ باید چه دژبی دترقی دپاره هغه مواد راغونډ کوچه دژبی په ابتدائی حالت اړه لری، هر کله چه دا مزل موطی کی، نو بیا به ئی ددویم مزل دطی کولو دپاره اسباب او مواد راغونډوو، ترڅو چه موږ به دترقی دآخری ځینی ته رسیږی یعنی موږ باید چه ځینه په ځینه قدم ایږدو ترڅو چه واخری ځینی ته رسیږو، داسی ونه سی چه اوله، دویمه اودریمه ځینه پریږدو اوپه لمړی وار په اخری ځینه کښ پښه کښیږدو، اودا ناممکنه ده، څرنگه چه نوروقومو دخپلی ژبی دترقی دپاره په تدریج وسایل اختیار کړی دی، موږ هم باید چه هغسی وکو؛

ځینی حلق وائی چه دا کتاب خو به فارسی ترجمه اونشر سوی دی، څه حاجت دی چه په پښتو دی هم ترجمه اوچاپ سی، دا بوصحیح اومفید خیال نه دی؛ ولی که یوعلمی کتاب په فارسی ترجمه اونشر سوی وی، نودا خودفارسی وعلمی ذخیری نه فائده رسوی، نه دپښتو وهغی ته، پښتوخوهم یوه علمی ذخیره غواړی که نه؟ که دامنطق موږ صحیح وگڼو، نودپښتو وعلمی ذخیری ته هیڅ حاجت نه پاتیږی حالانکه هره ژبه په علمی ذخیری سره ترقی کوی، اویوعلمی او ادبی ژبه گرزیدلای سی، اوس زموږ ژبه دعلمی ذخیری ډیره محتاجه ده، بایدچه دااحتیاج ئی په پراخه سینه پوره کو.

اقتباس از او ر ینتل کا لج

ادبیات فارسی

ترجمهٔ ملک الشعراء قاری

مستشر قین ارو پاراجع بادبیات فارسی چیزهای بسیاری نگاشته اند که بعضی مضمون یامقالهٔ است درموضوعی خاص یا امری محدود و بعضی کتاب مبسوط ومستقل که کاملاً مشتمل بر ادبیات فارسی است لیکن قسمتی از ین تالیفات مدتی است که تقویم پارینه گشته بیانات آنها از درجهٔ اعتبار ساقط است که اگر از انهاقطع نظرشود چار پنج کتاب مستقل باقی می ماند مثلاً :ـ

۱ ـ کتاب پروفسور پتسی مستشرق ایطالوی مسمی به « استوریادیلاپوئیزیا پیرسیانا » (تاریخ شاعری فارسی) که در تورینو ۱۸۹٤م شائع شده است .

۲ ـ « نوی پیرسشی لیتراتور » (ادب فارسی جدید عهد اسلام) تالیف داکتر هیرمن ایتی مستشرق المانی که دراستراس برگ ۱۸۹٦م شائع شده است .

۳ ـ « گشتی دیرپیرسشین لیتراتور » تاریخ ادب فارسی تالیف داکترپاول هورن که ۱۹۰۱م شائع ودر ۱۹۰۹م باردوم چاپ گشته .

٤ ـ تالیف ضخیم پرفسور برون که جلداول آن در ۱۹۰۲م وجلد دوم در ۱۹۰٦ شائع شده وجلدسوم وچارم آن پس از مدتی در ۱۹۲۰ و ۱۹۲٤ شائع شد .

نمرهٔ اول وسوم از کتب مذکور برای فارسی دانها نیست بلکه برای عموم خوانندگان ایتالوی والمانی است . اینچنین مقصد از نمرهٔ چارم نخست آن بود که انگلیسی خوانها از حال و اهمیت ادب فارسی اطلاع بهم رسانند لیکن مؤلف برای اینکه تالیفش جامع باشد ذخیرهٔ گرانبهائی از معلومات برای کسانی که استعدادی در فارسی دارند فراهم نمود لیکن در دوجلد اخیر التزام این امر برخویش نکرده فارسی دانها را مخاطب صحیح خویش قرار داد . کتاب داکتر ایتی مخصوص برای مستشر قین یا طلبهٔ نهائی فارسی نگرش یافته و کار نامه ایست درخشان که دراثر تحقیق عمیق و سالها فحص وکاوش مؤلف آن ترتیب شده . حسن این کتاب آنست که بسیارضخیم نیست بلکه حقیقةً مقاله ایست مبسوط و تالیفی است مهم و مشترك ازمستشرقین المانی وقسمتی کوچك از « گرندرس دیر ایرانشین فلولوگی » (مراتب اساسی لسانیات

ایرانی) از ینجهت محض از فارسی عهد اسلام بحث میراند بلکه از شاهنامه نیز حرفی نگفته است از ینجهت پرو فسور نوبل دیکی مقالهٔ راجع بشاهنامه بنام « رزمیهٔ قومی ایران » داخل کتاب کرده است . وراجع به اوستا و کتیبه‌های میخی وادب پهلوی دیگر متخصصین از بهر او مضمون نوشته اند .

مع الاسف خزانهٔ اردو ازین جواهر گرانبها تهی است لیکن باز هم شکر که از طرفی شعر العجم مولینا شبلی وانتقاد (۱) محققانه و درشت شیرانی بران تایك حد تدارك این امر نموده است و از طرف دیگر ترجمهٔ دو جلد اول ادبیات برون را انجمن ترقی مدتی است سر رسانیده وشاید نوبت چاپ آن کنون برسد بلکه دور نیست که بهمت انجمن دوجلد باقی آن نیز ترجمه شود .

پرو فسور نوبل « رزمیهٔ قومی ایران » را پس از نظر ثانی در ۱۹۲۰م بطور کتاب جداگانه شائع نمود و پرو فسور محمد اقبال آنرا باردو (اورینتل کالج لاهور) ترجمه کرد چنانکه قسمتی ازان در رسالهٔ «اردو» واورینتل کالج میگزین چاپ شده است اکنون به ترجمهٔ فصل اول از مقالهٔ طولانی دا کتر انتی که ذکرش پیشتر گذشت می برداریم امید که ترجمهٔ کل کتاب عنقریب اختتام پذیرد از « گریدرس » نیز همان قسمتهارا بار دو ترجمه میکنیم که بادبیات پیش از اسلام ایران تعلق دارد .

(داکتر) عبدالستار صدیقی

ادبیات فارسی

تالیف هرمن ایتی مستشرق المانی

(الف) نظم ۱ـ نگاهی بمآخذ .

درین مضمون تاکنون کتابی که حقیقةً مصداق تاریخ ادبیات فارسی گردد موجود نیست جز تذکره های متعددی که دارای مواد بسیاری از تاریخ ادبیات میباشند این تذکره ها شرح حال شعراء وانتخاب اشعار آنهارا ضبط کرده است لیکن اکثر تذکره ها جز نقل اشعار بسیار شرح حال کمتر دارد وبنا برین اگر آنهارا سفینهٔ اشعار گوئیم بیجا نیست آنچه در بین این تذکره ها بهتر است بر دو قسمت میکنیم :

۱ ـ تذکره های عمومی که مولف تمام شعرا را ازآغاز شعر تا عهد خویش ذکر کرده است .

ب ـ تذکره های خصوصی که مولف شعرای دور مخصوصی را ذکر کرده است این تذکره ها بتخصیص قسم اول از حیث ترتیب سه صورت دارند (گرچه در بعضی ازینها چندان رعایه از ترتیب مخصوص نشده است) اول : تذکره هائی است که ترتیب تاریخ دران ملحوظ گشته یعنی شرح حال شعرا باعتبار ادوار قرون وسلسلهٔ شاهان وغیره ترتیب یافته (اکثر تذکره های قدیم بهمین ترتیب است . دوم باعتبار حروف تهجی ترتیب شده واکثر درین ترتیب نیز قرون تاریخی ملحوظ گشته

(۱ این انتقاد دررسالهٔ اردوی (اورنگ آباد) پاره پاره چاپ شده است .

(عموما تذکره های جدید همین طور است) سوم بترتیب جغرافیائی میباشدچنانکه ترجمهٔ شعرای هراقلیم وملك شهروقریه درذیل همان اقلیم وملك شهر وقریه مذکور شده برعلاوه دربعضی از تذکره هاشعرا باعتبار شغل وپیشه دسته بندی شده اند اینچنین برای هردسته از حکمرانها، شهزادها، وزرا ارباب مناصب ائمه علماو فضلا ظرفائیکه میل به شعر داشته وگاه سخنی موزون کرده اند بابی جداگانه ترتیب داده اند و نیز دربعضی از کتب تاریخ تذکره مجملی از تراجم شعر اضمیمه گشته یادراخیر هر دوری از تاریخ سیاسی کار نامه های شاعرانه وشعرای نامور همان دور بیان گردیده گذشته ازینها مجموعه های بسیاری است از اشعار بنام سفینه مجمع، خریطه، بیاض، انتخاب ومنتخب وغیره که جز اشعار محض چیزی از شرح حال شعرا باخود ندارند همچنین است فرهنگهای فارسی که در ذیل اکثری از لغات غریب مؤلف شعری از اساتذه آورده وبدان استشهاد میجوید وبعضی از اشعار فرهنگها چنان است که حال شاعر آن مجهول یا اندك معلوم است . پس درانتخاب اشعار ازین دودسته کتب احتیاط لازم است زیرا ایرانیها هیچ گاه رعایتی ازصحت روایت نمیکنند بلکه درتذکره های مخصوص شعرا نیز این احتیاط لازم است زیرا زبان فارسی بحدی محدود گردیده که حکم قلتین بخود گرفته است وبنا برین برای شخصی که میل بجمع کردن اشعار دارد سهل است که اشعار متاخرین را باشعار قدما آمیخته و آنرا مغشوش نماید .

۲ ـ دربین مآخذ ذیل همان کتب که ترتیب تاریخی درآنها ملحوظ گشته شالودهٔ تحقیق وانتقاد شاعریت فارسی بحساب میروند تحقیق کامل از شعر فارسی بدون کتب مذکور ممکن نیست. (اکثراین کتب تاهنوز به نسخه های قلمی منحصراند) :ـ

۱ ـ لباب الالباب تالیف محمدصوفی مروزی است که دربین ۶۰۰ و ۶۲۵ هـ (یعنی قرن ۱۳ م) تالیف شده وبرهمه تذکره ها مقدم است (نسخهٔ قلمی منحصربفرد آن درکتابخانهٔ برلین است)(۱)

۲ ـ تذکرهٔ دولتشاه : تذکرهٔ عمومی وبترتیب تاریخ است ومؤلف در ۸۹۲ هـ = ۱۴۸۷ م بنام میرعلی شیر تالیف کرده است .

(ترجمهٔ ترکی این تذکره بنام سفینة الشعرا دراستنبول چاپ شده است ۱۸۴۳ م) (۲)

۳ ـ مجالس النفائس تذکرهٔ شعرای معاصر تالیف میرعلی شیر بزبان چغتائی که در ۸۹۶ = ۱۴۹۱ به تالیف رسیده وفخری ابن امیری در حدود ۹۲۷ هـ ۱۵۲۱ م آنرا بفارسی ترجمه نمود

---

(۱) پروفسور برون این تذکره را در ۱۹۰۳ـ۱۹۰۶ م در دوجلد به لیدن چاپ کرده . نسخهٔ برلین منحصربفرد نیست ورجوع بتاریخ ادبیات برون ج ۱ ص ۱۳ وص ۴۴۹ ـ الی ۴۵۲)

۱ـ متن فارسی آن درهند چاپ شده بعد برون در ۱۹۰۱ در لیدن شائع نمود . رجوع به مآخذ دولتشاه . مضمون برون رسالهٔ انجمن شاهی اسیا ۱۸۹۹ م ص ۴۷ـ۴۸

و الحاقاتی بران افزوده نامش لطائفنامه گذاشت (۱)

۴ ـ جواهر العجائب مسمی به تذکرة النساء نیز تالیف فخری ابن امیری است که در ۹۴۷ھ = ۴۱ ـ ۱۵۴۰م نگاشته (این کتاب در ۱۸۸۰م درلکنؤ چاپ گشته ـ مدیر:ـ)

۵ ـ تحفهٔ سامی تکمله دولتشاه ۹۵۷ھ = ۱۵۵۰م تالیف سام مرزای صفوی ابن شاه اسماعیل که بانی سلسلهٔ صفوی است.

۶ ـ مذکر الاحباب (۲) تالیف نثاری بخاری که ترجمهٔ حال شعرای عهد میر علی شیر است تا ۹۷۴ = ۱۵۵۶م

۷ ـ نفائس المآثر تالیف میر علاو الدولهٔ قزوینی کامی که از ۹۷۳ = ۱۵۶۵، تا ۹۸۲ = ۱۵۷۴م مشغول تالیف آن بوده.

این تذکره درشرح حال شعرای عهد جلاالدین اکبرو زمان پیشتر قریب بدان است بتخصیص شعرای فارسی مقیم هند.

۸ ـ خلاصة الاشعار وزبدة الافکار که نسبت بسائر تذکره های عمومی مشهور تروبا ترتیب تاریخی است اصل این تذکره را نقی کاشی اول در ۹۸۵ھ = ۷۸ ـ ۱۵۷۷م نگاشت بعد در ۹۹۳ = ۱۵۸۵م ضمیمهٔ بدان افزود در تراجم شعرای معاصر باترتیب جغرافیائی وبالاخره در ۱۰۱۶ھ = ۸ ـ ۱۶۰۷م تذکرهٔ مذکور را پس از اصلاح وضمیمه دوباره مرتب نمود (چاپ دوم آن بحذف اشعار انتخابی نسخهٔ مختصری ترتیب یافته که دردفتر هند است. مدیر)

۹ ـ تذکرهٔ هفت اقلیم تالیف امین رازی که در ۱۰۰۲ھ = ۱۵۹۴م تکمیل نموده این تذکره ذخیره ایست از تراجم ومعلومات جغرافیائی

۱۰ ـ منتخب التواریخ تالیف عبد القادر بدایونی ۱۰۰۴ھ = ۱۵۹۴ تاریخ عمومی هند که از آغاز عهد مسلمانان تاسال دهم از جلوس اکبر جلال الدین است ضمیمهٔ این کتاب ترجمهٔ شعرای نامور عهد اکبری است ودر کلکته ۶۹ ـ ۱۸۶۸ درذیل سلسلهٔ هندیه چاپ شده است

۱۱ ـ آیین اکبری تاریخی است مهم ازعهد اکبر یاجلد سوم اکبر نامه تالیف علامی ابو الفضل که در حدود ۱۰۰۶ھ = ۱۵۹۷م انجام یافته ویك باب این کتاب (آیین قافیه سنجان) مشتمل است بر تراجم شعرای عهد اکبر (در ۱۸۷۷م درسلسلهٔ هندیه و در ۱۸۸۲م در کانپور چاپ شده است وحصهٔ اول آنرا بلوخمن به انگلیسی ترجمه کرده و حاشیهٔ مفیدی بران افزوده است سلسله هندیه ۱۸۷۳م) (۳)

---

(۱) (این کتاب راحکیم شاه محمد قزوینی بترکی عثمانی ترجمه نموده شرح حال شعرای روم را بران افزود رجوع بحاجی خلیفه چاپ استنبول: ۲۷۴ مدیر) (۲) یك نسخهٔ این کتاب درکتابخانهٔ انجمن شاهی بنگال است. (رجوع بفهرست آثوناو نمرهٔ ۲۱۶ مدیر) (۳) باقی این کتاب راجیرت ترجمه کرده ودرذیل همین سلسله ۹۴ ـ ۱۸۹۱م چاپ شده است. متن فارسی آیین اکبری را پیش ازهمه سرسید احمد خان دردهلی شائع کرد.

یك گوشه از باغ قشنگ ریشهر

۱۲ ـ مجالس المؤمنین تذکرهٔ مشاهیر اهل تشیع از آغاز عهد اسلام تا تسلط خاندان صفوی وعروج اهل تشیع ۹۰۵ هـ = ۱۵۰۰ م تالیف نورالدین مرعشی که در بین ۹۹۳ هـ = ۱۵۸۵ م و ۱۰۱۰ = ۱۶۰۲ انجام یافته (در تهران ۱۲۶۸ چاپ شده است) در آخر این کتاب مقاله ۱۲ یك باب ترجمهٔ شعرای فارسی است از فردوسی تا لسانی.

۱۳ ـ خزینه گنج الهی تالیف حسینی الهی که از ۱۰۱۰ = ۱۶۰۱ م تا ۱۰۱۵ هـ = ۱۶۰۷ مقیم شیراز بوده این تذکره بترتیب حروف تهجی است در شرح حال شعرای سال ۷۳۰ هـ = ۱۳۳۰ م تقریباً تا عهد مؤلف

۱۴ ـ بتخانه تذکره عمومی است با ترتیب تاریخی و کثرت اشعار انتخابی این تذکره را محمد صوفی وحسن بیك خاکی در ۱۰۱۰ هـ = ۲ ـ ۱۶۰۱ م آغاز کردند وعبداللطیف ابن عبد الله عباسی برخی بران افزوده در گجرات ۱۰۲۱ هـ = ۱۳ ـ ۱۰۱۲ م بتکمیل رسانید. نسخهٔ منحصر بفرد آن در بودلینا (اوکس فورد است)

۱۵ ـ مجمع الشعرای جهانگیر شاهی (ناقص) پارهٔ ایست از تالیف ضخیم قاطع در ترجمهٔ مدح سرایان جهانگیر متوفی ۱۰۳۷ = ۱۶۲۷ م

۱۶ ـ طبقات شاهجهانی تذکرهٔ مشاهیر که از شعرای عهد تیموری نیز صحبت کرده تالیف محمد صادق ۱۰۴۶ = ۳۷ ـ ۱۶۳۶ م (نسخهٔ منحصر بفرد آن در موزهٔ بریتانیا موجود است.)

۱۷ ـ مراة العالم تاریخ عمومی تا ۱۰۷۸ = ۶۸ ـ ۱۶۶۷ م تالیف محمد بقا که سهواً آنرا به بخت آورخان منسوب کرده اند درخاتمه این تاریخ تذکرهٔ در شرح حال شعراء به ترتیب حروف تهجی بطور ضمیمه الحاق یافته.

۱۸ ـ جامع مفیدی تالیف محمد مفید مستوفی یزدی راجع به شهر یزد ومشاهیریکه ازان شهر برخاسته یادرآنجا اقامت گزیده اند در ۱۰۹۰ = ۱۶۷۹ م تالیف شده (نسخهٔ منحصر بفرد آن درموزهٔ بریتانیاست).

۱۹ ـ تذکرهٔ نصیر آبادی تالیف طاهر نصیر آبادی درشرح حال شعرای معاصر که در بین ۱۰۸۰ = ۱۶۷۲ م و ۱۰۹۲ = ۱۶۸۱ م تالیف گشته.

۲۰ ـ مرآة جهان نما ذیل مرآة العالم که محمد بقا مؤلف آن این ذیل را برآن افزوده ودامنهٔ تاریخ خودرا درشرح حال رجال تا ۱۰۹۴ هـ = ۱۶۸۳ م بسط داده ومحمد شفیع خواهر زاده او پس از مرگش در ۱۰۹۵ = ۱۶۸۴ م شائع نموده این کتاب نیز ترتیب حروف تهجی است.

۲۱ ـ مرآة الخیال تذکره ایست عمومی تالیف شیرخان لودی باضمیمهٔ راجع بشرح حال بعضی از زنان شاعره که در ۱۱۰۲ هـ

۹۱ـ ۱۶۹۰م تالیف و در ۱۸۳۱م در کلکته و در ۱۸۴۵ در بریلی چاپ شده .

۲۲ـ کلمات الشعرا: تالیف محمد افضل سرخوش که ۱۰۹۳ هـ ۱۶۸۲م نوشت و بسبی که یادداشتهای آن مفقود گشته بود تالیفش تا ۱۱۰۸ هـ ۹۷ـ۱۶۹۶ امتداد یافت .

۲۳ـ همیشه بهار: تالیف کشن چند اخلاص در شرح حال شعرای عهد جهانگیر تا جلوس محمد شاه (۱۱۳۱ هـ ۱۷۱۹م که در ۱۱۳۶ هـ = ۲۴ ـ ۱۷۲۳م تالیف کرده .

۲۴ـ سفینهٔ خوشگو: تذکره ایست عمومی در ۳ جلد در شرح حال قدما، متوسطین این، متأخرین تالیف خوشگو که در ۱۱۳۷ هـ ۲۵ـ۱۷۲۴م آغاز و در ۱۱۴۷ هـ ۳۵ـ۱۷۳۴م انجام یافته. جلد سوم این تذکره کمیاب بوده لیکن نسخهٔ از ان در کتابخانهٔ بانکی پور موجود است . (رجوع بفهرست ج ۸ ص ۸۴) (سفینه خوشگو ۱۱۳۷

تاریخ آغاز این کتاب وسفینهٔ خوشگوی ۱۱۴۷
تاریخ انجام آنست)

مترجم دری شوستری تقریباً در ۱۲۳۶ ترتیب تاریخی اصل کتاب را به ترتیب ابجدی تبدیل کرد و نسخه آن در موزهٔ برتانیه موجود است (رجوع بتکملهٔ ریوص ۷۹)مدیر .

۲۵ـ تذکرهٔ ندرت: تالیف علی فطرت ندرت تذکره ایست عمومی بترتیب قرون که در ۵۰ـ ۱۱۴۹هـ ـ۱۷۳۷م انجام یافته (نسخهٔ منحصر بفرد آن (اجزای پراکنده) در دفتر هند لندن هست .

۲۶ـ ریاض الشعرا: تالیف علی قلی خان والهٔ داغستانی تذکره عمومی است بترتیب حروف تهجی که در ۱۱۶۱ هـ = ۱۷۴۸م تالیف گشته.

۲۷ـ منتخب الاشعار: جامع این سفینه محمد علی خان مبتلای مشهدیست که در (۱۱۶۱) فراهم نموده اشعار این سفینه بسیار و تراجمش مختصر است. نسخهٔ منحصر بفرد آن در بودلیناست (دو نسخهٔ آن در لاهور است یکی در کتابخانهٔ دارالفنون و دیگری در کتابخانهٔ پروفسور شیرانی نسخهٔ دارالفنون از آخر قدری ناقص است. (رجوع بمیخانه ص مدیر)

۲۸ـ تذکرهٔ حسینی: (۱) تذکرهٔ عمومی است بترتیب حروف تهجی تالیف میر حسین دوست سنبلی که در ۱۱۶۲ هـ = ۱۷۵۰م تالیف شده

۲۹ـ مجمع النفائس: تالیف سراج الدین علی خان آرزو تذکرهٔ عمومی است که در ۱۱۶۴ هـ = ۱۷۵۱م تالیف کرده است .

۳ـ تذکرة المعاصرین: تالیف شیخ علی حزین در شرح حال علما و شعرای معاصر که در ۱۱۶۵ = ۱۷۵۳م انجام پذیرفته .

۳۱ـ سرو آزاد: تالیف میر غلام علی آزاد در شرح حال شعرای بلگرام و اودوسائر هند که

(۱) در چاپخانهٔ نولکشور چاپ شده .

بدان قسمت تعلقی قریب داشته .

و در ۱۱۶۶ هـ = ۱۷۵۳ م تالیف شده است . این تذکره جلد دوم است از مآثر الکرام تاریخ بلگرام که تالیفی است (۱) ضخیم از مؤلف . وپیش از سرو آزاد تذکرهٔ عمومی نگاشته بنام ید بیضا که در ۱۱۴۸ هـ = ۱۷۳۵ م اختتام پذیرفته است چنین می‌نماید که نسخهٔ ید بیضا در کتابخانه های اروپا یافت نمی شود .

۳۲ ـ دقائق الاشعار : سفینهٔ ایست بسیار مغتنم تالیف عبدالوهاب (غالباً میر عبد الوهاب دولت آبادی (۲) است که تقریباً در ۱۱۷۲ هـ = ۵۹ ـ ۱۷۵۸ م میزیسته) این کتاب بر فن عروض و بدیع وسائر فنون متعلق بشعر ونوادر اصناف سخن مشتمل است و بسلیقهٔ مخصوصی جمع گردیده (نسخهٔ منحصر بفرد آن در بودلیناست)

۳۳ ـ مقالات الشعرا : تذکرهٔ خصوصی از شعرای فارسی سند تالیف میر علی شیر قانع که در بین ۱۱۶۹ = ۱۷۵۶ م و ۱۱۷۵ = ۱۷۶۱ م اتمام پذیرفته (نسخهٔ منحصر بفرد آن درموزهٔ برتانیا موجوداست .)

۳۴ ـ مقالات الشعرا : تالیف قوام الدین حیرت درشرح حال شعرائی است که از عهد عالمگیر اول تا وفات عالمگیر دوم ۱۱۷۳ هـ = ۱۷۵۹ م گذشته اند. این تذکره در ۱۱۷۵ هـ = ۱۷۶۱ م تالیف شده .

۳۵ ـ حدیقة الصفا : تاریخ عمومی تالیف یوسف علی ابن غلام علی خان که در ۱۱۷۳ یا ۱۱۷۴ (۱۷۵۹ یا ۱۷۶۰ م) اختتام پذیرفته است ضمیمهٔ این کتاب مشتمل است بر شرح حال وفهرست مفصل از شعرای فرس روایات این کتاب بی نهایت صحیح وبدین جهت دارای امتیاز مخصوصی است .

۳۶ ـ خزانهٔ عامرهٔ : تالیف میر غلام علی آزاد بلگرامی است مؤلف سرو آزاد در شرح حال شعرائی که از دربار سلاطین وامرا صله یافته اند این تذکره بترتیب حروف تهجی است و در ۷۷ ـ ۱۱۷۶ (۶۳ ـ ۱۷۶۲ م) تالیف شده است . (در چاپخانه نولکشور ۱۸۷۱ م چاپ شده)

۳۷ ـ مرة الصفا تالیف محمد علی ابن محمد صادق حسینی تاریخی است عمومی تا ۱۱۷۹ هـ (۶۶ ـ ۱۷۶۵ م) که مشتمل است بر تذکرهٔ از شعرای فرس .

---

(۱) هردو جلد مآثر الکرام در حیدرآباد چاپ گشته جلد اول مشتمل است برترجمهٔ ارباب فقر و علمای بلگرام چنانکه هشتاد نفر ازفقرا وهفتادوسه نفر ازعلمای بلدهٔ مذکور دران ذکر یافته ودر ۱۹۱۰ م چاپ گشته با مقدمهٔ مفیدیکه مولوی عبدالحق بی‌ای بران افزوده است جلد دوم یعنی سرو آزاد تذکرهٔ عمومی است از شعرای فارسی وهندی باترجمهٔ حال شعرای بلگرام یکصدوچهل وسه نفرشاعر فارسی گودران ذکریافته است سی نفربلگرامی وهشت نفر هندی که همهٔ اینها مقیم بلگرام ومسلمان بوده اند .

(۲) رجوع به سرو آزاد (ص ۲۴۲ ـ ۲۴۴) آزاد ازین تالیف اوذکری نکرده .

۳۸ ـ آتشکده : تالیفی است مبسوط وعمومی از لطف علی بیگ آذر اصفهانی که از ۱۱۷۴ (۱۷۶۰م) تا ۱۱۹۳ (۱۷۷۹م) بتالیف آن قیام داشته ومؤلف رعایهٔ ممالك وبلاد را دران نموده. اکثر تفصیلات آن خلاف حقیقت است . این تذکره در کلکته ۱۲۴۹ ودر بمبئی ۱۲۷۷ چاپ شده است .

۳۹ ـ لب لباب : خلاصهٔ ریاض الشعر است که قمر الدین علی در ۱۱۹۴ = ۱۷۸۰م آنرا ترتیب داده وبعض چیز های گرانبهائی بر ان افزوده « نسخهٔ منحصر بفرد آن در دفتر هند است »

۴۰ ـ انیس الاحبا : تذکرهٔ معاصرین از شعرای فارسی گوی هند تالیف موهن لال انیس که در مقابل تذکرة المعاصرین شیخ علی حزین (نمره ۳۰) نخست در ۱۱۹۷ هـ = ۱۷۸۳م نگاشته بعد با پارهٔ از اصلاح و زیادتی دوباره آنرا در ۱۸۱۹م ترتیب داده .

۴۱ ـ خلاصة الکلام : تالیف علی ابراهیم خان خلیل از بهترین تذکره ها ودرشرح حال شعرائی است که مثنوی گفته اند وازاین جهت شمارهٔ شعرائیکه درین تذکره ذکر یافته اند به ۷۸ نفر میرسد . این تذکره در ۱۱۹۸ (۱۷۸۴م) بتالیف رسیده .

۴۲ ـ عقد ثریا : تالیف غلام همدانی مصحفی که در ۱۱۹۹ = ۱۷۸۵م تمام کرده راجع بیاد داشتها از شعرای فارسی گوی هند از عهد محمد شاه تا عهد شاه عالم .

۴۳ ـ صحف ابراهیم: تذکره ایست عمومی بی نهایت مبسوط از قرون مختلفه تالیف علی ابراهیم خان مؤلف خلاصة الکلام که در ۱۲۰۵ (۹۱ـ۱۷۹۰م) تالیف شده بترتیب حروف تهجی درشرح حال ۳۲۷۸ نفر از شعرای فرس (نسخهٔ منحصر بفرد آن در کتابخانهٔ برلین است) (نسخهٔ دیگری از ان که آخرش ناقص است در بانکی پور میباشد . رجوع به فهرست ج ۸ ص ۱۴۸ مدیر) .

۴۴ ـ خلاصة الافکار : تذکرهٔ عمومی تالیف ابوطالب تبریزی اصفهانی که در بین ۱۲۰۵ (۱۷۹۱م) و ۱۲۰۷ = ۱۷۹۳م تالیف شده است «به ترتیب حروف هجا از آغاز تا زمان مؤلف . ومعاصرین را درفصل جدا آورده است این کتاب در جزو کتب آقای میرزا تقی خان ضیاء لشکر مستشار اعظم مقیم تهران موجود است. « احوال رودکی ج ۱ـص ۴۹ » مترجم

۴۵ ـ مخزن الغرائب : تالیف علی احمد خان هاشمی متوطن سندیله تذکره ایست مبسوط تقریبا مانند (نمرهٔ ۴۱) درشرح حال ۳۱۴۸ نفر از شعرای فرس به ترتیب حروف تهجی که در ۴ و ۱۸۰۳م تالیف گشته است نسخهٔ (۱)

---

(۱) نسخ دیگری هم از مجمع الغرائب در بعضی از کتابخانه‌ها موجود است چنانکه نسخهٔ در دارالمصنفین اعظم گر ونسخهٔ دریك از کتابخانه های مخصوص درهند ونسخهٔ درکتابخانهٔ پروفسور محمود شیرانی واقع لاهور و نسخهٔ دربانکی پور میباشد رجوع به فهرست ج۸ص ۱۵۳ ببعد (مدیر)

منحصر بفرد آن در بود لیناست)

٤٦ ـ تذکرهٔ احمد اختر در شرح حال معاصرین از شعرای فرس که درعهد فتح علی‌شاه ١٢٢١ (١٨١٢م) تالیف شده است نسخهٔ منحصر بفرد آن در کتابخانهٔ برلین است .

٤٧ ـ ریاض الوفاق: تالیف ذوالفقارعلی مست در شرح حال معاصرین از شعرای فارسی گوی بنارس و کلکته که در ١٢٢٩ (١٨١٤م) تالیف شده است .

٤٨ ـ تذکره دلکشا : تالیف علی اکبر شیرازی است درشرح حال معاصرین ازشعرا که درعهد فتح علی‌شاه ١٢٣٧ (٢٢ـ١٨٢١م) تالیف شده (نسخهٔ منحصر بفرد آن در کتابخانهٔ برلین است) .

٤٩ ـ صبح وطن : تالیف سراج الدین محمد غوث خان اعظم درشرح حال شعرای فارسی گوی گرناتك که در ١٢٥٨ (١٨٤٢م) تالیف و درمدراس درهمین سنه چاپ شده است .

٥٠ ـ مجمع الفصحا : تالیف رضاقلی خان تذکره ایست ضخیم دردو جلد که درتهران ١٢٩٤هـ = ١٨٧٧م چاپ شده است این تذکره نسبت بهمه تذکره ها جدید ومواد گرانبها بیشتردارد مولف دراخذ مطالب ازمآخذ که ازلباب عوفی تا کتب عهد اوست باوسعت نظرزحمت بسیاری کشیده وتکملهٔ مفیدی بنام ریاض العارفین بران افزوده که در تهران ١٣٠٥ چاپ شده‌است. (ریاض العارفین تذکره ایست که از شعرای متصوفه صحبت میکند . مدیر)

بی مناسب نیست که درذیل این پنجاه کتاب ذکری ازمجمع الخواص هم‌نمائیم این کتاب تالیف صادق بیك وبزبان ترکی است در تکمیل بعضی ازنواقص ادبیات از اواخر عهد صفویها عهد شاه عباس ثانی ١٠٥٢ (١٦٤٢م) تا ١٠٧٧ (١٦٦٦م)

(نسخهٔ منحصر بفرد آن در کتابخانهٔ گوته (المان) است (این کتاب بزبان ترکی تاتاری است مشتمل برهشت مجلس در تذکرهٔ شعرا از آغاز تاعهد شاه عباس .

(رجوع به‌حاجی خلیفه ٢٧٤ . مدیر)

اما کتب (١) مبسوطی که مؤلفین اروپا نگاشته اند قرار ذیل است : همرپرگ اشتال : «تاریخ فنون کلام ایران» بزبان المانی در وینا ١٨١٨م چاپ شده است ترجمه و خلاصهٔ دولتشاه است که اکنون بکلی تقویم پارینه گردیده) گستاوفلیو گیل، «ادب فارسی» بزبان المانی شعبهٔ سوم‌جلد ١٧ دائرهٔ عمومی علوم فنون ایرش وگروبر که در١٨٤٢م شائع شده است دساسی:«یادداشتهاواقتباس»ج٤ بعدازص ٢٠٠ بزبان فرانسوی که از نمره ٢و٥ اخذ شده وفهرست مکملی ازشعرا بایك مقدمه و تفصیلات

(١) درذیل اسامی کتب ترجمهٔ اسامی راهم نمودیم ونخست نام مولف وبعد نام کتاب وتعیین آنکه بکدام زبان تالیف شده ومحل وسال چاپ آن را درمتن ذکرکردیم بجز کتب انگلیسی که مطلق ذکر شده

دران مندرج است . بلیند: رسالهٔ انجمن شاهی آسیاج۷ بعدازص ٤٤٥ وج۹ بعدازص ۱۱۲ اوس‌لی: اطلاعات متعلق بشرح حال‌شعرای فارسی در لندن : (۱۸٤٦م) شائع شده است بار بیرومیئی نارد: درشاعری ایران بزبان فرانسه در پاریس ۱۸۷۷م چاپ شده هیرمن ایتی : (۱) ادب‌جدید فارسی (عهداسلام) دائرة المعارف برتانیه اشاعت۹ج ۱۸ (۱۸۸۵م) ازص ٦٥٥ تا ٦٦٠ (۲) شاعری سلطنتی وافسانوی ایران بزبان المانی درهام برگ ۱۸۸۵م چاپ شده (مجموعهٔ خطابه های‌عام فهم علمی سلسلهٔ جدید ج ۲ ص۷) (۳) شاعری تصوف ، موعظه عزامی وآخرین عهد ادبیات ایران بزبان المانی درهام برگ۱۸۸۸م چاپ شده (از مجموعهٔ مذکور ج۳ ص۵۳) ایتسی : (۱) کتاب مختصر ادب فارسی بزبان ایتالوی درملانو۱۸۸۷م‌چاپ شده (۲) تاریخ شاعری فارسی بزبان ایتالوی دو جلد درتورینو ۱۸۹٤م چاپ‌شده ف‌ف ایربت‌نات : مرقع فارسی یعنی تاریخ فارسی مجملی از ادب وسیاسیات در لندن ۱۸۸۷ م چاپ شده (بکلی سطحی وناقابل اعتماد است)

گذشته‌از کتابهای مذکوردرفوق فهرستهای مفصل از نسخ‌قلمی کتابخانه‌های هند واروپاست که‌بعضی ازآنهاقابل ذکراند مانند : اشپرینگر : فهرست کتابخانه های شاه اود در کلکته ۱۸٥٤م‌چاپ شده (ازجملهٔ فهرستهای مکملی ازشعرانیزدرآنست بلکه مواد تاریخی و ترجمه وی سیزده کتاب از کتب پنجاه گانهٔ فوق نیز دران‌مندرج است یعنی کتاب نمرهٔ ۱،٤،۷،۸ ۱۰،۱۳،۱۹،۲۲،۲۳،۳۰،۳٤،٤۰،٤۷) چارلس ریو : فهرست نسخه های فارسی موزهٔ «برتانیه» ۳ جلد درلندن ۸۱ـ۱۸۷۹م چاپ شده (دارای‌معلومات‌بسیارمهم تاریخی و تحقیقات مخصوص است)پیرچ :فهرست نسخه های قلمی کتابخانهٔ شاهی برلین بزبان المانی در برلین ۱۸۸۸م شائع شده (اسامی شعرارا ازنمرهٔ ٦، ۳۰۸،٤٦،٤۸ فهرست‌فوق فراهم آورده‌اند. لیکن جزاسامی شعرا معلومات دیگری ندارد . همان نسخهٔ نمرهٔ ۸ را استعمال نموده که در ذیل‌موجودبوده واسپرینگر اطلاعی‌ازان‌نداشت.

ایدورد زخاو وهیرمن‌ایتی:فهرست نسخه‌های قلمی فارسی ، ترکی ، هندی ، پشتوی کتابخانهٔ بود لینا ، قسمت اول نسخه های فارسی قلمی » دراوکس فورد ۱۸۸۹م شائع شده (مواد ترجمه وی وتاریخی واسامی شعرا را از نمرهٔ ۱٤،۲۱،۲٤، جلد ۲، ۲۷،۳۲،۳٦، ۳۸، ٤۱،٤٤و٤٥ فهرست فوق انتخاب‌زده‌است)

هیرمن ایتی، فهرست‌نسخه های فارسی قلمی کتابخانهٔ دفتر هند که در ۱۸۸۹ شیوع آن افتتاح یافته (تراجم شعرای نمرهٔ ۹ یعنی‌هفت اقلیم که‌شمارهٔ آنها ۱٥٦۰ میرسددران انتقاد وتحلیل گشته) (دا کتر) عبدالستار صدیقی

تکمله از مدیر

اکنون بعضی از کتب را که داخل فهرست ایتی نیست در ذیل می نگاریم. از مطالعین کرام توقع میرود که هرگاه کدام تذکره یا دیگر کتابی درین موضوع سراغ داشته باشند از اطلاع دادن آن خود داری ننمایند تا فهرست تکمیل یابد. اکثر حالات کتب آتی ماخوذ از فهرستهائی است که در ذیل هر کتابی مذکور شده است:-

۵۲ - بهارستان: تالیف مولینا جامی (متوفی ۸۹۸) روضهٔ هشتم این کتاب درشرح حال شعراست واز ۲۸ نفرشاعر مختصراً ذکر نموده.

۵۳ - روضة السلاطین: تالیف فخری ابن امیری هروی درشرح حال ملوك وامرائیکه شاعر بودند (نسخهٔ این رساله که در پاریس است به ۳۹ ورق خاتمه یافته وشعرای مذکور دران عبارتند از سلاطین سلجوقی، اوزبك، چغتائی (خصوصا تیموری) وشاهان عراق وروم وملوك هند وغیره. دونسخه ازین رساله در کتاب خانهٔ ملی پاریس (رجوع به فهرست ۲ : ۳۱۶) ویك نسخه دربرلین است (فهرست پرش نمرهٔ ۶۴۴)

۵۴ - بزم آرای: تالیف سیدعلی ابن محمود حسینی درشرح حال قدما ومتاخرین ازشعرا که بنام خان خانان (۱۰۰۰ هـ) تالیف شده تراجم وشرح حال شعرا سطحی واندك است وتاریخ آنها بکلی نیست (یك نسخهٔ آن درموزهٔ برتانیه است

(رجوع بتکملهٔ فهرست ربو ص ۷۳)

۵۵ - عرفات العاشقین: (عرفات وغرفات عاشقین وعرصات وعرضات عارفین) تالیف تقی ابن معین الدین حسینی اوحدی اصفهانی که مطابق بشمارهٔ حروف تهجی بیست وهشت عرصه است هرعرصهٔ سه عرفه وهر عرفه مخصوص طبقهٔ ازقدما ومتوسطین و متأخرین مؤلف، این کتاب را دراگره ۱۰۲۲ - ۱۰۲۴ تالیف کرد وبعد آنرا خلاصه نمود وکعبهٔ عرفان نام گذاشت از کعبهٔ عرفان انتخابی هم کرده اند بحکم جهانگیرپادشاه مغل که نامش (انتخاب کعبهٔ عرفان است) (رجوع بفهرست بانکی پورج ۸ ص ۷۵ و ۱۱۷) نسخهٔ عرفان کامل دوجلد دربانکی پور موجود است لیکن غلط بسیار دارد. (۱)

۵۶ - مآثر رحیمی: تالیف عبدالباقی نهاوندی که در ۱۰۲۵ اختتام پذیرفته این کتاب علاوه بر ذکر علماء وحکما وغیره خاتمه هم دارد مشتمل بر تراجم مفصل از شعرائیکه مدح خانخانان گفته اند. یك نسخهٔ کامل ازین کتاب در کتابخانهٔ کامل انجمن شاهی اسیا وبکی در کیمبرج میباشد. نسخهٔ از خاتمه دربانکی پور نیز هست رجوع بفهرست بانکی پورج ۸ ص ۱۶۳

۵۷ - عالم آرای عباسی: تالیف اسکندر منشی مقصداول این کتاب که در ۱۰۲۵ تالیف یافته مشتمل است بر ذکر شعرائیکه درهنگام فوت

---

(۱) ازین کتاب یك نسخه درکتاب خانهٔ اقای حاج حسین آقا ملك درطهران نیز موجود است احوال رودکی چاپ طهران ج ۱ - ص ۴۷) مترجم

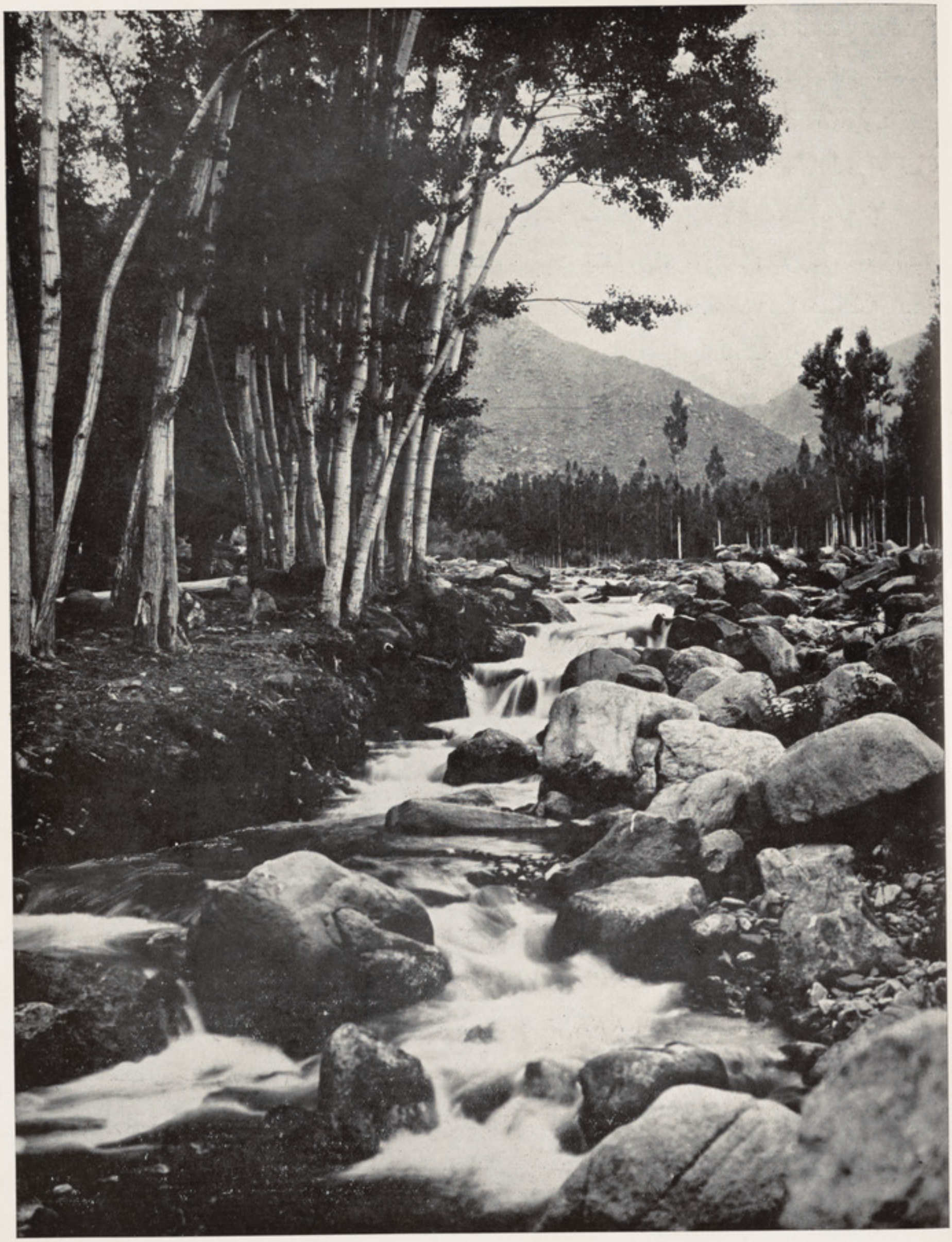

یك حصه از سایه باغ پغمان و رود خانهٔ سنگدار زیبای آن

شاه طهماسب صفوی زنده بودند (چاپ تهران ص ۱۲۹ـ۱۳۵) ضمناً از بعض شعرای دیگر که درسنین مختلفه وفات کرده اند نیز ذکر نموده (رجوع به ص ۶۹۶ و ۷۶۵) .

۵۸ ـ میخانه : تالیف عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی که در ۱۰۲۸ تالیف و در ۱۰۲۹ اضافهٔ بران نموده در ذکر ۷۱ شاعر که بسه مرتبه تقسیم شده اند چنانکه ۲۶ شاعر ساقی نامه سرای که هنگام تالیف میخانه مرده بودند در مرتبهٔ اول ذکر شده و ۲۰ شاعر ساقی نامه گوی که تا اینوقت حیات داشتند درمرتبهٔ دوم و ۲۵ شاعر معاصر که تابهنگام تالیف کتاب هیچ ساقی نامه نگفته بودند درمرتبهٔ سوم مذکور است (چاپ لاهور ۱۹۲۶) .

۵۹ ـ خیر البیان : تالیف حسین ابن غیاث الدین محمود این کتاب را مؤلف در اثنای سفر حج ۱۹ ـ ۱۰۱۷ تالیف و در ۱۰۳۵ نظر ثانی کرده و در ۱۰۳۶ اضافهٔ بران نموده در شرح حال شعرا از قدیم وجدید که مشتمل است بریك مقدمه درتاریخ خاندان صفوی ودو فصل ویك خاتمه فصل دوم درذکر متاخرین از شعرای ایرانست همان شعرائیکه ازعهد سلطان حسین تاهنگام تالیف کتاب وقت بوقت وفات کرده اند . این کتاب ازمآخذ مجمع الفصحا است ونسخهٔ ازان درموزهٔ برتانیه است (رجوع بتکملهٔ فهرست ریوص ۷۶)

۶۰ ـ منتخب التواریخ : تالیف محمد یوسف اتکی مشتمل است بر تاریخ و قائع تاجلوس شاهجهان ۱۰۳۷ وبریك مقدمه وپنج قسم ویك خاتمه ترتیب یافته در قسم پنجم از شعرا نیز صحبت میکند (فهرست ریوص ۱۲۳) یك نسخهٔ آن درموزهٔ برتانیه ویکی دردارالفنون پنجابست مگر ترجمهٔ شعرا در هیچکدام نیست (رجوع بهاورینتل کالج میگزین ماه مئی ۱۹۲۶ ص ۵۸) .

۶۱ ـ میخانه (یاخرابات) تالیف حسن ابن لطف الله تهرانی رازی که بایامی حسن بیك شاملو درظرف چند سال ترتیب یافته وظاهرا در ۱۰۴۰ اختتام پذیرفته است باترتیب ابجدی از ابوعبدالله محمد رودکی آغاز وبه خواجه یوسف جامی انجام یافته است . (نسخهٔ آن درموزهٔ برتانیه است تکملهٔ فهرست ریوص ۷۴) .

۶۲ ـ و ۶۳ صبح صادق: تالیف محمدصادق ابن محمدصالح اصفهانی جلد سوم این کتاب مشتمل بر وفیات مشاهیر است که درذیل آن تاریخ وفات بعض شعرا نیزهست رجالی که درین قسمت مذکور است تا ۱۰۴۸ است (فهرست ریو ص ۸۸۹) صبح صادق ازمآخذ بیضا ونگارستان است (خزانهٔ عامره ص ۷ ونگارستان ص ۱۶۱) ودرفصل ۷۹ باب سوم شاهد صادق از مؤلف مذکور نیز ترجمهٔ بعض شعرا مذکور است . شاهد صادق در ۱۰۵۶ اختتام پذیرفته است . قسمتی

ازصبح صادق (مشتمل برمواد مذکور) و شاهد صادق کامل درموزهٔ برتانیه است (رجوع بفهرست ریوص ۸۸۹ و ۷۷۶) .

۶۴ ـ رسالهٔ چند ربهان برهمن شرح حال مؤلف درنشترسخن (درذیل برهمن) و فهرست ریوص ۳۹۷ بتفصیل ذکر است .

شاهجهان او رادر ۱۰۴۸ بخدمت واقعه نویسی حضورمقرر فرمود . مدتی درخدمت دارا شکوه نیز بوده ودرسنه ۱۰۷۳ وفات کرده . برهمن رسالهٔ مختصری درشرح حال شعرا ازعهدا کبر تاعهدخود که درهندآمده ویادرآنجا اقامت داشتند ترتیب داده درترجمهٔ هرشاعریگان بیت یارباعی ازو نقل میکند . درآغاز رساله بعضی ازشعرای ایران وتوران که بهندنیامده اند هم مذکوراست این رساله درکتابخانهٔ پروفسورآذرلاهوری است . نسخهٔ که دردست من است سیزده ورق است باتقطیع ۹×۵ و سطور مختلف که بیشتر سطور دراکثرصفحات خطش شکسته آمیزوکج میباشد تاریخ ندارد لیکن چنین مینماید که درقرن یازدهٔ هجری نوشته شده (مؤلف این اثررابنام رساله یاد کرده نام دیگری ندارد .

۶۵ ـ گلدسته : تالیف عبدالوهاب عالمگیری انتخاب کعبهٔ عرفان است که در ۱۱۵۵ ترتیب یافته مشتمل است برسه رکن وهر رکنی بترتیب حروف تهجی است . نسخهٔ ازان دربانکی پوراست (رجوع بفهرست بانکی پورج ۸ ص ۱۱۷) .

۶۶ ـ تاریخ محمدشاهی معروف به نادرالزمانی تالیف خوشحال چند (رجوع بفهرست پرش مخطوطات برلین ص ۴۷۱) ازوقائع عهدمحمدشاهی تا ۱۱۵۹ که دوباب آن مشتمل است برذکر ۲۵۸ شاعر ازقدما ومتأخرین بطوراختصار .

۶۷ ـ باغ معانی : تالیف نقش علی رجوع بفهرست بانکی پورج ۸ بعد از ص ۲۴ که ظاهراً در (۱۱۷۴) تالیف یافته واز نامش تاریخ تالیف بحساب ابجد برمی‌آید مشتمل است بهفت چمن ویك خاتمه درشرح حال شعرا بترتیب حروف تهجی . قسمتی ازجلد سوم این کتاب دربانکی پورموجوداست لکن سپرنگر راجع بان مینویسد که چارجلدبزرگ است . نسخهٔ دارای ۶۶ صفحه درموزهٔ برتانیه موجود است که بعض اقتباسات ازین کتاب نموده . (فهرست ریوص ۱۰۲۲)

۶۸ ـ سفینهٔ عشرت : تالیف درگاواس که در ۱۱۷۵ هـ = ۱۷۶۱ م تالیف شده به ترتیب حروف تهجی است . یك جلد این کتاب تنها دربانکی پوراست که ترجمهٔ سابق در آخر آن میباشد (فهرست بانکی پورج ۸ ص ۱۲۶)

۶۹ ـ گل رعنا : تالیف لچمی نرائن شفیق اورنگ آبادی است درشرح حال شعرای فارسی گوی هند که در ۲ـ۱۱۸۱ تالیف گشته بترتیب حروف تهجی در دوفصل ـ فصل اول ترجمهٔ شعرای مسلمان وفصل دوم ترجمهٔ شعرای هندوست . (یك نسخهٔ این دربانکی پوراست) رجوع بفهرست

بانکی پور ج ۸ ص ۱۲۸ . تلخیص فصل دوم نیز در فهرست مذکور مندرج است .

۷۰ ـ بهارستان سخن: تالیف عبدالرزاق خوافی مخاطب بشاهنواز خان صمصام الدوله (مؤلف مآثرالامرا) این تذکره از مآخذ نتائج الافکار است وعبدالحی خان پسر مؤلف از ۱۱۹۴ تکمیل آن نموده (رجوع بفهرست ریوص ۱۰۲۵) یك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد است . رجوع بفهرست کتابخانهٔ آصفیه (حیدرآباد ۱۳۳۲) ج ۱ ـ ص ۳۱۶

۷۱ ـ مرآت آفتاب نما: تالیف عبدالرحمن مخاطب بشاهنواز خان که ۱۲۱۸ تالیف شده کتابی است تاریخی وجغرافیائی تجلی چهارم ازجلوهٔ اول این تراجم شعر است بترتیب حروف ابجد (رجوع بفهرست ریو) نسخهٔ ازین کتاب در کتابخانهٔ دارالفنون پنجاب است (رجوع به اورینتل کالج میگزین ماه مئی ۱۹۲۶ ص ۵۹)

۷۲ ـ سفینهٔ هندی: تالیف بکوان داس هندیست بترتیب حروف در ترجمهٔ شعرائیکه ازجلوس شاه عالم ۱۱۷۳ هـ ۱۷۵۹ م تاختم کتاب ۱۲۱۹ هـ ۱۸۰۴ م در هند گذشته اند . مؤلف بسمل تخلص داشت وشاگرد میرزا فاخرمتین بود . یك نسخهٔ آن در بانکی پوراست (فهرست ج ۸ ص ۱۵۵) .

۷۳ ـ زینة التواریخ: تالیف محمدرضای تبریزی وعبدالکریم شهاوری کتابی است تاریخی بسیار ضخیم تالیف ۱۲۲۸ هـ که بفرمان فتح علی شاه قاجار آغاز وظاهراً در ۱۲۲۶ اختتام پذیرفته این کتاب ذکری از شعرای عرب وعجم نیز میکند و یك نسخهٔ آن درموزهٔ برتانیه است درین نسخه ذکر شعرا از ص ۵۸۲ شروع و به سی و سه صفحه تمام گشته (رجوع بفهرست ریوص ۱۳۵)

۷۴ ـ نشتر عشق: تالیف حسین قلی خان عظیم آبادی متخلص به عشق که از ۱۲۲۴ تا ۱۲۳۳ تحت تالیف بوده ودوجلد است مشتمل بر ۱۴۷۰ ترجمه به ترتیب ابجد و بیشتر اشعار آن غزلیات ورباعیات است . یك نسخهٔ این کتاب در بانکی پور (رجوع بفهرست بانکی پور ج ۸ ص ۱۵۱) و یك نسخه در کتابخانهٔ دارالفنون پنجاب است نسخه لاهور قدری از اول وآخر ناقص است (حال این نسخه در دیباچهٔ میخانه عبدالنبی ملاحظه شود)

۷۵ ـ زینة المدائح: تالیف محمدصادق مروزی دوجلد درشرح حال شعرائی است که بمدح فتح علی شاه قاجار پرداخته اند و آن مدائح درین کتاب درج است مؤلف تا ۱۲۳۳ زنده بوده زینة المدائح یك ازمآخذ مجمع الفصحاست . (یك نسخهٔ آن در موزهٔ برتانیه است رجوع بتکملهٔ فهرست ریو بعد از صفحهٔ ۸۴) .

۷۶ ـ انجمن خاقان: تالیف محمدفاضل و از مآخذ مجمع الفصحا است که مولف در ۱۲۲۴ بتالیف آن مکلف گشته بیشتر این کتاب درشرح حال شعرای عهد فتح علی شاه است. یك نسخهٔ آن در

موزه بر تانیه - رجوع بتکمله فهرست ریو - و یك نسخه در کتابخانه دارالفنون پنجاب است رجوع بمیگزین ماه نومبر ۱۹۲۶ ص ۷۷

۷۷ـ سفینة المحمود: تالیف محمود میرزا ترجمه و انتخاب اشعار شعرای عهد فتح علی شاه که در ۱۲۳۵ تکمیل شده است درموزه بر تانیه است تکمله فهرست ریو ص ۸۷

۷۸ـ تذکرهٔ فارسی: تالیف مصحفی که در ۱۲۳۶ تکمیل یافته در ترجمهٔ متأخرین از شعرای فارسی و اردو گوی هند بترتیب حروف تهجی بیشتر اشعار انتخابی این کتاب از دوست لیکن مؤلف ازاشعار فارسی خود قدرمعتدبه ذکر کرده . یك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بانکی پور است (رجوع بفهرست ج ۸ ص ۱۵۱) ظاهراً این کتاب غیرعقد ثریاست (رجوع به ص ۳۵)

۷۹ـ گلشن محمود: تالیف محمود میرزا که بفرمان فتح علی شاه در ۱۲۳۶ ترتیب یافته در ترجمه واشعار ۴۸ پسر فتح علیشاه که مؤلف نیزازانجمله است نسخه این درموزهٔ بر تانیه است (تکمله فهرست ریو ص ۸۶)

۸۰ـ تذکرهٔ درویش نوا (؟) یك جلد تذکره ایست که ازقدمای شعراتاقرن ۹ دران مذکورودرموزهٔ برتانیه است (تکملهٔ فهرست ریو ص ۸۱) بگمان ما که جزئی از تذکرهٔ درویش نوا خواهد بود که در قرن ۱۳ گذشته است و کتاب او دو قسمت دیگری هم دارد مشتمل برمتوسطین ومتاخرین وازمآخذ مجمع الفصحاست دراین کتاب از بعض دیوانهای نایاب انتخاب زده که خیلی اهمیت دارد لیکن بیشتر تراجم از دولت شاه است وچندان مهم نیست

۸۱ـ نگارستان دارا: تالیف عبدالرزاق در تذکرهٔ شعرای عهد فتح علی شاه که در ۱۲۴۱ انجام یافته درموزهٔ برتانیه هست تکملهٔ فهرست ریو ص ۸۸ .

۸۲ـ تذکرهٔ محمدشاهی: تالیف بهمن مرزای ابن نائب السلطنه عباس مرزا که در ۴۹-۱۲۴۷ تالیف شده وسه قسمت است قسمت اول در ترجمهٔ قدماست از ۱۵۰ شاعر بترتیب ابجدی (از اسدی تایمینی) قسمت دوم در تاریخ عهدقاجاریه است باشعار فتح علی شاه و بعض شهزادها قسمت سوم در ترجمهٔ شعرای معاصر است بترتیب ابجدی (از ابوالقاسم قائم مقام تاوالهٔ اصفهانی) این کتاب نیز از مآخذ مجمع الفصحاست و در موزهٔ برتانیه میباشد (تکملهٔ فهرست ریو ص ۸۹)

۸۳ـ مصطبهٔ خراب: تالیف احمد هلاکوی قاجار تذکرهٔ ایست موجز ومختصر ازشعرای ایران وهندو روم تاعهد فتح علی شاه قاجار که بفارسی وترکی شعر گفته اند ودر ۱۲۵۳ تالیف شده نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس است رجوع بفهرست کنونی کتابخانهٔ مذکور ج ۱ : ص ۳۳۱ .

۸۴ـ معراج الخیال: تالیف وزیر علی عظیم آبادی متخلص به عزتی تذکرهٔ ایست عمومی ومختصر

از ۲۰۵ شاعر غزلسرا که برحسب شماره حروف تهجی بیست و هشت انجمن است و در ۱۲۵۷ تالیف شده چنانکه (نظم روانی) تاریخ تالیف ۱۲۵۷ آنست . مؤلف در ترجمه هر شاعری یك غزل اورا می آورد مآخذ این تذکره وچنانکه خود مؤلف می نویسد : نشتر عشق ، سرو آزاد ، یدبیضا طبقات الشعرا (۱) ، ریاض الشعرا آتشکده وغیره است. یك نسخهٔ این کتاب درلاهور در کتابخانهٔ پروفسور شیرانی است .

۸۵ ـ نتائج الافکار : تالیف محمد قدرت الله گوپاموی تذکره ایست عمومی از شعرای فارسی که در ۱۲۵۸ بنام نواب والا جاه نواب کرناتك تالیف کرده است یك نسخهٔ آن در موزهٔ برتانیه است . (رجوع بفهرست ریوص ۱۲٤)

۸٦ ـ مدایح المعتمدیه: تالیف محمدعلی بهار در شرح حال شعرائیکه ازمنو چهرخان متعمد الدوله مدح سرائی کرده اند اشعار مدحیه در تراجم باجملی ازوقایع مذکور است. تقریباً در ۱۲۵۹ تالیف شده . چاپ مکملی ازین کتاب چند سال بعد ترتیب یافته وهر دوچاپ درموزهٔ برتانیه است . (رجوع بتکمله فهرست ریوص ۹۲ و ۹٤)

۸۷ ـ نغمهٔ عندلیب: تالیف محمدرضا ابن ابوالقاسم طبا طبائی که در ۱۲٦۱ بنام واجدعلی شاه خان شاه اود نگاشته است بیشتر قسمت این کتاب تذکرهٔ عمومی است که علاوه از ٤۵۰ شاعر بترتیب حروف هجا دران مذکور است .شرح حال سائر شعرا دران کمتر وازشعرای فارسی گوی هند نسبةً بیشتر است بتخصیص شعرائیکه قریب به عصر مؤلف بودند . یك نسخهٔ آن درموزهٔ برتانیه است رجوع بفهرست ریوص ۹۷۸

۸۸ ـ حدیقهٔ امام الهی: تالیف مرزا عبدالله ابن محمدآقا متخلص به رونق این کتاب تذکرهٔ شعرای سنندج (مرکز کردستان است ودر ۱۲٦۵ تکمیل یافته . نسخهٔ آن در موزهٔ برتانیه است. رجوع بتکملهٔ فهرست ریوص ۹۵

۸۹ ـ شمع انجمن : تالیف نواب محمد صدیق حسن خان بهوپالی تذکرهٔ عمومی است بترتیب حروف هجا از ۹۸۹ شاعر که تنها حرف اول اسما وغیره را رعایه نموده مولف در تراجم طریق اختصار پیموده وفهرستی مکمل از تراجم دراول کتاب نگاشته مآخذ مؤلف هرسه تذکرهٔ آزاد بلگرامی ونتائج الافکار وآتشکده وتذکرهٔ حزین وسرخوش وغیره است . این کتاب در بهوپال ۱۲۹۳ چاپ شده است .

۹۰ ـ نگارستان سخن : تالیف مولوی نورالحسن ابن نواب صدیق حسن خان بهوپالی تتمهٔ شمع انجمن است در ذکر بعض معاصرین ازشعرای داکه وبنگاله وچون نگارستان پس

---

(۱) طبقات الشعرا تالیف محمدقدرت الله شوق است ونسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ آصفیه است . رجوع بفهرست ص ۳۲۲ شاید همین کتاب ماخذ معراج الخیال باشد وباید در شمارهٔ فهرست فوق افزون شود

از طبع شمع انجمن بهم رسید و موادش اندك بود و مؤلف میخواست تألیف مستقلی گردد ترجمهٔ بعض شعرای گذشته را نیز بر آن افزود که شمارهٔ کل به ۶۵۱ شاعر میرسد به ترتیب ابجد با رعایهٔ حرف اول اسما وغیره. فهرست مکمل در اول کتاب درج است در بهوپال ۱۲۹۳ چاپ شده.

۹۱ ـ صبح گلشن: تالیف مولوی علی حسن خان ابن نواب صدیق حسن خان بمثابهٔ تکمله از دو تذکرهٔ فوق است بترتیب ابجدی شعرای این تذکره غیر از شعرای آن دو تذکره است لیکن بنابر بعض فوائد بعضی از شعرای مذکور را نیز مکرر آورده. مؤلف بعضی تذکره های جدید را تحت نظر داشته مانند آفتاب عالمتاب تالیف قاضی محمد صادق اختر، نشتر عشق وغیره. آغاز تالیف غره ذی القعد ۱۲۹۴ وانجام آن در جمادی الاولی ۱۲۹۵ بوده و در همین سال در بهوپال چاپ شده.

۹۲ ـ روز روشن: تالیف محمد ظفر حسین گوپاموی تذکرهٔ عمومی و بمثابه تکمله است از سه تذکرهٔ فوق بترتیب ابجد که محذوفات واجمال کتب مذکور را تدارك نموده باشرح حال معاصرین و در تراجم نسبةً بسط زیادی کرده زیرا کتب سه گانه طریق ایجاز پیموده اند و در نقل تراجم ازین کتب برای امتیاز علامهٔ مقررهٔ هریك را پیش از نام شاعر آورده. آفتاب عالمتاب اختر مخصوصا تحت نظر مؤلف بوده. این کتاب در ۱۲۹۵ تالیف و در ۱۲۹۷ در بهوپال چاپ شده است.

تذکره های آتی در بعض تذکره های دیگر ذکر شده است لیکن سراغ نداریم که نسخ اینها در کجا خواهد بود.

۹۳ ـ مجمع الفضلا: تالیف ملا بقائی قمی تذکرهٔ شعراست از آغاز تا عهد جلال الدین اکبر مؤلف از قم بدکن واز انجا بگجرات آمد و در نزد میرزا نظام الدین احمد مؤلف طبقات اکبری ملازم شد (بدایونی ۳: ۱۹۶) این کتاب از ماخذ خزانهٔ عامره (رجوع به صفحهٔ ۶) و نگارستان سخن (رجوع به ص ۱۶۰) است.

۹۴ ـ حیات الشعرا: تالیف محمد علی خان متین کشمیری در شرح حال شعرائیکه از عهد بهادرشاه (۱) تا زمان محمدشاه (۲) گذشته اند از مآخذ خزانهٔ عامره (ص ۷) و نگارستان سخن است (ص ۱۶۰)

۹۵ ـ سفینهٔ بیخبر: تالیف میر عظمت الله بیخبر بلگرامی که در ۱۱۴۱ تالیف شده و مؤلف یکسال بعد ۱۱۴۲ در دهلی وفات کرده است (فهرست او ص ۱۴۴) از مآخذ خزانهٔ عامره (رجوع به ص ۷) و نگارستان سخن (ص ۱۶۰) است.

۹۶ ـ تذکرهٔ ناظم تبریزی: نام ناظم تبریزی محمد صادق و در عباس آباد اصفهان متوطن بود. این تذکره مختصر است (فهرست او ص ۱۰۳) واز مآخذ خزانهٔ عامره (ص ۷) و نگارستان سخن است (ص ۱۶۰).

---

(۱) جلوس ۱۱۱۸ (۲) جلوس ۱۱۳۱

۹۷ـ مردم دیده : تالیف عبدالحکیم حاکم لاهوری ریو درص۱۰۸۶ می‌نویسد که مؤلف پسر شاد مان خان اوزبك است که درآغاز عهد محمدشاه حاکم بیك خان خطاب یافت. اخیرا ملازمت را ترك گفته فقر اختیار کرد مشار الیه صاحب دیوان است وتذکرهٔ هم‌تالیف کرد بنام تحفة‌المجالس که بعدها به‌تجویز آزاد بلگرامی نامش تغییر داده مردم دیده گذاشت. مولف تا۱۱۹۹ بقید حیات بود. درموزهٔ برتانیه یك ورق تذکرهٔ منتخب حاکم است که بامجمع‌النفائس آرزو مطابقتی دارد لیکن نسبت بمجمع اندك تراجمش بیشتر است ریومیگوید که غالبا مردم دیده همین خواهد بود. این تذکره بقول نگارستان سخن (ص۱۶۱) دراورنگ‌آباد ۱۱۷۵ تالیف‌شده (۱) ازمآخذ خزانهٔ عامره ونگارستان سخن است.

۹۸ـ شام غریبان: تالیف لچمی نرائن‌شفیق اورنگ آبادی این تذکره درشرح‌حال شعرائی است که‌درهند وارد شده اند (رجوع بفهرست ریوص۱۰۸۳) وازمآخذ نگارستان سخن‌است (ص۱۶۱).

۹۹ـ تذکرهٔ بی‌نظیر: تالیف میرعبدالوهاب دولت آبادی که‌در۱۱۷۲ تالیف شده وبی‌نظیر نام تاریخی اوست واز مآخذ خزانه وگلستان سخن است. (معلوم‌نیست که این کتاب را بادقائق‌الاشعار ـ نمرهٔ ۳۲ ـ چه علاقه ومناسبتی است).

۱۰۰ـ تذکرة‌الاشعار: تالیف‌باباشاه‌حاجی خلیفه ذکری ازین تذکره نموده رجوع به‌ج-۱ ص۲۷۴ راجع به احوال مؤلف فهرست‌اود ص۱۴۵ ملاحظ شود.

۱۰۱ـ تذکرة‌الشعرا: تالیف شیخ محمدبقای سارنپوری است که مولف مرآت جهان نماست ودر۱۰۹۴ وفات کرده ریو ازین تذکره ذکر کرده (رجوع بفهرست ریوص۸۹۰).

۱۰۲ـ آفتاب‌عالمتاب: تالیف‌قاضی محمدصادق. این مؤلف مخزن‌الجواهر را در۱۲۶۳ برای سرهنری ایلیت‌تالیف کرده (رجوع‌بفهرست ریو ص۹۰۰) وآفتاب عالمتاب ازمآخذ صبح گلشن وروز روشن است.

۱۰۳ـ مخزن اخبار: تالیف میرمختار واز مآخذمیخانه‌است(رجوع‌بمقالهٔ‌مدیر راجع بمیخانه) تحفة‌الاحباب فی تذکرة الاصحاب تالیف محمدرحمت‌الله‌ابن‌عاشوربخاری تذکره‌ایست‌خصوصی درذکر شعرای‌ماوراءلنهرازعهد امیرمظفر پادشاه بخارا و اندك بیشتر ازان که همدران عهدبرشتهٔ تالیف در آمده وباتکملهٔ بنام مجموعهٔ سلیمی که یك‌ازمعاصرین باشارهٔ حاکم شهرسبز بتدوین آن پرداخته در تاشکند ۱۳۳۳ «هـ ق» چاپ‌شده مجموعهٔ سلیمی ازشعرای بعد ازعصرمؤلف صحبت

(۱) رجوع بخزانهٔ عامره ذکرحاکم ص۲۰۰ مترجم

کرده واز شاعر شهیر افغان ملا عبدالعلی مستغنی مرحوم هم نامی برده ویکدو غزل آن را ازسراج الاخبار نقل کرده لیکن نام اورا اشتباها مرزا محمود نوشته .

فهرست بعض تذکره هائیکه داخل کتب فوق نبوده ومترجم ازان سراغ داشت درذیل نگاشته آمد :

۱۰۴ ـ چارمقاله : تالیف احمد ابن عمر علی نظامی عروضی سمرقندی که درحدود سال ۵۵۰ تالیف ودرسلسلهٔ اوقاف گیب باحواشی وتعلیقات مهم بتوسط مرزا محمد خان قزوینی در(۱۳۲۷) چاپ شده مقالهٔ دوم این رساله در ماهیت علم شعر وصلاحیت شاعر وحکایاتی چندراجع به بعض شعرای معروف نزدیك به زمانه مؤلف

۱۰۵ ـ نفحات الانس : تالیف مولینا نورالدین عبدالرحمن جامی درشرح حال عرفا که در ۸۸۱ بتکلیف میرعلی شیر تالیف نموده در خاتمهٔ این کتاب ۱۵ نفر از شعرای صوفیه مانند شیخ اوحدی کرمانی وشیخ نظامی وخاقانی وخواجهٔ شیراز وغیره ذکر یافته و در هند مکررا چاپ شده است .

۱۰۶ ـ مجالس العشاق : تالیف سلطان حسین مرزا که در اواخر قرن نهم واوائل قرن ده انجام یافته راجع به حکایات بعضی از عرفا که مائل عشق مجاز بوده اندمؤلف سرگذشت محدودی ازشعرا را نیز درین کتاب جسته جسته نموده . (درکانپور چاپ شده است)

۱۰۷ ـ میکده : تالیف احمد قلی خان نظام الدوله هروی صارم تخلص تذکره ایست عمومی درشرح حال شعرای سلف تاعصر مؤلف که تقریباً درنیمهٔ دوم قرن سیزده تالیف شده است مؤلف آن شاعر بوده وتاسنه ۱۲۶۴ هجری قمری حیات داشته . نسخهٔ خطی این تذکره در نزد محمد ابراهیم خان قوماندان سابق هرات موجود است .

۱۰۸ ـ آتش فشان : تالیف فاضل مرحوم محمد یعقوب خان ادیب فراهی متوفی (۱۳۱۲ هـ ش) مجموعهٔ ایست درشرح حال شعرای هرات وفراه بانمونهٔ ازاشعارآنها که درین سالها برشتهٔ تالیف در آمده نسخهٔ خطی آن در نزد مؤلف مرحوم بوده .

۱۰۹ ـ تذکرة النساء تالیف فاضل معاصر مولینا محمد صدیق آخند زادهٔ هراتی که در (۱۳۲۳ هـ ق) تالیف شده و« سرورضوان » مادهٔ تاریخ آنست این مجموعه تذکره ایست عمومی درشرح حال زنان شاعره از عرب وعجم نسخهٔ قلمی آن درنزد عبدالعلیم خان پسر عبدالرحیم خان موجود است

۱۱۰ ـ مردم دیده : تالیف آغای دانشمند سرور خان گویا در شرح حال وآثار شعرا ونویسندگان معاصر افغانستان . نسخهٔ قلمی آن دردست مؤلف است :

۱۱۱ ـ آثار هرات : تالیف آغای خلیلی نویسندهٔ معاصر جلد سوم این تالیف درشرح حال شعرای هرات است وچاپ شده است .

۱۱۲ـ سخن وسخنوران : تالیف دانشمند معاصر آقای بدیع الزمان تذکره ایست عمومی قراربخش مؤلف درچهارجلد ـ جلد اول مشتمل بر ذکرشعرای خراسان وماوراءالنهر از آغاز قرن دو تا اواخرقرن شش هجری جلد دوم در ذکرشعرای عراق وآذربایجان ازاواسط قرن ۵ تا اواخرقرن ٦ جلد سوم درذکرشعرای شیراز وهند جلد چهارم درشرح حال نویسندگان جلد اول‌ازحنظلهٔ بادغیسی تاشهاب الدین ابوالحسن طلحه شرح حال ٤٤ نفر ازقدماست وجلد دوم از فخرالدین اسعد گرگانی تاخاقانی شیروانی در ذکر ۱۱ نفر از شعراست واین دوجلد در مطبعهٔ مجلس طهران چاپ شده است .

۱۱۳ـ سخنوران ایران تالیف : دانشمند معاصر آغای محمد اسحق معلم زبان و ادبیات فارسی در دارالعلوم کلکته مشتمل بر ذکر ۳۳ نفرازشعرای معاصر ایران بترتیب حروف هجا که درچاپخانهٔ جامعه دهلی در ۱۳۵۱هق چاپ شده است .

۱۱٤ـ نمونهٔ ادبیات تاجیك: تالیف‌صدرالدین عینی از ادبای ترکستان (تاجیکستان) درسه قسمت‌حاوی‌شرح حال‌ومنتخب آثارشعرای‌فارسی گوی ترکستان از سال ۳۰۰هـ تا زمان تالیف (۱۹۲۵م) که در همین سال در مسکو چاپ شده است .

۱۱۵ـ شعرالعجم : تالیف علامهٔ شبلی نعمانی فاضل مشهورهند تالیف ۱۳۲٤ـ۱۳۲۵هق درادبیات‌فارسی‌بزبان اردو ۵ جلد بدین‌تفصیل جلد اول درحقیقة شعر وآغازشعرفارسی وشرح حال عدهٔ از شعرای عهد سامانی و غزنوی که ازحنظله آغاز و بشیخ نظامی اختتام پذیرفته جلد دوم مشتمل است بر شرح حال ۷ نفر از فحول شعرای متوسطین مانند شیخ عطار ، کمال اسماعیل، شیخ‌سعدی ، امیرخسرو، سلمان ، خواجه حافظ ، ابن‌یمین . درجلد سوم نیز ۷ نفر ازشعرای متاخرین را ذکر کرده که عبارتند از بابافغانی شیخ فیضی، عرفی، طالب ، نظیری ، میرزاصاحب وکلیم باسبك مخصوص هریك جلد چهارم مشتمل است و برماهیت وحقیقة شاعری فارسی ، تاریخ عمومی شاعری فارسی وتحولاتی که دراثر تمدن وسائر اسباب بران وارد آمده وتقریظ و انتقاد براشعارفارسی‌جلد پنجم‌دربیان‌قصیده وفنون شعر باعتبارمضمون مانند شعرعزامی وتصوفی و فلسفی وغیره این کتاب درحد خود سابقه ندارد ودر ۱۹۲٤م درلاهور چاپ شده ونیز هر پنج جلد آن درکابل بفارسی ترجمه شده جلد اول و پنجم رامولینامنصورمهاجرو دوم راسردارگل محمدخان وسوم راآقای سرورخان گویا و چارم رامدیر جریدهٔ اصلاح ترجمه کرده ونیزجلد اول وچهارم شعرالعجم در ایران ترجمه شده ومجلدات ترجمه همه به چاپ رسیده است .

فهرست اسامی کتب مذکور بترتیب حروف تهجی بعضی از کتب که سراغی ازان بجائی معلوم نبود نشان چلیپا بر سرآن گذاشته شد

آتشکده آتش فشان
× آفتاب عالمتاب آثارهرات
آیین اکبری
× انتخاب کعبهٔ عرفان
انجمن خاقان
انیس الاحبا
باغ معانی
بتخانه
بزم آرای
بهارستان جامی
بهارستان سخن
× بی نظیر = تذکرهٔ بی نظیر
تاریخ محمدشاهی
× تحفة المجالس = مردم دیده
تذکرهٔ احمداختر
× تذکرة الاشعار
تذکرهٔ حسینی
تذکرهٔ درویش نوا
تذکرهٔ دلکشا
تذکرة الشعرای دولتشاه
× تذکرهٔ محمدبقا
تذکرهٔ فارسی
تذکرهٔ محمدشاهی
× تذکرهٔ ناظم تبریزی
تذکرهٔ ندرت

حدیقهٔ امام الهی
حدیقة الصفا
× حیات الشعرا
خزانهٔ عامره
خزینهٔ گنج الهی
خلاصة الاشعار وزبدة الافکار
خلاصة الافکار
خلاصة الکلام
خیر البیان
دقائق الاشعار
رسالهٔ چندر بهان
روز روشن
روضة السلاطین
ریاض الشعرا
ریاض العارفین
ریاض الوفاق
زینت التواریخ
زینت المدائح
سرو آزاد
× سفینهٔ بیخبر
سفینهٔ خوشگو
سفینهٔ عشرت
تذکرة المعاصرین
سفینهٔ هندی
× شام غریبان

صبح گلشن
صبح صادق
صبح وطن
صحف ابراهیم
طبقات شاهجهانی
طبقات الشعرای محمد قدرت الله شوق
عالم آرای
عرفات
عقد ثریا
× کعبهٔ عرفان
کلمات الشعرا
گلدسته
گل رعنا
گلشن محمود
لب لباب
لباب الالباب
مآثر رحیمی
مآثر الکرم
سخن وسخنوران
سخنوران ایران
مجالس العشاق
مجالس المؤمنین
مجالس النفائس
مجمع الخواص
مجمع الشعرای جهانگیر شاهی
سفینة المحمود
مجمع الفصحا
× مجمع الفضلا
مجمع النفائس
مجموعهٔ اشعار

تذکرة النساء=جواهر العجائب
تذکرهٔ نصر آبادی
تذکرة النساء
مدائح المعتمد به
مذکر الاحباب
مرآة آفتاب نما
مرآة جهان نما
مرآة الخیال
مرآت الصفا
مرآة العالم
+مردم دیده (حاکم)
مردم دیده (گویا)
مصطبهٔ خراب
معراج الخیال
مقالات الشعراء قانع
مقالات الشعرای حیرت

شاهد صادق
شمع انجمن
منتخب الاشعار
منتخب التواریخ اتکی
منتخب التواریخ بدایونی
میخانهٔ حسن ابن لطف الله
میخانهٔ عبدالنبی
نادر الزمانی=تاریخ محمدشاهی
نتائج الافکار
نشتر عشق
نغمهٔ عندلیب
نفائس المآثر
نفحات الانس
نگارستان دارا
نگارستان سخن

شعر العجم
×مخزن اخبار
مخزن الغرائب
نمونهٔ ادبیات تاجیك
هفت اقلیم
همیشه بهار
ید بیضا

بدم چنگل شهبا ز نهی

یك عمر کنی جمع دمی باز نهی
هر چیز که گشته سازوناساز نهی
ای صعوه مکن اینهمه تن را فربه
کاخر بدم چنگل شهبا ز نهی
(امیر رضوانی)

منظرهٔ غروب درسرای (خوجه)
(دور نمای کوهای پغمان)

جادهٔ اندرابی ورود خانهٔ کابل
درپرتو مهتاب

خوشه های انگور (سرای خوجه)

(ازعکاسی های آقای
محمد شریف خان)
که علاوه بر این
تصاویر پنجشیر را
نیز ایشان بر داشته
وبما اهدافرموده‌اند.

یك گوشهٔ تاکستان (سرای خوجه)

کتاب سماع طبیعی

تصنیف شیخ الرئیس ابوعلی سینا

ترجمه و نگارش جناب آقای محمد علیخان فروغی

حائز مقام پیشوائی فلاسفهٔ جدیده و معاصر

فلسفهٔ شیخ الرئیس ابو علی سینای بلخی مانند اشعار سعدی وحافظ کهنه گی ندارد وتاهنوز عقول ومدارك عالیترین طبقات بشر که بافلسفه وحکمت سیر میکنند نتوانسته ازحاکمیتی که افکار شیخ بالای ایشان دارد سربتابند ازین جهة خواندن ومطالعهٔ کتب ومؤلفات شیخ درین عصر وشاید چندین عصر دیگر هم منبع اطلاع وخبرت وبصیرت است .

صبغهٔ یگانهٔ که افکار ابن سینا دارد وآن را ازافکارتمام حکمای قدیم وشاید فلاسفهٔ جدید امتیاز میدهد همانا استقلال کامل ونیروی علمی است که بایك قوه وقدرت فوق التصوری بسی ازنظریات قدیمه را نقض کرده طریقهٔ جدیدی را که مخصوص خود اوست اختیار مینماید .

شیخ الرئیس اگرچه شارح نظریات ارسطو شناخته شده ولی اگر مرور متواتری به مطالعهٔ آثاراو به عمل آید فهمیده میشود که او درزمینهٔ تفکر وتعمق هیچ پابندی بارسطو نداشته دربعضی از موارد به تصحیح افکار ارسطو قیام کرده گردیده است .

شیخ الرئیس در دوران حیات خود که در حدود ۵۷ سال بود آثار متعددی نوشت که حتی یکی ازان ها هم برای جهان گیر شدن نام فیلسوف کافی بودواز جملهٔ آن هایکی همین سلسلهٔ کتب شفاء است که یك قسمتی ازان کتاب روی دست یعنی سماع طبیعی میباشد سماع طبیعی که اخیراً دراثر زحمت واحسان یکی از فضلای عالی مقام ایران (دانشمند فاضل جناب آقای میرزا محمدعلی خان فروغی) بفارسی درآمده امکانی برای استفاده و استفاضهٔ فارسی زبانان ازافکار شیخ پیدا کردیکی ازقسمت های مهم شفا است . این کتاب قسمتی از بحث طبیعیات سلسله شفااست که دراطراف مبادی وعلل وعوارض عام امور طبیعی بحث میکند یابه عبارهٔ دیگر سماع طبیعی مقدمه و اصول علم طبیعی است زیراشیخ الرئیس در کتاب شفاطبیعیات را به هشت فن تقسیم کرده ازقبیل: فن سماع طبیعی، فن اسمان وجهان، فن کون وفساد، فن فعل وانفعال، فن کائنات جو و معادن، فن معرفت النفس، فن معرفت النبات

فن معرفت الحیوان و معرفت الحیواة و سماع طبیعی را به منزلهٔ مقدمهٔ طبیعیات درآورده و همان است که مترجم فاضل فن اولیه را بصورت کتاب مستقلی ترجمه و بدست رس ارباب ذوق و تشنه گان معرفت گذاشتند .

اما اینکه چرا این کتاب فن سماع طبیعی نامیده شده ؟ بحثی است مربوط بتاریخ که آن را هم خود کتاب چنین جواب میگوید :

سماع طبیعی را سمع کیان نیز میگویند به عقیدهٔ فضلای شرق این فن را ازان سبب سماع میگویند که چون مشتمل بر امور عامهٔ طبیعی است اول چیزی است که محصل این علم استماع میکنند اما یونانیان دراحوال ارسطو نوشته اند که هرروز دومجلس درس داشت صبح درس علمی استدلالی میگفت برای شاگردان مستعد وآن ها فقط استماع میکردند ومباحثه درمیان نبود . . و بمناسبت اینکه دانش جویان فقط مستمع بودندآن درس‌ها سماع خوانده شده است . . . .

ازجملهٔ کتب سماعی کتاب فزیك میباشد وچون یونانیان آن را (فزیك اکرواز بس) یعنی سماعی نامیده بودند مترجمین اسلامی هم آن را به عربی درآورده سماع طبیعی گفتند و همین است که جناب آقای معزی الیه هم پس از ترجمه نام اصلی آن رابالای کتاب گذاشته طبع ونشر نمود یك نسخهٔ آن از طرف وزارت معارف ایران به کتابخانهٔ انجمن اهدا گردیده است .

این کتاب در یك و قایه منقسم بسه قسمت است که قسمت اول ترجمهٔ اصل متن سماع طبیعی وقسمت دوم خلاصهٔ کتاب بقلم مترجم و قسمت سوم حواشی متن میباشد، مترجم فاضل بدستیاری همان دست مقتدری که در حکمت قدیم و جدید دارند وبه معاونت نیروئی که در انشا و تحریر فارسی دارا میباشند قسمت دوم کتاب را باندازهٔ عام فهم وسریع الفهم درآورده اند که انسان ازمطالعهٔ آن حظ میبرد وحقا باید گفت که بواسطهٔ تیز نویسی که شیخ درمؤلفات خود بکار برده وبسبب عدم فرصت موفق به تجدید نظر دراطراف آن ها نشده بود اگر قسمت الحاقیهٔ مترجم باآن نمی بود شاید بعلت معضلیت مباحث اصلی کتاب که مولود ایجابات فوق است فائدهٔ آن هم آنقدر عام متصور نبود پس قسمت الحاقیهٔ که بقلم مترجم نگارش یافته وبنام قسمت دوم وخلاصهٔ مقالات بااصل کتاب ضم گردیده مقام واهمیت کتاب را بلندتر برده است اماقسمت سوم که عبارت از حواشی است ؟ اگر انسان درین قسمت خیره شود درك مینماید که مترجم کتاب درنوشتن حواشی مذکور چقدر رنج برده وبکدام اندازه درمتون اصلیهٔ که منبع حقیقی سماع طبیعی میباشد تتبع و تصفح فرموده است ؟

حواشی کتاب تقریباً بشکل یك فرهنگ مکمل اصطلاحات مباحث متن میباشد که بصورت مفصل ومقالات مستقلی نگارش یافته .

عدهٔ صحائف کتاب روی هم (۶۸۱) صفحهٔ بزرگ است که ۴۲۱ صفحهٔ آن ترجمهٔ اصل متن وما بقیه خلاصه وحواشی میباشد که بقلم آقای فروغی نگارش یافته .

مترجم محترم درمقدمهٔ کتاب بحث مختصری درمقام واهمیت علمی و فلسفی ابن سینا نموده بعدازان طبع شدن کتاب را که معادل با ۹۰۰ سال وفات مصنف میباشد ذکر وسپس ازجشن‌ها ونگارشاتی که به مناسبت نهصدمین سال وفات او درممالك مختلف اسلامی به عمل آمده نام میبرد وهر کدام را تقدیر مینماید .

راجع به احتفالیکه درافغانستان گرفته شده چنین مینویسند : مردم افغانستان بهمین مناسبت (یعنی سالگره ۹۰۰ وفات شیخ) انجمن نمودند وابن سینا راچنانکه باید ستودند .

درجای دیگر چنین تذکار میفرمایند : برمردم افغانستان هم رواست که بوجود شیخ بنازند به ملاحظهٔ اینکه اصلش از شهر بلخ است و بلخ امروز جزء دولت افغانستان میباشد.

بهر حال ترجمه وانتشار این کتاب بزبان فارسی دارای چندین اهمیت است که هر کدام آن درنوعیت خودش بزرگ وقابل قدر میباشد پس بایدهم از نقطهٔ نظر علم وحکمت وهم از پهلوی رابطهٔ علاقهٔ وطنی که باابن سنیا داریم ازمترجم محترم اظهار قدر دانی نمود والبته روزی خواهد آمد که ماهم آثار ومؤلفات این مرد نامی اسلام را بزبان پشتو ترجمه ودرسرزمین آبائی واجدادی اونشر بنمائیم واین آمالی است که از نسل جوان معاصر ونسل آینده انتظار آن را داریم .

درخاتمه همان طوریکه قلم توانای آقای فروغی حکمت سقراط سیر حکمت در اروپا ومتعاقباً سماع طبیعی را ارمغان داد امید است ابن رشته را دنبال کرده به مطالعهٔ آثار دیگر شیخ هم چشم مارا روشن گردانند . (م قدیر تره کی)

مرد موقر نبود

مقدار کسان ز لعل و گوهر نبود — بی علم و هنر مرد موقر نبود
حاصل نتوان نمود جز گمراهی — آنرا که بروزگار رهبر نبود

(مستغنی مرحوم)

راغوند سی ، چه پند سی
که خرند(۱)سی ، نو به برمند سی

په قلم د جناب محمد شریف خان «حبیبی»

دا به ښکاره وی چه موږ پښتانه به واجتماعی ژندن ته څونه اړی لرو اجتماعی ژوندن څنګه دی ، څه ځنی موندل کیږی ؟

اوس نوراسی په ګډه سره ودی غټ اوروښانه معنوی عنوان ته چه پورته لیکل سوی دی او زموږ ښاغلو پښتنو په ډیره مینه په توګه د زړه سوی اوهدایت یاپه نامه دملی جذبات په ښه انداز اوقافیه سره ادا کړی دی دانصاف په سترګو وګورو ، اوپند عبرت ، پانیات ځنی واخلو :

موږ پښتانه په ټوله دنیا ، چارچاپیرکی ، شاوخوا په ښو ښواوصافو اومزایاو ، او افتخاراتو سره ، د ژوندن ټوله حقوق ګټلی اولاس ته موراوستلی ، اوډول ډول کارنامی موحاصل کړیدی . موږ پښتانه خپله مړانه ، توریالی توب ، ناموالی خپل دخپلو شاغلو اسلافو په زیار اومښود ، دخپلومقدس مخ کښانو اومربیانو په مرسته او کومك سره ، اوپه خپل جبلی جوهراوفطری استعداد سره تل ساتلی ، اوثابت ګرزولی دی .

جنډی د آثارو داجتماعی ژوندن ، او ملی جذباتو موپه هرخواکی دټولوپیړیوپه دنیاکی باقی او یادګار پاته دی ، او موږ په نازیږو ، په هوسیږو ، فخر په کو ، ځانونه مړنی ، غیور ننګیالی ، جنګیالی ، نامتو بولو .

نو دادونه نوم ، اونښان چه موږ ته له خپلو ښاغلو ، پلرو ، نیکه ګانو څخه را پاته سوی ، او یاموږ ګټلی ، او په سرلوړی یو او د ټولوا کی استقلالی ژوندن ، الوالعزمی روزګار دعوه کولای سو

نو به داپاخه بنسټونه ، اوداټنګی او کلکی پائی ، او یاداښی اوروښانه کارنامی داسلافو خپل به څه ډول پالو او په کمه سترګه د حقیقت به ورته ګورو . او دالمړنی رونق به په کم اعتبار ، او په کم روحی قوت سره ساتو . چه خپل د غیرت نښانی لاښه تر دی وپای ته ورسونو به څه کو ؟

ټولنه زموږ پښتنو په ټولوخواوکی د ژوندن لازمی امر دی ځکه چه اساس د اسلام ، اومفاد

(۱) خرند . په پښتوکی په معنی د (محکم) او اصرار او تنګار په یوه کار باندی په یوازی سرسره

د ټولو اسلامی احکاموزموږ، د پاره د راغونډ ولو او یو واله زموږ تل هادی لارښوونکی، آمر بلل کیږی، او ټوله اسلامی اوامرزموږمقبول، مؤمن به وجدانی معتقدات اومتبوعه مسائل اوعوامل دی په دغه حیث موږ پښتانه، لمړی ښائی چه خپل بشپړه، آسمانی قانون چه ټوله اجتماعی اطراف زموږ ځنی ښکاریږی د زړه په سترګو ورته وګورو، خپله سلسله د اجتماعی ژوندن په هغه قرار چه قرآنی نصوص امر کوی ټنګه ئی کو او په ګډه، په ورور ګلوی، یو والی، او په ملګرتیا په مرسته د یوه او د بل په ټولو خواوکی د ژوندن سره یو او مله سو.

لاسونه سره یو کو، زړونه سره نزدی کو، اوهغه دودونه اورسمونه، چه واجتماع نه زموږ تاوان رسوی، ځانونه ځنی وساتو او تل نفرت ځنی وکو. داسلامی کارنامی، هدایات، قواعد په مخ کی ونیسو، عملی ئی کو، دزړو شکونه و باسو روحان موپه روښانه کو، اوپه ټولو چاروکی. شرکت داذهانو سره وکو، یو د بل په مرسته اوتعاون سره، خپل نوم او نښان خپل اسلامی مزایا، اوښیګړی، خپل مقدسات، خپل عصری ایجابات، اوقوانین، خپل داجتماعی ژوندن دپاره اسباب دلوړ والی، او سعادت، وګڼو او خپل عملیات لاندی ترهدایاتو داسلامی تصمیماتو وګڼو

پوهانو، او فلاسفه و په تائید داجتماعی ژوندن تل دا ثابتوی: (چه ترکیب دهر جسم لمړی له اجسامو صغار و صاعده وصلبه و څخه جوړسوی، اومشکل سویدی. یعنی ترهغه پوری چه یوڅو جسم سره یوځای نه سی دوجود اوجسم مستقلاً شکل او موجودیت امر محال بل ناممکن دی، نودا ښکاره سوه چه مستقل وجود اوبشپړه صورت له راغونډ ولو څخه دمصغر و اجسامو جوړیږی، اوپیدا کیږی.

او تر هغه وخت چه یوڅو مصغر اوکمکی اجسام سره ټول نه سی، اویو وجود ځنی جوړ نه سی. دغه ډول ښکاره ده چه هغه به په نفس الامر کی ډیر کمزور، او کم طاقت، سست پست یوشی وی.

زموږ ښاغلو پښتنو تجربتاً واجتماعی ژوندن ته داسی اشاره کوی، اونیمګړی دانفرادی ژوندن داسی غندی:

آیانه وینی چه زور سته (بیاریسمان ستی) لره چه داجوړه وی (له نری نری وپښتوڅخه ـ اوهیڅ نسته زور یوه لره دوښتو ددی)

او زموږ ننګیالی پښتون خوشحال خان ختك اجتماعی ژوندن داسی ستایلی دی:

«دوه زړونه چه یوشی غربه هم پاره پاره کا»

«جارتر یکرنګی چه نعمتو نه را ښکاره کا»

نو دا ښکاره چه داجتماعی ژوندن خوږتیا اومنفعت دونه ډیر دی چه انسان په میدان کی دتنازع للبقا ښائی په هغه نه سی موړ.

تو له ژوندی اقوام، او وینې تکمونه په رڼا د اجتماعی ژوندن په هر ډول تاریکو یو کی د ژوندن تل پر مخ تللی او گرده مشکلات، او مصائب ئی هم په مرسته د دغی لاری حل کړی، او سهل گرز ولی دی. د انسان د اجتماعی ژوندن ښیگړی او محسنات، هغه وخت د سړی ته ښکاریږی چه د انفرادی ژوندن خوندوځکی او یا په دی صعب المروره، لاړکی د انفراد بیله امداد دهیڅ ملگری، او مله بوځو گامه واخلی بیا به نو له ځلاندی او روښانه هنداری څخه د اجتماعی حالت خپل به د ادبی جمله د فارسی دزړه په غوږو واروی. او عملی بی کی.

« قدر جمعیت کسی داند که تنها میشود »

ځکه چه د اجتماعی ژوندن لمن دو به ارته، د مچه د تولو اجتماعیونو، د قلمو څوکی پکښی سلید لی او اذهان به هم په دغه مرحله کی تل په ازدو از دو ابحاث ستړی سوی دی، نو له دغه کبله مولد والی د لته مفید و گڼه او د تحصیل څخه د حاصل وبیری دو.

لندی

پښتنو سر و مال قربان کی — چه تازه شو یا نوم مو گل نشی مینه
هر چه عمل د لاری مل دی — کمال موخپل د در په کار به شی مینه
پښتو غیرت د پښتو غواړی — وطن پښتون دی بی همت مشی مینه

* * *

والله بالله که به ملا شی — پر کتاب پروت ئی باده وی شنکی خالونه
د لیو نو قصه را باندی و شوه — چه لا الله وایم لیلی خولی ته راځینه

ادبیات

بر مزار فرزند

ابیات ذیل مرثیه ایست که جناب فاضل قاری عبدالله خان ملك الشعراء به نسبت سانحهٔ مؤلمهٔ فوت برادر زاده های جوان خویش که درماه رمضان گذشته بفاصلهٔ ۹ روز یکی بعداز دیگری بمرض سینه پهلو وفات یافته اند، سروده است. چون مرثیهٔ مذکور از لحاظ ادبی ارزش بلندی داشته بدرج آن پرداختیم وضمناً مراتب تسلیت عمیق خود رانسبت به این واقعهٔ جانگداز بحضور حضرت ملك الشعراء تقدیم میداریم.

از طرب نیست درآفاق اثر — مرده خانه بود این دارو در
نخل ماتم بنظر می آید — هر چه رسته است درین باغ شجر
نوحه دارد بچمن آب روان — نیست از موج صدای شر شر
از حباب آمده تابوت بدوش — که بود چشمه باین دیدهٔ تر
بسکه درآتش خود سوخت چنار — میزند هر نفسی دست بسر
گل نه تنها زچمن رخت کشید — سرو هم برزده دامن بکمر
گر ندارد سر رفتن زین باغ — از چه استاده بیك پا عرعر
نیست گر بزم عزا دهر چرا — جیب خود پاره نموده است سحر
از شفق چرخ نشسته است بخون — وزکلف چهره خراشیده قمر
زندگی جزدم جانکندن نیست — وای از غفلت ابنای بشر
هر چه راسورشمرده است جهان — نیست جز سوك بر اهل نظر
عالم از حادثه طوفان خیز است — کس چسان جان برد ازموج خطر
خونچکان است دل خسته ببین — چاك چاکست دل زار نگر
سر بسر دشنه خورد پارهٔ دل — تا کجا سینه نمائیم سپر

هدف تیر حوادث تا چند — سنگ آخر نبود لخت جگر
گشته ام غرقهٔ طوفان سرشك — دجله خیزاست ز بس دیدهٔ تر
تا بکی ز آتش دل همچو تنور — شعله خیزد ز دل و دود از سر
چقدر شیون ماتم شنود — کاش گوشم ز ازل بودی کر
چقدر مرگ جوانان بیند — تیره شد روزم ازین نور بسر
چقدر ناله با فلاك رسد — خنجرم کاش دریدی خنجر
از حوادث چقدر سنگ خورد — دل که از شیشه بود نازکتر
تا کجا یم بگداز اندازد — عقل از وسوسهٔ نفع و ضرر
ای خوشا بیخبریهای جنون — که ندارد ز غم دهر خبر
ندهد چاك گریبان تسکین — غم ما را بجز از چاك جگر
زورق سینهٔ ما طوفانی است — دمبدم می فکند غم لنگر
غم چو نقش حجر از دل نرود — با وجودی که دلم نیست حجر
می شود زاندهٔ احباب کباب — کاشکی هست نمیگشت بشر
در دو عیدم سه مصیبت رو داد — هر مصیبت الم مرگ دگر
هر مصیبت بگرانی چون کوه — بلکه از کوه گران سنگین تر
هر یکی نوع دگر کرد کباب — این دل پاره واین لخت جگر
صدمهٔ مرگ پیاپی ای وای — کمر من بشکست آه کمر
شد بنه ماه سه شه تیر از من — هر یکی از دگری رعنا تر
هر یك از دفتر اخلاق حسن — کرده ابواب فضائل از بر
هر یکی صاحب ذوق مخصوص — شهرهٔ حسن سلوك دیگر
هر یکی نخل برومند شباب — هر یکی تازه نهالی بثمر
در حیا و ادب و وضع متین — هر یکی نوع دگر گشته سمر
زان سه یك درمهٔ ذیحجه برفت — وین دو کردند مهٔ روزه سفر
عید قربان همه بگذشت بسوك — وین مهٔ صوم و غم شام و سحر
عمرم از بهر همین گشته دراز — که غم دهر کشم بیحد و مر
گاه از مرگ جوان دختر کم — زندگی تلخ نماید بنظر
گه ز داغ پسر خواهر من — دل شود آتش غم را مجمر
گه کند خاطر پژمان مرا — غم فرزند برادر ابتر

یادگارم ز برادر بوده است — دو پسر هر دو مرا فرمانبر
در دلم هر دو چو فرزند عزیز — در نظر هر دو غنیمت چو پدر
دیده از دیدن شان روشن بود — خاطر از صحبت شان ذوق آور
قاری ازوضع پسندیده که داشت — جای کردی بدل اهل نظر
بار فیقان خود از شیوهٔ خوب — صحبتی داشته چون شیر و شکر
از دهان ولب پرخندهٔ خویش — می زد و دازدل آشفته کدر
داشت آداب حضورم آخند — آنچنانیکه بمولا چاکر
قاری ما چه شد آخند کجاست — که نه بینیم ازین هر دو اثر
وه که در عین جوانی رفتند — آرزو در دل و صد فکر بسر
وه که گل ناشده یکداغ هنوز — سوخت از داغ دگر لخت جگر
زخم ناسور جگر سوز مرا — چاره جستند بزخم دیگر
بهر داغ دل من در ده روز — هر دورفتند ازین دارد ودر
مانده من از غم شان داغ بدل — گشته من زانده شان خاك بسر
چکنم وای باین دست تهی — کاین گهرها ز کفم رفت بدر
وای کز داغ عزیزان تن زار — سوخت چندانکه شدم خاکستر
سر پرستی بسر عائله نیست — آه ازین مشت عیال بی سر
خانه بی صاحب واولاد یتیم — مادر و خواهر وزن بی یاور
دیگر ایخامه زشیون بس کن — چه زنی زخم دلم را نشتر
تو هم ای نامه سیه پوش مشو — بر کش این جامهٔ ماتم ازبر
در نور دید گلیم غم را — تا کجا تعزیه گیریم زسر
کاینچنین رسم عزامی سازد — خاطر ماتمیان زیروزبر
چند این تعزیه های رسمی — غیر تکلیف ندیدیم ثمر
بگذارید بخود پردازم — تن تنها بکنم خاك بسر
روم از خود بسر تربت شان — آب پاشی کنم از دیدهٔ تر
رفتگانرا بدعا یاد خوشست — هر گه و بیگه وهر شام وسحر
تشنه رفتند خدایا بنواز — تشنه گانرا بزلال کوثر

در هزار و سه صدو پنجه و هفت
رخت بستند ازین دارد ودر

غزل

از طبع جناب « شائق »

از شوق رخت رخت بمیخانه کشیدم
تصویر تو در شیشه و پیمانه کشیدم

در باده زدم خامه و بر گوشهٔ ساغر
کیفیت چشمان تو مستانه کشیدم

بدنامی و رسوائی و غمهای دو عالم
پیوسته بپاس دل دیوانه کشیدم

از بسکه تجلای رخش بود بهر سو
صد نالهٔ مستانه به بتخانه کشیدم

از حسن نکویان چو نشد سیر نگاهم
در دیدهٔ خود عکس پریخانه کشیدم

از بهر رضای تو جفای همه کس را
صد شکر که از همت مردانه کشیدم

از صومعهٔ شیخ من غمزده خود را
در کوی خرابات چه رندانه کشیدم

در کوی تو دیوانگیم راه نما بود
بیهوده چرا منت فرزانه کشیدم

شد باعث بیداری من عبرت دنیا
از دیدهٔ خود خواب بافسانه کشیدم

«شائق» شنوم نام خوشش از طپش دل
تا دست خود از سبحهٔ صد دانه کشیدم

* * *

بلبل ندیده موسم گل را بکام خویش
از وی کشیده وقت خزان انتقام خویش

ساقی بکس نمیدهد امشب می از غرور
من جای باده اشك بریزم بجام خویش

کندم به نقش پای کسی حرف بندگی
آخر زدیم سکهٔ دولت بنام خویش

ترسم به شهر یار بود رسم دیگری
در نامه عرض اگر بنمایم سلام خویش

کردی اسیر زلف سیاهت دل مرا
شهباز اوج قدس کشیدی بدام خویش

کس را مجال حمد و ثنایت کجا بود
گر بر زبان اوندهی ذکر نام خویش

دل میدهد بهر طپشت مژدهٔ فنا
یکدم ز خویش هم نشنیدی پیام خویش

آنجا که میپری تو بسوز دپر ملك
آخر چرا چرا نشناسی مقام خویش ؟

مردم همه گمان شب قدر کرده اند
آنماه نو چو رفت ببالای بام خویش

کی حرف تلخ میزدش آن شوخ تند خو
گر میشناخت «شائق» شیرین کلام خویش

کار باید کرد!

سرور صبا

ای بجان یار و دوستدار وطن — زار و شیدای افتخار وطن
عاشق مجد و اقتدار وطن — همدم عشق و بیقرار وطن
مملکت شان ارتقا دارد
بکف اسباب اعتلا دارد

عصر حاضر که دور نهضت ماست — وقت اقبال و شان و شوکت ماست
فرصت سعی و جهد و غیرت ماست — نوبت کار و وقت همت ماست
باید از وقت استفاده کنیم
شوکت ملک را زیاده کنیم

ندهیم راه بخویش غفلت را — صید سازیم مرغ فرصت را
نور بخشیم چشم غیرت را — شاد سازیم ملک و ملت را
درهٔ مجد ملک کار کنیم
بیشتر کسب اقتدار کنیم

در جهان ملتی که بیدار است — شوکت خویش را طلبگار است
عاشق ملک و مائل کار است — فارغ از درد و رنج و ادبار است
بکف اسباب مفخرت دارد
در جهان قدر و منزلت دارد

میخرامد بگلشن اقبال — میخورد بر ز باغ عز و جلال
می کند نوش شربت آمال — نیست در خاطرش غبار ملال
رهسپار سعادت وطن است
طالب فیض عام علم و فن است

آن گروهی که یار غفلت شد　　روز و شب مبتلای عشرت شد
از کفش دور نقد شوکت شد　　عاقبت همدم ندامت شد
ای بسا کشور قوی بنیاد
که ز غفلت بخاك غم افتاد

گلشن ابهتش خزان گردید　　زار و حیران و ناتوان گردید
طعمهٔ حرص دشمنان گردید　　همدم ناله و فغان گردید
درجهان کس بداد او نرسید
تا بخوبی سزای غفلت دید

ما که امروز شادمان هستیم　　صاحب قدرت و توان هستیم
ملت زنده درجهان هستیم　　باشرف بین این و آن هستیم
باید از غفلت اجتناب کنیم
پی مجد وطن شتاب کنیم

بیشتر مائل و داد شویم　　طالب فیض اتحاد شویم
واصل گلشن مراد شویم　　از ترقی ملك شاد شویم
شربت عشق مملکت نوشیم
در عروج وطن بجان کوشیم

عاشق شوکت وطن باشیم　　یار اقبال این چمن باشیم
خادم کشور کهن باشیم　　درپی کسب علم و فن باشیم
از رهٔ عشق خدمت کشور
برخوریم از سعادت کشور

درچنین وقت و فرصت مسعود　　برخور از وصل شاهد مقصود
تا بود روزگار تو محمود　　کوش در کسب رفعت و بهبود
زار و شیدای اوج کشور باش
عاقل و فاضل و هنرور باش

بوطن ای (صبا) صداقت کن　　خدمتی همچو اهل همت کن
دررهٔ مجد ملك غیرت کن　　از عروج وطن مسرت کن
تا سرافراز و شادمان باشی
قابل وصف دوستان باشی

غزل

از طبع جناب عبدالغنی خان زنگو گراف

کی کند در زیر گردون مردم هشیار خواب
دیدهٔ باید بر نگ اختران بیدار خواب

شخص را آمیزش ناجنس بیحس میکند
دیده باشی تن رود از زهر نیش مار خواب

گر میسر نیست وصل او به بیداری مرا
کاشکی یکشب به بینم روی آن دلدار خواب

گر شبم را روز سازد بخت، دارم آرزو
درشب مهتاب من بیدار باشم یار خواب

گر نداری بستر وبالین ز برگ گل «غنی»
میتوانی بر زمین خشك و خاك وخار خواب

مراووالی

گل پاچا الفت

نن په باغ اوبن کښ نه تازه، تازه گلاب شته
نه دعندلیب او دبلبل هغه بیان شته

نشته په گلشن کښ تازگی او طراوت نن
نه پکښ باغوان نه شنه طوطیان نه بورا گان شته

درومی په دانه پسی له باغه هر بلبل نن
نه ئی زړه کښ عشق دگل نه شوق د گلستان شته

نشته سوز وساز دمحبت په هیڅ محفل کښ
نه ژړا د شمع او نه هغه پتنگان شته

هر زړه ته چه گورم پکښ نشته محبت نن
نه دعشق جذبه نن په فطرت کښ دانسان شته

نه له مور او پلار سره دچا زړه کښ اخلاص شته
نه لکه مجنون د لیلی در کښ عاشقان شته

نه وینم بیان دعشق دنن ورځی کتاب کښ
نه دچا کلام کښ هغه سحر د بیان شته

شوق دعبادت نشته مسجد او کلیسا کښ نن
نه په خرابات اومیکده کښ مست رندان شته

نه څوك په حسن اوپه حسین باندی نن ژاړی
نه نن دیارانو مخلصان او محبان شته

نشته په خپلوی او قرابت کښ هیڅ تاثیر نن
نه په خپلو و رونو او دوستانو اطمینان شته

نه دبل په غم کښ نن ژړا او بنم له چانه
نه دپلار په مرگ نن دیتیم شور اوفغان شته

نه هغه حمله دزمری او رمه له چانه
نه رم دهوسی له صیادانو نن زمان شته

نه هغه جرئت نن د خالد وینم په چا کښې
نه هغه غیرت او شجاعت نن د افغان شته

نن لکه کتاب د فلسفې که ډك له علمه یم
فکر او روح نلرم که علم او عرفان شته

و ږی چا نظر زما له ستر گو د تحقیق دی
ځکه می تقلید ته له هر چا نه ډیر میلان شته

ما ته چا را کړی دی دارو د بیخودی نن
ځکه اعتماد می نه په بل اونه په ځان شته

زړه بی را نه و بو وړینه لباس بی را ته را که
څومره بی انصافه په دنیا کښې تاجران شته

لاس بی را ته شل که نو بی توره را کړه ما نه
خلقو کښې تر او سه لا هم فکر د احسان شته

نن هغه لیوان چه په ځنگلو او غرو رغو کښې وو
زښت ډیر په دنیا کښې په بل نوم او بل عنوان شته

نشته بحرو بر کښې نهنگان او بنا ما ران نن
هر څه که نن غواړی په لباس کښې د انسان شته

مکړه له هر چا سره « الفت » او محبت نن
دا زړه متاع ده نن بی کله شا یقان شته

پخوانی عظمت

له طبع څخه د جناب اوراد الدین خان د پښتو ټولنی عضو

ای مسلمه راشه و اوره دا بیان
د زړه وایم غوږ پر کیده په ښه شان

په دنیا کښې معلم وی د اخلاقو
هم ښو ونکی وی د علم او د عرفان

تمدن ، جهانگیری ستا وظیفه وه
مسخر دکه مشرق په لږ زمان

په مغرب کښې د اندلس اوروم قبضه کړو
طرآبلس دهم که فتح شوی سلطان

حکومت د په دنیا کښې مسلم و
ویر یده ستا له هیبته ټول جهان

دغه واړه ترقی شوه در نه پاتی
په روزنی د خپل نفس او د خپل ځان

جامعی څخه د ولی ځان جلا کړو
نکړی هیڅکله له چا سره احسان

بغض حسد د د خپل ورور په زړه کښې وینو
د ښمنا نو ځان تیار که په میدان

بوه ستن په خپل کمال جوړوی نشی
له بل چا اخلی لباس دی که سامان

د ښمنا نو په رنگ رنگ وسلی کړی جوړی
ستاد قتل او غلامی لری ارمان

د مکتب او د ملا نامه چه آوری
ورنه تښتی چه ترڅو لری توان

را ته ولی داسی روند او کوڼ شوی وروره
عبرت نه آخلی دانگریز او د جاپان

ځان ته وائی چه مسلم او ننگیالی یم
ستا په سر با ندی تل گرزی غلیمان

د اسلافو مدنیت د ولی پر ښود
هیڅ خلف به داسی نه وی په جهان

مخمس

له طبع څخه د جناب محمد شریف خان «حبیبی»

دعرفان برخه

دعرفان برخه که هرچاته نصیب سی محقق گڼه چه خدای‌ته به قریب سی
هم په فضل او هنر به ښه ادیب سی محترم او معزز ډیر به نجیب سی
« بیله علم به ژوندن په‌څه تقریب سی »

* * *

علم وعمل

که دخپل علم څه نه‌ئی برخور دار بی‌عمل ئی علم څه دی ستا په کار
که دی علم وعلم دواړه کړه اختیار نوبار داره ونه سوی دښه گلزار
« په‌تش علم سره نه‌ده حمارهم په کتاب بار»

* * *

اسباب

ددنیا چاری خوتوله په اسباب دی که‌تیل نه‌وی موتران توله کریاب‌دی
بیله غرقه چه کښتیانی په دریاب دی لکه کب غوندی رهی په‌ډک‌سیلاب دی
« که اسباب نه وی کارونه تول خراب‌دی »

* * *

خوازه‌او ترخه

که خوازه ترحلق تیریږی په ښه شان ترخه هم اشتها غواړی دانسان
دخوږو ترخو تو پیر ترحلق کیږی چه‌دحلق څخه‌تیرسی سوه یکسان
« صبر » نه‌دی چه خوازه گڼی « تلخان » ؟

منظرهٔ قدرتی پل چوبی معلق پا را نده در پنجشیر (مربوط به مقالهٔ سیاح پنجشیر)

دا دنوسه و کره؟

منور شعر

لمر هره ورځ را خیږی ټوله نړی دخپلی مهربانی په شغلو باندی ځلوی د دنیا دټولو موجوداتو په بدن کښ دژوند روح خوځوی.

سپوږمی کله کله خپل ښائسته اونو رانی مخ ټول را ښکاره کوی مگر ډیر وخت ئی دناز په پلو پټوی او دکبر جنومعشوقو په شان دگهیځ په وخت کښ یوڅو گړی یوه وروځه را ښکاره کوی او بیا بیرته دلمر دراختو سره ځان پټوی

ستوری هره شپه داسمان دلوړی شنی ماڼی څخه دمځکی عالم ته سترگکونه وهی اوددریابو په رنو او بیرنگه اوبو کښ خپل مخونه گوری.

گلونه هم په کال کښ څوموده دخاور دمنځو څخه د بلبلو دسو یوزړو نو دخو شالو لود پاره بهر ته راوزی- هر گهیځ دشبنم په پاکو اورڼوابو باندی خپل گلالی مخونه پریوینځی او په مسکو مسکو خولو خپلو مینانو ته دمینی او گرانسښت ډک ستړی مشی وائی او دمحبت په غیږو کښ ئی کښینوی.

اوه! بلبل ... په دی وخت او په دی گړی کښ څه ... څه خوږی او دمینتوب چیغی او ناری وهی - ددنیا نه هیڅ خبر نه وی - دوصال په مینه موړ - دبیلتانه دتوری تیاری یاله بلو لمبو څخه راوتلی - دپسرلی په ښائسته باغ. او دخپل محبوب دځلیدو نکی مخ په رونا کښ ئی: ټول مقصدونه سر ته رسیدلی - دکامیابی لوړی اوښا ئسته ماڼی ته ختلی وی .....

پتنگ هم په بله ډیوه باندی ځان ورغور ځوی خپل وزرونه ورباندی سیزی او په دی شانی دخپل محبوب وصال ته ځان رسوی..

مگر ته ... وآه ... چه څه دوبولم؟ - دلمر څخه ډیره ځلاندی او دسپوږمی نه په تل واری ښائسته دستوریونه ددستر گو برښ زیات - دهر ډول گلونونه ترو تازه ئی اولکه دډیوی په شان مخ اوڅت دنشته دهری خواڅخه دشغلی پورته کیږی وړاندی. وروسته. یواوبل څنگ څلور واړه پلوه ډمځکه روښانه کړیده - ته... یعنی ته چه زما بیمثله محبوبه دتن روح. دستر گو تور اود ژوند حقیقی کامیابی ئی په هیڅ ډول زما څنگ اوزما لورته رانه غلی نه دپخپله روڼا باندی زما تیاره زړگی روښانه کړو اونه دی دستوریو په شان یوواری زما خواته سترگی راواړولی. اونه دی لکه دبلبل غوندی په غیږ کښ و نیوم. ددی ټولونه درتیر. دپتنگ په دود دی دخپل ښائسته مخ په شغلو وهم نه سوم ....

تا خو دا راته په تینگه وعده را کړی وه چه زه در ځم. مگر ترا وسه پوری نه راغلی - دا نوو لی؟ څه سبب و؟ - او داد نو څه و کړه؟

م. ارسلان «سلیمی»

فکاهی:

دچاکچری مه ترهوه

قیام الدین خادم

داسی وائی چه چیری یوساده سړی په ونه کښ ختلی ؤ ، دمنده دسر خواته ناست ؤ او دمنده ستی بی په تبرو هله

په دی وخت کښ یولاړ وی دونی لاندی تیریده؛ پورته بی وکاته ، نووی ویل : « ای سړیه » ! داخه کوی ، وبه لویبزی ! پاس سړی په دی خبره خه پروا ونکړه ؛ اووی ویل: «خه ! ... خه بزرگ خو نه بی ! »

اړ وروسته چه دمنده بیخ کمزوری شو نومات شو او سړی لاندی راپریوت . یوساعت خو بیخانه پروت ؤ ، خو ، چه اړ په سد شو، نو دلاړ وی پسی بی منده کړه ، چیرته لیری یی وموند، نو په دیره زارئی سره بی په پښو کښ ورو لوید، او په ژړغونی زغ بی ورته وویل ، چه دخدای دپاره! ته ما و پیژندی ، ته بنه سړی یی ، تاما ته و بلی ووچه ته لویبزی ، اوزه ربنتیا و لویدم . او س نوماته داهم ووایه چه زه به کله مرم-؟ »

لاروی که هرخه عذر وکه چه زه په دی خبرونه یم خبر! ولی ده پری نه بنود، او همداو چه خدای اور سول به یی ورته مخکښ کول .

په آخره کښ ورته لار وی وویل ، چه « ته به سبا مازیگر مرئی »شپه تیره شوه، سباشو. سړی خو، خه دخایه ،ژوبلو اوخه ورباندی وهم غلبه وکړه ، نو دمردگ په لاندستون (بستره) غلی پریوت . چه مازیگر شو ، نو داسی غلی شو چه تابه ویل مړدی چه خنگه دی وهغسی بی کورهم و. دکاله خلقو دی مړی وشمیره، وئی لمباوه ، کفن بی ورکړ او بنخ بی کی .

شپه په تیریدو ده ، سړی د لوزی تندی خخه بی طاقته شوی دی ، خان یی خوز ولی دی، دسر خښته بی لیری کړیده ؛خاوری را اخلی اودپښو خواته بی ننباسی . په آخره کښ یی قبر سوری کړی دی کفن په غاړه دنامه پوری سپیره دقبر نه را وتلی دی !

دسبا ستر گه جگه راغلی ده ، سبائی مال دی ؛ په دی وخت کښ یوه لوی قافله پر دغه هدیره باندی تیریږی سړی . لږخان خوز ولی دی ، او خاروی ترهیدلی دی داو بنا نو کچرو، اسونو او خرو وری یوتر بله سره نښتی دی دخینو اندی خیری شوی دی او خینو بارونه غور زولی دی ؛

تور گرد جوړ شوی دی ،
په دی کښ دقافله والا و پام شوی دی و رناری کړی یی دی چه څوك یی؟» سړی په ټیت اواز سره ویلی دی ، چه «مړی یم»
چه قافله والا ورته را رسیدلی دی ، ویل یی «کور د خراب شه ، ته څنګه مړی یی ؟»
او پر راباندی کړی یی دی ، ښه یی وهلی دی
څه مو ده د صورت په خوږ اخته بی دمه پروت و ، خو ، چه لږه متره پکښ پیدا شویده
په دی وخت کښ لمر هم ایله څرك وهلی و سړی غریب خړ پړ مات گوډ دکاله خواته را روان شو یدی .
چه د کلی خلقولیدلی دی یووارها هاجوړه شویده چه فلانی ژوندی شوی دی .
ته راځه ، اوزه راځه ، ډیر خلق راغونډ شوی دی دوی تری پوښتنی کوی اودی ورته لګیادی بیان کوی .
په اخره کښ یوه ورنه پوښتنه کړیده چه د هغه جهان حال خوهم څه ووایه ؛ — ده ویلی دی : « د چا کچری مه ترهوئی هیڅ نشته » — « او که دچا کچری و ترهوئی وهل ټکول اورنګارنګ عذا بونه دی ! »

ازهمت مرد می شود کار بلند

قدر هر کس شود ز کردار بلند — کی رتبه وجاه شد ز گفتار بلند
از همت مرد میشود کار بلند — در خانهٔ پست نیست دیوار بلند

وقت ایثار آید

گر جنس وطن برسر بازار آید — اهل وطنش بجان خریدار آید
باید نکنند صرفه مال و سرو زر — در راه وطن چو وقت ایثار آید

(مستغنی مرحوم)

سیاح پنجشیر

سید قاسم رشتیا

این سرزمین پر کیف که تنها شنیدن نام آن برای تولید حس کنجکاوی انسان کفایت میکند، بقدری روایات رومانتیك وذوق آور در اطراف آن شنیده میشود که هر کس بی اختیار آرزوی زیارت آنرا مینماید . واقعاً چه نام قشنگ وعجیب ؟ پنجشیر !

از هر دهن میشنویم : پنجشیر سرزمین حسن وجمال! پنجشیر نمونهٔ زیبائی های دلربای قدرتی ! پنجشیر تجلی گاه لبخند هاوعصبانیت های طبیعت ! پنجشیر جایگاه شعر وخیال !.. .

هیچ سیاحی ازاین منطقهٔ اسرار آمیز ناراض برنگشته وهیچ یکی برای تعریف وتوصیف زیبائی ها، شگفت ها وموثراتیکه در انجا دیده و حس کرده است، زبان، الفاظ و آهنگیکه شایستهٔ آن بداند نیافته وروی هم رفته اعتراف نموده اند که برای وصف حقیقی این سرزمین قشنگ و عجیب، چنان سحر بیان وجاذبهٔ گفتاری لازم است که از هر کسی ساخته نیست .

شگفت دراینست که درچند کیلومتری پایتخت چنین سرزمین پر کیف وپراسراری موجود بوده، روایات عجیب و غریب آن در گوش انسان مثل داستانهای الف لیله، مناظر وتجسمات شگفتی را القاء کند ! وهر کس ازمیان کوهستانات بلند

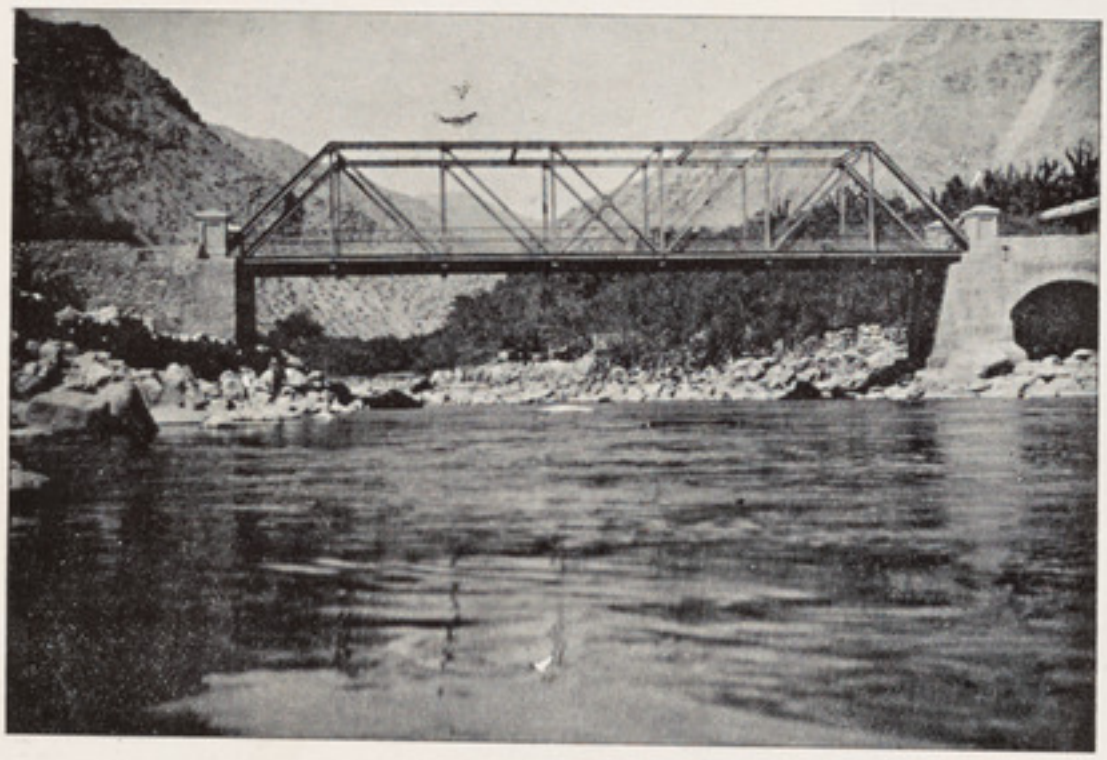

پل گلبهار ومنظرهٔ قسمتی از دریای پنجشر ونخلستان کنار آن

ودره های تنگ ونخلستانهای غلوی آن خارج گردد، گویا مثل کسیکه ازعالم مرموز ودست نارسی برگشته باشد، درنظر ها جلوه نماید !

اینست شمهٔ ازان احساساتیکه معمولاً باثر شنیدن اسم پنجشیر ویاروایات شگفت انگیز آن برای کسیکه آنرا ندیده است، دست میدهد

وفیصد نود در دلش شوق زیارت این حرم مخفی را زنده میگرداند ورفته رفته در اثر تکرار وتوالی این شوق مبدل به یك قسم کنجکاوی شدیدی گردیده انسانرا وادار میسازد که هرطور هست باین حرمگاه مرموز سری بزند. وا کنون باهمین قسم احساسات مبهم و دلنشین وپر امیدی است که بسوی سرزمین پنجشیر وآرزوی زیارت پنج پیران بزرگوار آن باجمعی از رفقا که آنها نیز مثل من خارخاری در دل دارند رهسپار میشویم . . .

* * *

هوا لطیف وخوشگوار است . آفتاب باحرارت ملائم نصف النهار ماه میزان بر ما می تابد . پرتو آن قدری رنگ پریده ولی بار نگ پریده گی برگهای درختان وچهرهٔ خاکستری کوه ها هم آهنگی مطبوعی دارد . تنها سفیدی نظر بهای راهیکه بر آن روان هستیم هنوز هم اشعهٔ زرین آفتاب را درخود منعکس نموده ، یادی از آفتاب تیز تابستانی میدهد پهناوری منظرهٔ طبیعت وسلاسل پشت هم افتادهٔ کوه ها وترنمات خفیف آبهای جاری وبالاخره دیدار تودهٔ هموار وسبز گون رودخانه بابلندی طبیعی موقع ورنگهای زنده وجذاب این چشم انداز وسیع ، یکجا شده، مغز وروح انسان را فرحت وانشراح وصف ناپذیری می بخشد .

اراضی شن زاریکه معلوم است یکوقت مجرای رودخانه بوده، سنگچل های آن درزیر پای ما صدا میکند . زمین روبه بلندی وپوزهٔ مرتفعی بمقابل داریم اسپها که درین راه آزموده شده اند، بی پروا بالا میشوند. راه بلد ها از آنها هم چالاکتر اند . اصلاً احتیاجی براه نمونی اسپ نداریم زیرا اسپ خودش راه را بخوبی بلد است. اکنون

دروازهٔ قدرتی پنجشیر
(بطرف چپ بلند ترین خطیکه معلوم میشود راه است)

برپوزهٔ مذکور بالا شده ایم ... عجب است! دفعةً منظره بکلی تبدیل مییابد :

* * *

درهٔ تنگی است که بواسطهٔ دو کوه بلند تشکیل شده، در وسط آن رودخانهٔ که آب زنگار

دران باجوش وخروش روان است ، هردو کوه‌را ازهم‌جدا کرده.بساحل چپ تنهایك‌راه تنگیکه درجدار سنگی کوه کنده شده ، مسافرین را داخل این سرزمین اسرار آمیز ورو مانتیك رهبری میکنند . هنوز سر بالا میرویم ، و دریا

تنگنای دشوار گذاریکه به دره های پنجشیر منتهی میشود

درزیر پای مادور شده رفته صدای آن مثل غرش حیوان عظیم الشان خیالی دربین سنگهای کوه می‌پیچد. وتنها چشم انسان میتواند ازروی امواج بزرگیکه درزیر نظر بهر قدم روی هم میغلطد واز هم پاشیده میشود ، شمهٔ ازآن اضطرابانی را که آب بیقرار در بستر ناهموار خویش بآن دوچار است ، ملتفت شود . اینجا و آنجا کف سفید ودواری برسطح آب تیره تشکیل شده ، بیننده‌را از آن مبارزاتیکه بین دو عنصر بزرگ وپر زور طبیعت درجریان است و در نتیجهٔ آن ، چه بساحیوانات نفیس وزیبای‌بی گناه وبی ضرر ، راه فنارا درپیش‌میگیرند ، آگاه میسازد .

راه که عبارت از سنگ های تراشیدهٔ کوه ودراثر رفت وآمد های زیاد لشم وصیقلی شده درزیر اشعهٔ آفتاب تلالوء مخصوصی دارد . قدم بقدم رفتار مشکل تر شده رفته ، اسپها بنابراعتیاد طولانی بهترین خط حرکت خویش را می‌یابند . اماقدمهای شان بقدری محتاطانه است که خاطر سیاحین ناشکیبا را ازان خارخاری دست میدهد ولی اگر راکب بی احتیاط ، شلاقی‌حوالهٔ اسب میکند ، حیوان هوشیارونجیب سرخود رابعلامت بزرگواری حرکتی داده بهمان رفتار عادی خویش‌دوام میکند . توگوئی باین حرکت سوار بی قرار را دعوت به صبر وشکیبائی مینماید . وگاه گاهی درمقابل گذرگاه های دشوار چندین لحظه بحالت تردد باقی مانده انسان فکر میکند که آن حیوان باهوش متفکر است که کدام راه رادرپیش گیرد. اگراحیاناً نگاه بیننده به پائین می افتد ، بابهت زیادی ملتفت میشود که اکنون خیلی ازسطح دریا بالا برآمده وبنابران خوف ودهشت عجیبی به او دست میدهد : — راه ، باریك ، سنگدار وناهموار ، دریاهزار قدم پائین تر . ودرمیان تنگنای دوکوه آب سبز گون آن که کاشف ازعمق زیاد است بجوش وخروش

باصخره های عظیم الشانیکه بمرور زمان از بدنهٔ کوه جدا شده ودرتهٔ دریا افتاده اند ، تصادم میکند. وهرلحظه از سر نشیبی های وحشت افزای دوطرفهٔ کوه، سنگ ریزهای خورد وبزرگ، نمیدانم بنابر کدام عوامل طبیعی ویاغیر طبیعی کنده شده دران پرتگاه بیکران سقوط مینماید وغلطان غلطان باصدای نسبةً خفیف ولی سهمگینی درآغوش امواج دریا جامیگیرد . . .

دخترك روستائی در کنار خرمن جواری نشسته (در بین آناوه وشورابه)

* * *

اکنون برقلهٔ کوتل رسیده ایم . راه مار پیچیکه پیش رو ودر عقب دردل کوه خط کشیده مثل اژدهای سیاه وبراقیکه بسینه می خزد ، درنظر بیننده عرض اندام مینماید . کاروانهای اشتریکه هنوزهم مال التجارهٔ وادیهای شمالی را ازین راه باریك کوهستانی به دشتستان مرکزی حمل میکند ، از دور بباز یچه های اطفال شباهت دارد که بآهستگی حوصله شکنی پیش می آید . این قطار های تجارتی هرقدر نزدیکتر میشود، اندیشهٔ سواران‌را بیشترمیسازد ویك‌قسم ترس باطنی جانشین‌فکراولیکه کاروان را بازیچه تصور کرده‌بود ، میگردد: راه، باریك، سر نشیب و ناهموار ؛ یك طرف جدار کوهی با سنگهای نوك تیز و نا استوار ؛ جانب دیگر پرتگاه مهیب وهوش ربا !

تأنی دلشکن‌اشترهای کوه پیکر و وضعیت خستگی سهمگین آنها که باچشمان مخمور و بی فروغ وحرکات بی مدرك مثل اینکه ازمآل‌خویش ابداًخبری نداشته باشند ، پیش می آیند و بالاخره نگاههای مشوش اسپها ، قلب سوارانرا از یك قسم خوف و صف ناپذیری مملو میگرداند .

اکنون آن‌حیوانات مهیب بابارهای گندم، نمك ورخت یکایك ازپهلوی‌ما رد میشوند. دلهای ما بشدت میزند ونگاههای‌مضطربی بسوی چهرهای مخوف‌اشترهای غضبناك که گاه گاهی‌غرش‌های مخوف شان در تنگی دره انعکاس زهره شکنی مینماید، می افگنیم . اشترها بامتانت و لجاجت وحشتناکی‌راه مطمئن تررا که‌جانب کوه‌است اشغال کرده اسپ های لرزان‌رابحاشیهٔ پرتگاه

سمت دریامتواری میسازند درین بین اگر اتفاقاً نگاه مابسوی منظرهٔ مخوف‌شیله‌متوجه میشود، که هرآن‌سنگهای کوچك‌وبزرگ از اثررفتار کاروان ازسطح هموار ولغزندهٔ‌آن جداشده‌سینهٔ تاریك وبی مروت آب رامیشکافد ، از خوف ودهشت چشمان خویش را بسته میکنیم‌ودرین حال همهمه های عجیبی‌بگوش‌مامیرسدتوگوئی‌عالم دیگریست که دران احساس و تفکر وجود ندارد ویا همان بی خودی پر کیفی است که دردم مرگ‌اعصاب‌را خستگی گوارائی میبخشد ...

چون چشم میکشائیم هنوز کاروان‌مثل پردهٔ‌سینما ازپیش نظر ما میگذرد . در پائین ، طبیعت بهمان وضعیت عادی خویش جلوه گروبدون اینکه اندك اعتنائی به اضطرابات ما کرده باشد، جریان عادی خویش‌را ادامه میدهد . . .

* * *

برجادهٔ نسبةً وسیع وهمواری راه میپیمائیم‌سلاسل کوه‌های‌پر درخت‌درهر دوطرف ازمامقداری دور شده است درهزارقدمی ما ، دریا میان‌بستر فراخی که اطراف آنرا سنگهای قشنگ و مدور حاشیه داده است ، آرام و بی‌صداحرکت میکند . دورتر چمن سبز پریده رنگی تاپای کوه های بنفش ادامه دارد . اینجا و آنجا برفراز تپه های سبز وخرم چند خانهٔ دهاتی در روشنائی آفتاب بارنگهای سفیدوزرد وسرخ خود، چشم راجلب مینماید و آبهای سفیدی از بین درختان کهن سال توت که‌چترسبزآن باداغهای طلائی‌رنگ زینت یافته ، مسرورانه بسوی رود خانهٔ وسیع سرازیر میشود . بر پشت بام بعضی‌ازخانه ها ، توده های سرخ جواری که برای خشك شدن هموار کرده اند

از سالخوردگان پنجشیر: بابه غلام کورابه‌ئی که ۱۳۲ سال عمردارد و درعصر شاه‌شجاع‌درسپاه‌داخل بوداین‌مرد طوریکه دیده میشودسالم‌وحواسش‌کامل است وبکمك عصا تادهکده های اطراف رفت وآمد مینماید .

نظرراراحت‌بی پایانی میبخشید . اطفال دهکده باطراف پیر مردان سالخورده که بنگاه عمیقی بسوی آنها نظاره میکنند، مشغول بازی میباشند وزنان‌دهاتی با البسهٔ شوخ وشنگ، بارهای‌هیزم رابوضع قشنگی برسر گذاشته ازعقب گوسفندها و بزها ، از پلهای باریك ومعلق چوبی گذشته ازسینهٔ‌پشته بسوی خانه های‌خویش‌روان میشوند .

طبیعت آرام وخوشبخت به نظر می آید وازمشاهدهٔ آن آرزوهای شیرینی در دل انسان زنده میشود . شعرا و ذوق‌مندانیکه زندگی درآغوش مهرپرور طبیعت رابمردم توصیه وبرای خودآرزو کرده اند واقعاً چنین مناظر بدیع وچنین جایگاه های پرکیف را که سراسر شعر و جذبه است در نظر

منظرهٔ پارانده از دور

داشته اند ... ایکاش میتوانستم آن همه آرزوهای نهانی را درین سرزمین زیبا و دلکش صورت عمل می بخشیدم ..

* * *

خستگی بر اعصاب ما اثر سست کنندهٔ بخشیده است اشعهٔ مایل آفتاب بعد از ظهر بگرمی رفتار علاوه شده ، نزدیکی نخلستان سر سبزیکه از دور دیده میشود، دلهای مارا مانند مسافرینی که پس از طی مسافات زیاد ، بکدام دهکدهٔ میرسند ، از امید های شیرین ومبهمی مملو میسازد اسپها هم نزدیکی دهکده را ملتفت شده باوجود خستگی، شیههٔ های پی‌درپی میکشند وخودبخود بسرعت قدم های‌شان افزوده میشود .

در کنار رودخانه بریك صفهٔ سنگی که درختان کهن بر آن‌سایه افگنده، پیاده‌میشویم. نسیم‌ملائمی بر سطح آب چین های خفیفی تشکیل میدهد ، بستری از ریگ میده در زیر پا وبالشی از سنگهای شسته زیر سرخود داریم. گنبد نیلی آسمان که درین وقت از تابش اشعهٔ خورشیدمغرب، هزاران درهزار ذرات طلائی دروسعت لایتناهی آن مشغول رقص است، بارتفاع هوش ربائی بر فراز جسم خستهٔ ماقرار دارد . شاخهای پیچاپیچ تا کهادرهرسو به بلند ترین قلل درختان بالا بر آمده ، مشاهدهٔ میوه های دور دست ودست نارس آن براعصاب سست شدهٔما اثر گوارائی می بخشد .

پیرمردخوش سیما وقوی اندامی که متجاوز از ۹۰ سال عمر دارد ومالك این‌جایگاه لطیف وزیبااست، باریش سفید وگونه های سرخ ولبان متبسم‌ازما پذیرائی کرده، در کنارمانشسته‌است.

تمام‌سخنان وحتی نامهائیکه بر زبان میراند در گوش انعکاس عجیبی مینماید. واقعاً چه نامهای قشنگی ! پارانده،آناوه،اودره،رخه بازارك، آستانه،پریان...

بلی این نامهای زیبای آریانی نه تنها در گوش ، مانند نغمات موسیقی اثر میکند ، بلکه در دماغ نیز خاطرات دورودرازی را زنده مینماید و تمام آن پرده های لطیفی را که قبل از زیارت این سرزمین پر کیف وپر جاذبه در عالم خیال پیش نظر مجسم میشد ، در برابر انسان قرار میدهد پیر مرد ، دهکده های نامدار پنجشیر را یکایك نام برده ، روایات وخصوصیات هر کدام را تشریح مینماید و هریکی را از زبان شعرای وطنی بآواز جذابی وصف میکنند :

منظرهٔ قسمتی از آبادی های رخه

عجب ملك نمایان است پنجشیر
مکان خوبرویان است پنجشر
ز حد کوه لغمان است پنجشیر
ز کوهستان پروان(۱)است پنجشیر
زپائین تخت پریان(۲)است پنجشیر

بکوه قاف میماند جبالش
بآب خضر می خندد زلالش
ببین تو مردم صاحب جمالش
بچشم یار می ماند غزالش
چه رشك حور وغلمان است پنجشیر

چگونه شرح میسازم فضایش
بهشت آساست دلکش باغهایش
شفا یابد مریضان از هوایش
زچشم بد نگهدارد خدایش
نظیر باغ رضوان است پنجشیر

شهان رانیز برراهش گذار است
بلی هر خشت اوخاك مزار است
درخشان چشمها در وی هزار است
بکهسارش هزاران آبشار است
مقام پاك بازان است پنجشیر

ببین دریای ناپیدا کنارش
چمن ها سبز طرف جویبارش
بیك قانون زمستان وبهارش
بگل پهلو زند هر نیش خارش
که جوش گلعذاران است پنجشیر

زمستانش ازاین باعث بهاراست
که هریك مهوشی اندر کناراست
بزیر صندلی پهلوی یار است
بعشرت تابهنگام بهار است
بهار اندر بهاران است پنجشیر

---

(۱) نام قدیم سمت شمالی مخصوصا کوهستان جبل السراج (۲) پریان یکی از دهکده های بلند پنجشیر

بزیر هر درختی سایه گستر
خرامان میرود خیل کبوتر
لبان هریك فزون از شهد وشکر
بقد هریك چوسرواست یاصنوبر
تو گوئی ملك توران است پنجشیر

بآن اشجار های بار دارش
بآن شیرین و شان گلعذارش
صنوبر قامتان بیشمارش
پریوش لعبتان پیکه دارش
مکان عشق بازان است پنجشیر

هوایش هیچ بیماری ندارد
مریضش با دوا کاری ندارد
بلی حاجت به عطاری ندارد
اگرچه شهرو بازاری ندارد
چو کشمیر و بدخشان است پنجشیر

لباس مردمش یکسر دو رنگ است
کمر پایان ز برزو همچو رنگ است
گریبان تکمه داروپاچه تنگ است
بمردی هر یکی شیر و پلنگ است
ز غیرت شیر غران است پنجشیر

به آناوه است خوبان گل اندام
همه زنجیر مویان شکر فام
پری پیکر بتان چشم با دام
باندك التفاتی کی شود رام
مقام باده نوشان است پنجشیر

بیابین پارشار و شوفه اش را
همان مهوش بتان تحفه اش را
همان فرزانه خوبان مهش را
سمن بویان لیلی شوه اش را
نگارستان خوبان است پنجشیر

رخه باشد سرآمد سرزمینش
کچاری خانه و حاکم نشینش
خرد صد بار گوید آفرینش
بمردم های بکشاده جبینش
زیارت گاه خلقان است پنجشیر

پیاوشت است ملك نیك نهاد
دران جاهست شخصی صاحب ارشاد
فقیه و فاضل نامش خداداد
ز حکمت بر فلاطون است استاد
دبیرستان عرفان است پنجشیر

ز پاراخ و فروبل تا لغانه
ز تلخه تا به ماله شوروانه
ز حد منجهور حور خانه
ببین تو گلرخان بیگرانه
تو گوئی سنبلستان است پنجشیر

بسر سودای بازارك زمین است
کان جا نیز جای آفرین است
جوانانش عجائب نازنین است
زن و دخترسراسر مه جبین است
سرای مهجبینان است پنجشیر

حیات خضر اگرخواهی سفر کن
لب دریای پارانده گذر کن
بنوش آب وبتانش‌را نظر کن
ز عشق مهوشان جان را خبر کن
چو شکر در نیستان است پنجشیر

ملسپه نیز در خوبان حساب است
درآن جا مسجدی بهر ثواب است
بنای خواجهٔ قطب تگاب است
درخشان‌چشمه اش چون آفتابست
بلی جویای سبحان است پنجشیر

یکی قریه است نامش آستانه
طربخانه است در روی زمانه
ز باغ خلد باشد یك نشانه
باین عشرت مکان شادمانه
گلستان در گلستان پنجشیر

فراز کوتل الله اکبر
یکی کوهی کشیده بر فلك سر
تماشاگاه خوبان صنوبر
رود آنجا یکایك خیل دختر
فزون ازملك ایران است پنجشیر

وزان ازهر طرف باد بهاری
دل عاشق چو شیران شکاری
بمعشوقان خود در راز داری
گهی خندان وگه گریان وزاری
نمیگویم که اران است پنجشیر

بکن اوصاف پشغور گلستان
تمامی مردمش خوشرو وخوش‌خوان
که زیب آن‌دیارست‌شاه‌بدل خان
شجاع وپردل ومرد سخندان
عجب کامل سخندان است پنجشیر

سد خنج است ملك‌نیك فرجام
دوشیر نر بود میر بید و سیقان
خوش الفت مردمان عشرت انجام
دلاور، سرکش وتند ودلارام
چه جای نیك بختان است پنجشیر

نگویم خنج بل شهر خجند است
بتان خلخل ازوی ریشخند است
سمرقند ار نباشد پرز قند است
دل شکر ز وی صدجای بند است
نگارستان ایران است پنجشیر

سفید شیری پلنگ تیز چنگ است
بخشکی شیر در دریا نهنگ است
همه باسایه‌های خود بجنگ است
تمامیش صاحب ناموس وننگ است
سزای داد شاهان است پنجشیر

* * *

تمامی‌هفت هزارست خانه پنجشیر
بما بینش دوسه فرقه پری چهر
اول آناوه دوم شوفه سرتیر
بعشق آستانه میشوی‌سیر ..

* * *

آستانه ! واقعاً چه نام قشنگ و ذوق انگیزی دارد ؟ چشمان ما از پس تپه‌های خاکی و کوه‌های بلند ، این سرزمین عجیب و پر اسرار را جستجو میکنند قدمهای ما از نزدیکی آن بی اختیار بسرعت خود می‌افزاید، دلهای ما به طپش می افتد و حواس ما برای احساس تمام زیبائی‌ها ، شگفت‌ها و موثرات آن که شعرای وطنی بآن لطافت توصیف کرده اند ، زنده و بیدار است ...

از یك کوتل کم ارتفاعی میگذریم ، دفعتاً منظرهٔ جدیدی

منظرهٔ عمومی بازارك

فراخنای دریا درین بازارك ومالسپه

بمقابل ما عرض اندام میکند : ابتداء یك راه هموار که به تدریج بلند شده میرود و بالاخره بکوتل دشوار گذاری منتهی میگردد و بآن طرف کوتل ، میدان مرتبه دار سبزی که از یك پیچ رودخانه تشکیل یافته و پوشیده از درختان پر برگ است . در وسط این باغ بزرگ ، خانه های روستائی مثل دانه های الماس که میان نگینی از زمرد آبدار نصب شده باشد درمقابل آفتاب نیم چاشت جلوه میکند. بر فراز آن، دامنهٔ سنگ دار کوه در پای این نخلستان زیبا و سر سبز بفاصلهٔ کمی، رودخانه با آب شفاف و کرشمه های قشنگ خویش افتاده است .

صافی آب بقدری است که ماهی های بیتاب که هر آن در دل آب باهم مشغول بازی و از عاقبت شوم خود خبری ندارند ، از فراز کوتل بخوبی دیده میشوند . دورتر درسینه‌های

کوه چندخال سبز دیگر واز ان پس دورنمای قلل برفدار کوهستان تاریخی واسرار آمیز هندوکش بصورت مبهمی بنظر تجسم میکند . . راه در امتداد دامنهٔ سنگ دار ، وآفتاب رخ امتداد می یابد . سه از نو نفسها گرم وسینها بی تاب میشود . . .

دورنمای آستانه

صدای شرشر ملائم وروح بخشی درین دل کوه بر اعصاب ما مثل موسیقی لطیفی اثر مینماید : در چند قدمی ما ، از میان ریگهای خشك وسوزان ، آب سرد وگوارائی بمسرت جوش میزند وبصورت جویچهٔ قشنگی بطرف آبادی سرازیر میشود . این آب را مثل داروی مفرحی لذیذ وخوشگوار می یابیم . ومشتاقانه بسر وروی خود میریزیم . آب چشمه راه بلد ما میشود . در امتداد آن روان گشته کم کم بآبادی نزدیك میشویم : هردو طرف ، باغچه های کوچك ومرتبه داری بنظر میخورد که از فراز دیوار های کم ارتفاع آن شاخهای درختان شفتالو بامیوه های خوش منظر واشتها انگیز ، چیله های تاك با خوشه های نفیس و نظر ربائی سر بیرون کشیده وسیاحین را استقبال میکنند . در بین باغچه ها ، خانه های پست وبلند گلی دهاتی ودر وسط ، کوچهٔ کج وپیچی وجود دارد که از سنگهای درشت صیقلی تشکیل وآب چشمه در بین آن باصدای دلنشینی از یك سنگ بدیگر سنگ افتاده شرشره های بیشماری تشکیل میدهد وآب روشن وشفاف آن بمقابل اشعهٔ طلائی آفتاب ، زرنگار معلوم میشود . اینجاوآنجا برسنگهای خوش منظر کنار جویچه ، زنهای روستائی باچهره های زیبا والبسهٔ رنگارنگ خود مشغول رخت شستن میباشند و برخی هم برسکو های خانه های خویش تکیه زده باهمسایه های خود آزادانه صحبت میکنند وبرخی دیگر از دریچه های تنگ منازل خویش سربدر کرده بالحن جذابی سرگرم نغمه سرائی میباشند . . .

ازمشاهدهٔ این محل بی اختیار با خود میگوئیم : حقا که اینجا سر زمین تناسب وجمال ، صلح وآرامش ، جذبه وشعر وبالجمله جایگاه فرحت وخوش بختی است ! . . .

* * *

در بالا همان آسمان نیلگون و در پائین پای خود همان دریای کبود را می بینم که آواز حزین آن مثل نالهٔ دور دستی بگوش میرسد. ولی هوا لطیف تر و خنک تر است. منظرهٔ کوه ها بسرعت تبدیل شده میروند. ازین پس دامنه ها عاری از سنگ و هموار و لغزنده و قله ها نوک تیز است. کم کم حاشیهٔ

دروازهٔ خوش ساخت یکی از منازل روستائی آستانه

از برف سفید با خط کنگوره داری قلل بلند کوه ها را از دامان پریده رنگ آسمان جدامیسازد. روبروی ما در افق خیلی دور دست، غبار دود مانندی کوه های سرمه گون رادربر گرفته است. یکی از راه بلدها آن نقطه را باسر انگشت نشانداده میگوید: آنجاست سرزمین برفها وطوفانها! اول آن انجمن و آن دیگر را خاواك مینامند. واین کوه هائیکه از بین آن میگذریم دامنه های برف کوچ است...

هر سه ما با کنجکاوی معلومی بآن نقطهٔ غبار آلود نگاه میکنیم: از خلال دمه وغبار هیولای کوه کبود به نظر می آید..

همراه ما دنبالهٔ سخن خود را گرفته میگوید:

تاذو ماه دیگر رفت وآمد درین راه غیر ممکن

از باغهای سایه دار آستانه: بزغالهٔ که ازدیدن سیاحین رم کرده بردرخت بر آمده است.

است. هر که باین کار اقدام نماید گویا باجان خویش بازی میکند. زیرا تمام این دره وهر دو سینهٔ کوه را برف میگیرد. تنها خط سیاه آب باقی میماند که آنهم منجمد میشود. ازجاندار چیزی درین حوالی

باقی نمیماند وچندین ماه نفسی ازحیات درین نواحی کشیده نمیشود. دراخیرزمستان موسم برف کوچها فرامیرسد. و اگر درآن وقت عابری درین نواحی برسد و کوچکترین صدائی بکشد، همین کوه های بیکرانرا که می بینی ازهرسو، ازجای خود کنده شده باغرشهای هولناکی برسر اومیریزد. اما پیش ازانکه این کوه های عظیم الشان برسرش بیفتد، شهالیکه از جدا شدن وافتادن آنها درین درهٔ تنگ ایجاد میشود وی را باصدها درخت وهزاران در هزارسنگ های خرواری ازجا برداشته برقلهٔ کوه مقابل پرتاب میکنند

درین بین راه بلدفریاد بلندی کشید وصدایش درمیان کوه ها انعکاس مهیبی نموده، دلهای مارا بصورت هولناکی تکان دادو چنان حس کردیم که الان کوه ها درهم میشکنند، طبیعت منقلب میشود، زمین وزمان بلرزه می افتد، حیات ساقط میگردد ..

کوچهٔ آستانه وآبشار های قدرتی آن

وتاچند شب وروز زمین وزمان را دمه وغبار، ابرو زمهریر فرا میگیرد ... در موسم بهار که برای چراندن گوسفندان خود بر کوه ها میبرائیم جسدهای آن بدبختانرا میان توده های برف بوضعیت رقت باری بازمییابیم که بهمان حالت دهشتیکه دروقت مشاهدهٔ کوه برف، به آنهادست داده، باقی مانده اند ...

چون به عقب خود نظر کردیم کلولهٔ سنگی را دیدیم که ازسینهٔ سرنشیب کوه جداشده، بسرعت برق غلطان غلطان سرازیر گشت وبشدت تمام بدیوارك سنگ چین کلبهٔ محقری خورده آنراویران نمود ...

درهمان لحظه پیرمرد موسفید قوی اندامی سراسیمه ازمیان کلبهٔ بی سقف سر برآورده بانگاه خیره وغضب ناکی برمانظر میکرد ..

تالیف : داکتر محمد ناظم

ترجمهٔ : عبدالغفور «امینی»

سلطان محمود

(۱٤)

قسمت دوم

فصل هشتم

٦ـ لشکر کشی سلطان بمقابل تریلو چنپال حکمدار قنوج وباری و «گنده» حکمران کالنجر :ـ

اندکی پس از عودت سلطان، در شعبان ٤۰۹ هـ، «گنده» چندل راجهٔ کالنجر، «راجیا پال» حکمران قنوج را ملامت کرد که چرا در جنگ باسلطان خائنانه مقابله نمود. (۱) وبرعلیهٔ او باراجگان همجوار که ازانجمله «ارجن» راجهٔ گوالیار بود، طرح اتحادی ریخت. وقوای متحدین در تحت قیادت «ودهیاد هره» ولیعهد «چندل» (۲) بمقابل «راجیه پال» حرکت کردند. «راجیه پال» در محاربه بقتل رسید (۳) و «تریلوچنپال» که غالباً پسر «راجیه پال» بود (٤) جانشین وی گردید.

این کامیابی باندازهٔ بر اقتدار «گنده» افزود که عهد کرد باتریلوچنپال پسر انندپال برای استرداد سلطنت اجدادش از سلطان، معاونت نماید (٥).

---

(۱) عتبی ص۳۱۳ گردیزی ص۷٦، ابن اثیر ج۹ص ۲۱۸ نظام الدین وفرشته بغلط می نویسند که «راجیه پال» بسلطان اطاعت کرد. سمث (ص۳۸۳) ووليم هيگ (ص۲۱) و دیگر مورخین نیز ازانها پیروی کرده اند.
(۲) سمث، مجله انجمن شاهی آسیائی- سال ۱۹۰۹ ص ۲۷۸ (۳) گردیزی ص۷٦ ابن اثیر ج ۹ ص ۲۱۸
(٤) سمث ص ۳۸۳ (٥) گردیزی ص۷٦ ابن اثیر ج۹ص۲۱۸ آداب الملوك (برتش موزیم ونسخهٔ قامی نمره ۱٦۸٥۳) صفحه اول از ورق ۱۸٤

سلطان از استماع این وقایع ، در اوائل خزان ۴۱۰ ه (اکتوبر ۱۰۱۹ ع) برای درهم شکستن اقتدار « گنده » و همدست وی (راجهٔ جدید قنوج وباری) از غزنه حرکت و دریای گنگارا از پائین مقام «هردوار» عبور نمود (۱).

تریلوچنپال پسر اند پال که از حرکت سلطان شنید ، بطرف جنوب برای الحاق باقوای همنامش (تریلو چنپال حکمران قنوج وباری) حرکت کرد . سلطان نیز به عقب وی شتافته در نزدیك ساحل دریای « رهوت » (یا رام گنگا) براو تاخت . ولی تریلو چنپال از دریا بآنطرف گذشته کوشش کرد از عبور سلطان از دریا جلوگیری نماید . مگر سلطان موفق به عبور از دریا شده و پس از انکه تریلوچنپال را شکست فاحشی داد سفر خود را بطرف باری تعقیب نمود . برسیدن سلطان، تریلو چنپال ، راجهٔ باری با تمام باشندگان شهر فرار کردند (۲) و سلطان به تخریب شهر حکم در داد (۳) .

سلطان بعد ازین عنان توجه بطرف « گنده » معطوف نمود ، گنده بافوج بزرگی که حسب منقول بر ۱۴۵ هزار پیاده و ۳۶ هزار سوار و ۶۴۰ فیل (۴) بالغ میشد ، بمقابل مهاجمین برآمد سلطان فرماندهی قشون خویش رابدست گرفته ، صفوف حرب بیاراست - و ایلچی بنزد گنده با این پیغام فرستاد که یا اسلام را قبول کند ، و یا با جگذار شود . گنده از پیشنهاد سلطان ابا ورزیده برای جنگ ترتیبات گرفت (۵) . سلطان بر بلندی برامد تاموقعیت دشمن رامعاینه نماید . درینوقت چشمانش بمنظرهٔ تصادف کرد که احساسات شجیعانه اش را جریحه دارساخت این منظره عبارت بود از خیمه های دشمن که تاچشم کار میکرد روی دشت را فرا گرفته بود سلطان از ملاحظهٔ این حال ، بر اقدام خویش تأسف خورده و در حال یأس و نا امیدی بروی خاك سر بسجده نهاده واز حضرت رب العزت عون وباری خواست . و این عمل احساسات پژمرده اش را بجای آورد (۶) شامگاهان عبد الله محمد الطائی فرمانده طلیعهٔ قشون سلطان ، با قطعهٔ از فوج دشمن مصاف داده ایشان را مغلوب و تیرگی خاطر سلطان را رفع ساخت (۷) . صبح باز سلطان ایلچی بنزد گنده فرستاد واو پس از باز گشت بعرض رسانید که خیمه های دشمن همه خالی است گنده از مغلوبیت دستهٔ قشون خود ، متوحش و هراسان گردیده در تاریکی شب رو بفرار

---

(۱) گردیزی ص ۷۶ عتبی ص ۳۱۸ ابن اثیر تاریخ این سفر را ۴۰۹ ه (۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ ع) و فرشته ۴۱۲ ه (۱۰۲۱-۱۰۲۲ ع) مینویسد حالانکه هردو غلط است . (۲) گردیزی ص ۷۷ فرخی صفحه دوم از ورق ۱۶ ابن اثیر ج ۹ ص ۲۱۸ (۳) گردیزی ص ۷۷ فرخی صفحه دوم از ورق ۱۶ (۴) گردیزی ص ۷۷ ابن اثیر ج ۹ ص ۲۱۸ فرخی (درصفحه اول ازورق ۱۷ دیوان خود) میگوید : گنده ۱۳۳ هزار پیاده، ۳۶ هزار سوار و ۹۰۰ فیل جنگی داشت . (۵) گردیزی ص ۷۷ (۶) گردیزی ص ۷۷ (۷) ابن اثیر ج ۹ ص ۲۱۸ فرخی صفحه اول ازورق دوم

نهاده‌بود . قربانی « راجیه پال » واضحاً اخلاق ومعنویات قاتل اورا اصلاح نکرده بود (۱) .

سلطان ازین خوشبختی غیر مترقبه ، خدارا شکر گفت . و به تفحص بر آمد که مبادا دشمن کمین کرده باشد وچون‌مطمئن گردید امر بغارت اردوی غنیم درداد . درین اردو تمام اشیای‌قیمتی جابجا بوده و دشمن بحمل و نقل آن فرصت نیافته بود (۲) ـ فراریان تا یك فاصلهٔ تعقیب واکثرشان اسیرومقتول گردید ، ولی گنده به نجات خویش موفق آمد (۳) .

سلطان بعد ازین بغزنه مراجعت نمود (٤) ودرعرض راه ۵۸۰ فیل جنگی گنده بدست وی افتاد (۵) .

۷ ـ لشکرکشی‌سلطان به گوالیار و کالنجر

اقتدار « گنده » ازحملهٔ ٤۱۰ ه(۱۰۱۹ ـ ۱۰۲۰ع) سلطان ، درهم‌نشکسته وهنوزعلانیه بمقابل سلطان مدافعه میکرد . علیهذا سلطان در ٤۱۳ ه (۱۰۲۲ع) (٦) مجدداً به سر کوبی « گنده» عزم کالنجر نمود . درعرض راه ،قلعهٔ گوالیار وقوع داشت و راجهٔ آن « ارجن » از رعایای گنده محسوب می‌شد .خودقلعه برسر کوه بلندی وقوع یافته واستحکام تسخیر ناپذیر آن مشهور بود . سلطان قلعه را مورد حملات طوفان‌آسا قرار داد ، ولی از تسخیر عاجز آمد . مگر خوشبختانه‌راجهٔ آن‌باوجود مقاومت‌کامیابانهٔ خود ، ترسیده پس از چهار روز خواستار صلح گردید و ۳۵ فیل بسلطان تقدیم نمود (۷) .

سلطان‌ازینجا بطرف‌قلعهٔ«کالنجر»حرکت کرد قلعهٔ کالنجر نیز برسر یك کوه سراشیب واقع وبا ستحکام خود معروف بود . و گویند آذوقهٔ ۵ صد هزارآدم ، و ۲۰ هزار مواشی و ۵۰۰ فیل وبرعلاوه‌مقدار کافی ازمهمات جنگی‌وسایر لوازم دران وجود داشت . (۸)سلطان قلعه‌را محاصره وکلیه راه های آنرا مسدود کرد تا محصورین ازخوف گرسنگی وهلاکت مطیع گردندعاقبت « گنده » خواستار صلح شد . (۹) وعده کرد

---

(۱) گردیزی ص ۷۷ ابن اثیر ج ۹ ص ۲۱۸ (۲) گردیزی ص ۷۸ فرخی صفحه دوم از ورق دوم ابن اثیر ج ۹ ص ۲۱۸ (۳) ابن اثیر ج ۹ ص ۲۱۸ (٤) فصیحی صفحه اول ازورق ۳۲۲ سهوآمدت اقامت سلطان را درهند چهارسال می‌نویسد . (۵) گردیزی ص ۷۷ فرخی‌صفحه دوم ازورق دوم . شرح مبسوطی ازین واقعه در مجمع الانساب آمده ، ولی متن کتاب‌بحدی خراب وتحریف شده‌که فهم‌چیزی‌ازان‌مشکل است (٦) گردیزی ص۷۹ (۷) گردیزی ص۷۹ درSyriac Chronicle ص ۲۱۱و ۲۱۲ شرحی درباب ملاقات‌سفیر سلطان باراجهٔ ارجن و مراسم عقد معاهدهٔ صلح نگاشته آمده .

(۸)ابن ظافر صفحه‌دوم ازورق ۱٤۹ سبط ابن‌جوزی (کتابخانهٔ بودلیان ـنسخهٔ قلمی نمره۳۷۰) درذیل‌وقایع ٤۱٤ ه . ابن ظافر برعلاوه میگوید هندوها عقیده دارند که موسس این قلعه نخستین راجهٔ بود که‌فیل را اهلی ساخته وسوارشده ودیگر راجگان ازویاد گرفتند. (۹) ابن‌ظافر (صفحه‌دوم ازورق۱٤۹) میگوید یکی ازمراسم صلح هنود این‌بود که‌حکمدار مغلوب، سریکی ازانگشتان خودرا بریده به‌فاتح میداد وحکمدار فاتح بطور یادگار ظفر نگاه میداشت . بنابرین سلطان چندین سرانگشتان‌را ازراجه های مغلوب بتصرف‌داشت‌همچنین « گنده » نیز مکلف بود یکی ازسر انگشتان را بریده بسلطان بدهد. نیز رجوع شود به‌ابن اثیر ج۹ص۱۳۳

که علاوة برخراج سالیانه، ۳۰۰ فیل جنگی نیز بدهد (۱) سلطان درخواست وی‌را پذیرفت ودست از محاصره باز کشید. بعدها «گنده» بزبان هندی ابیاتی درمدح سلطان برشتهٔ نظم درآورد وسلطان‌را بقدری سرور دست داد که حکومت پانزده قلعه‌را باخلعت وتحف گرانبهائی بدو بخشید (۲).

سلطان دراواخر ۴۱۳ ه (مارچ ـ اپریل ۱۰۲۳ ع) بغزنه برگشت (۳).

۸ سفرسلطان به سومنات

هنگامیکه یمین‌الدوله فتوحات پی‌درپی درهند نموده معابد مشرکین را باخاك یکسان میکرد، هنود می گفتند سومنات بالای بت های ما قهرشده واگراو راضی باشد، احدی‌به تخریب وایذای آنها جرأت نمیتواند. سلطان ازشنیدن این‌خبرها، عزم باستیصال بت‌سومنات (۴) نموده درصبح روز دوشنبه۲۲ شعبان سنه۴۱۶ هجری(۵) (۱۸ اکتوبر ۱۰۲۵ ع) بمعیت ۳۰ هزار سوار منتظم وصدهانفر رضاکاران (۶) ازغزنه حرکت نمود. ودرحدود ۱۵ رمضان (۷) (۹ نومبر) وارد ملتان گردیده ودرانجا برای تحقیق امکان سفر ازمیان صحرا وترتیبات ضروریهٔ سفر، توقف کرد (۸).

---

(۱) گردیزی ص ۸۰ ابن ظافر صفحه دوم ازورق ۱۴۹ گردیزی علاوة میگوید: گنده این فیلها را برای آزمایش شجاعت جنگجویان سلطان، بدون فیلبان فرستاده ود. و جنگویان مزبور بدون ترس آنها را گرفته باردوآوردند. ایلیات وداوسن(ج۲ص۴۶۷ تبصرهٔ۲) میگویند گنده این‌فیلهارا چیزی خورانده‌مست ساخته‌بود، ولی سندی درین خصوص ذکرنمی‌کنند. (۲) گردیزی ص۸۰ ابن ظافر صفحه دوم ازورق۱۴۷ ابن اثیرسهواً این‌سفر سلطان‌را دنبالهٔ سفر ملتان وی ۳۹۶ ه (۱۰۰۵ـ۱۹۰۶ع) خوانده است. ابن خلدون وابوالفدا نیز ازو پیروی کرده اند. بعضی تشریحات این سفر درمجمع الانساب (صفحه اول ازورق۲۳۴) نیزآمده، ولی‌دیگر مآخذ ماقبل، آنرا تائید نکرده اند.

(۳) ولی ابن ظافر (صفحه اول از ورق ۱۵۰) میگوید: پس از اطاعت گنده، وقتیکه «که بکن» راجهٔ سلطنت‌همجوار گنده که عموما «تحده» و برطبق نسخهٔ قلمی «گوته»، «نجده» نامیده شده ومالك ۱۰۰۰ فیل بود، از حسن سلوك سلطان نسبت به گنده اطلاع یافت، قاصد بنزد سلطان فرستاده بدو بیعت نمود.»

گویند «که بکن» برای سلطان تحف زیادی فرستاده بود و ازانجمله دو چیز فوق العاده بود: یکی طائری بود شبیه به فاخته وازصفات آن این بود که وقتی برسرخوان میپرید، اگرطعام زهرمیداشت، چشمانش پراشك می شد. دوم: سنگی بود که عمیق ترین زخمها باثرتماس آن التیام می یافت. این دوتحفهٔ فوق العاده را ابن اثیر (ج ۹ ص ۲۳۴) وسبط ابن جوزی (کتابخانه بودلیان ـ نسخهٔ قلمی نمره ۳۷۰) نیز در تحت وقایع ۴۱۴ ه ذکر نموده اند. (۴) ابن اثیر ج ۹ ص ۲۴۱ (۵) ابن ظافر صفحه اول ازورق ۱۵۰ سبط ابن جوزی صفحه اول ازورق ۲۱۵ ولی ابن اثیر (ج ۹ ص ۲۴۱) دهم شعبان می نویسد و غالبا سهو کاتب است

(۶) ابن‌جوزی صفحه دوم ازورق ۱۷۵ ابن‌اثیر ج ۹ ص ۲۴۱ سبط ابن‌جوزی (صفحه اول از ورق ۲۱۵) علاوه میکند که سلطان مبلغ ۵۰ هزاردرهم را در میان رضاکاران برای مصارف شان تقسیم نمود.

(۷) ابن اثیر ج ۹ ص ۲۴۱ سبط ابن جوزی صفحه اول از ورق ۲۱۵

(۸) فرخی درصفحه دوم از ورق ۱۸ مشکلات این‌سفررا نوشته است. سبط ابن‌جوزی (صفحه اول ازورق ۲۱۵) میگوید مشکلات این راه مافوق تصور بود و عساکر سلطان مشقات زیادی را متحمل شدند.

ازمهمترین ترتیبات سلطان ، تهیهٔ آب بود . سلطان بهر فرد قشون دوشتر برای بار کردن آب داده واحتیاطاً ۲۰ هزار شتر دیگر را علیحده آب بار کرد (۱) وملتان را دردوم شوال (۲) (مطابق ۲۶ نومبر) ترك گفته درمیان دشت نامعلوم درآمد .

اولین محل مهمی که درین صحرا پیشروی سلطان آمد ، قلعهٔ « لودوروه » پایتخت « بهتی جادونز » بود ـ وازینجا بسفر خویش ادامه داده بر امتداد کوهستانی که از ریاست « جیسلمیر » و «ملانی» می گذرد ، راه می‌پیمود وغالباً از نزدیك کوه «چکلو درمته »(۳) گذشته و پس ازیکماه سفر درین صحرا ، دراوائل ذیقعده (٤) (اواخر دسمبر) به « انهل واره » رسید . حکمران« انهلواره»، «بهیم دیوه»به قلعهٔ مستحکم « کنته کوت» (٥)واقع در « کچ » پناه برده شهر را برای سلطان واگذاشت (٦) . سلطان ازینجا آب وآذوقهٔ دیگر گرفته خط‌سیر خودرابطرف جنوب امتداد داد. بمقام«مندهیر» یا « مدهیره » هندوها مرتبهٔ دیگر برای انسداد راه سلطان کوشش کرده و ۲۰ هزار جنگجو درتحت روسای خودها باسلطان مقابل شدند ولی مغلوب گردیده از هم پاشیدند (۷) . بعد ازین سلطان مستقیماً « به دلواده » قریب « اونه » حرکت کرد . مردمان شهر ، بامید اینکه خود سومنات کار مسلمین را خواهد ساخت مقاومت ننمودند و در نتیجه قشون اسلامی‌شهر مزبور را بدون زحمت متصرف شدند (۸) .

بالاخیر سومنات بنظر رسید :سلطان بروز پنجشنبه ۱٤ ذیقعده ٤۱٦ ه(مطابق ٦ جنوری ۱۰۲٦ع) (۹)بدین‌مقام‌واصل گردیده قلعهٔ‌مستحکم‌را(۱۰) برساحل بحر که برج وباروی آنرا برهمنان اشغال کرده اند این برهمنان بطریق تمسخر به مهاجمین می گفتند :«سومیشور»توانا، مسلمانهارا در انجا آورده تا انتقام تحقیراتی را که بار باب انواع هندنموده اند ، ازایشان بازستاند . مگر رئیس‌قلعه ، غالباً ازضعف خود بمقابل‌سلطان پی برده‌به یك جزیره بگریخت وتازمانیکه سلطان

---

(۱) ابن اثیرج ۹ ص۲٤۱ (۲) سبط ابن جوزی صفحه اول از ورق ۲۱٥ (۳) ابن اثیر ج ۹ص ۲٤۱ (٤) ابن اثیر ج ۹ص۲٤۱(٥) « کنته کوت » بفاصلهٔ ۱٦میل بجنوب مغرب « رأو » وبمسافهٔ۳٦میل بشمال مشرق «انجر» واقع است . رجوع بکتاب « مطالعهٔ آثار عتیقهٔ هند» تالیف «برگس »ج ۹ص۱۳« درگزیتر بمبئی» ج ۸ص۲۸۰ «کنته کوت»بغلط « گند هاوی «نوشته شده وآخرالذ کرچندمیل‌بشمال‌مشرق «میانی» بشمال مغرب «کاتهیاوار» واقع است . سرولیم هیگ (ص۲٥) نیزآنرا سهواً «بیت شنکهو دهر» واقع بشمال مغرب انتهای جزیره نمای « کاتهیاوار» گمان کرده. مقایسه شود باایلیات وداوسن ج ۱ ص٤٤٥ وج ۲ص ٤۷۳ تبصرهٔ «۱» (٦) گردیزی ص ۸٦ (۷) ابن اثیر ج ۹ ص۲٤۱ و ۲٤۲(۸) فرخی صفحه دوم ازورق ۱۸ ابن اثیر ج ۹ص۲٤۲ سبط ابن جوزی (صفحه اول ازورق ۲۱٥) میگوید دریکی ازین مقامات غبار غلیظی پیداشده روی آفتاب را پوشید ـ وهنود گمان کردندکه سومنات این‌حادثه راتولید نموده تاقشون‌مسلمین راهلاك سازد. (۹) ابن اثیر ج ۹ ص۲٤۲ (۱۰) این قلعه تقریباً صد سال قبل ازتصرف محمود ، بنایافته بود . رجوع به البیرونی ج ۲ ص ۱۰٥

زین سرزمین دورنشد ، باز نگشت (۱) .

سلطان قلعه سومنات را تحت محاصره گرفت محصورین بمعیت برهمنان وسائر عقیدة مندان بت سومنات ، باجرئت وتهور زیادی دفاع می‌نمودند ولی بامدادان روز آتی (جمعه ۱۵ ذیقعده مطابق ۷ جنوری) مسلمین طوری غنیم را زیر باران تیر گرفتند که مجبور بترك برج وباروی قلعه شدند مقارن ظهر قریب بوقت نماز جمعه، مسلمین از دیوار بالا شده واز کامیابی خود بصدای آذان ؛ اعلان نمودند (۲) . هنود قلعه بمعبد شتافته درپا های بت بسجده فتادند وکمك خواسته دوباره به جرئت وامید زیادی حملهٔ مدهشی بمسلمانها نمودند مسلمانها از شدت حملهٔ ایشان متزلزل گردیده وهنود قبل از شام. انهارا ازمواضعی که اشغال کرده بودند ، اخراج نمودند (۳) .

روز آتی یعنی شنبه ۱۶ ذیقعده (٤) (مطابق ۸ جنوری ۱۰۲٦ ع) مسلمین مجدداً حمله ور گشته استحکامات قلعه را متصرف شدند وهندوها را بدروازه های معبد عقب نشاندند. هندوها دسته دسته داخل معبد گردیده از بت سومنات صمیمانه استمداد می نمودند وبعد بمسلمین حمله میبردند (٥) مگر عصبیت هنود، از جرئت مسلمین جلوگیری نتوانسته وسلطان موفق به تسخیر قلعه گردیده قتل عام نمود وجوی خون جاری گشت . گویند قریب ٥٠ هزار بت پرست درمدافعه از بت سومنات جان سپردند (٦). بقیة السیف کوشیدند خود را بوسیلهٔ کشتی بساحل نجات برساند ، مگر از طرف دستهٔ محافظینی که سلطان درساحل مقرر نموده بود ،قتیل وغرق گردیدند (۷) .

سلطان بمعبد سومنات درآمد بت را دیده حکم نمود قسمت علیای بدنش را بضرب تبر خراب کنند وآتشی بدور آن بیفروزند تاپارچه پارچه گردد(۸) مسلمین اشیای گرانبهای سومنات را که قیمت آن برحسب منقول بر ۲۰ ملیون دینار (۹) بالغ میگردید، از سر وبربت بر کشیده خودش را طعمهٔ آتش نمودند(۱۰).

سلطان درین جا بیش از دوهفته توقف ننموده

---

(۱) گردیزی ص۸٦ (۲) گردیزی ص ۸٦ ابن اثیر ج۹ ص۲٤۲ سبط ابن جوزی صفحه دوم از ورق ۲۱٥
(۳) ابن اثیر ج۹ص۲٤۲ (٤) ابن اثیر ج۹ص ۲٤۲
(٥) ابن اثیر ج۹ص۲٤۲ فرشته درص ۳۲ کتاب خود این جنگ را قدری تفصیل داده ، واگرچه ناممکن نیست ولی نویسندگان قبل ازوی ، آنرا تائید ننموده‌اند . بدین سبب من از ذکر آن صرف نظر کردم .
(٦) ابن ظافر صفحه اول ازورق ۱٥۱ سبط ابن جوزی صفحه اول ازورق ۲۱٦ (۷) ابن اثیر ج۹ص۲٤۲ فرشته ص۳۲
(۸) گردیزی ص۸٦ فرخی صفحه اول ازورق ۲۰ وصفحه اول ازورق ۲۱ ابن ظافر صفحه اول از ورق ۱٥۱ بعضی قسمت های این بت به‌مکه وبغداد فرستاده شد ـ وبرخی بمقابل مسجد جامع غزنه وقصر سلطان انداخته شد. رجوع به البیرونی ج ۲ص۱۰۳ وابن ظافر صفحه اول از ورق ۱٥۱
(۹) ابن اثیرج ۹ص ۲٤۲ قراربیان روضه (ص ۷٤۱) این قیمت تنها حصهٔ سلطان وخمس تمام غنایم بود . چون دینار آنوقت ازحیث وزن ۸، ٦٤ گرین بود ، پس قیمت تخمینی این غنایم ، ۱۰ ملیون و ٥۰۰ هزار پوند سترلنگ میشود. (۱۰) ابن جوزی صفحه دوم ازورق ۱۷٥ فرخی صفحه اول از ورق ۲۰ وصفحه اول ازورق ۲۱ ابن ظافر صفحه اول ورق ۱٥۱ برعلاوه میگویند این آتش به خود قلعه نیز سرایت کرده آنراپاك بسوخت .

بنای عودت بغزنه گذاشت (۱) ـ وچون درهم شکن بت سومنات ، عالم هنود را سراسر متأثر ساخته بود ، مقارن این آوان ، روسای جوار در تحت ریاست «پرم دیوا» راجهٔ «آبو» (۲) جمع آمده برای انسداد راه سلطان از گردنهٔ باریکی که بین کوهای «اراولی» وخلیج «کچ» کائن بود ، حرکت نمودند . سلطان برای کناره جوئی از سنگ ، از راه غربی تر ازمیان «کچ» و«سند» (۳) گذشته بطرف شمال رفت تاآنکه بشاخهٔ کم آب بحیرهٔ واقع بین «کاهتیاوار» و«کچ» (٤) تصادف نمود وبرین مانع وقعی نگذارده اسپ خود را درآب انداخت وقشون نیز ازوی تعاقب کرده همکان محفوظانه بساحل دیگر رسیدند (٥) وقتی «بهیم پال» از تقرب سلطان اطلاع یافت ، قلعهٔ «کنته کوت» که دران پناه برده بود فرار اختیار کرد . سلطان قلعه را تاراج نمود (٦) وازمیان «کچ» خط سیر خویش را تعقیب کرد (۷) ـ در ینجا یکی از معتقدین بت سومنات که وظیفهٔ راه بلدی را بعهده داشت ، به انتقام بت سومنات ، سلطان را از بیرایه بجائی رسانید که بکلی خشك وبی آب بود . سلطان پس از زحمت ومایوسی چندروزه ، بالاخره موفق شد که قشون را ازانجا کشیده و سالمانه به سند برساند (۸)

سلطان بعدازین به منصوره (۹) حرکت نمود . «خفیف» (۱۰) حکمران قرمطی منصوره ، فرار کرده ازدریا عبور وبه نخلستان پناه برد . سلطان چندی از صاحب منصبان خودرا به تعاقب وی گسیل داشت وآنها اردوی «خفیف» را محاصره واکثر از همراهانش را مقتول نمودند (۱۱) . سلطان پس ازین راه خودرا برامتداد

---

(۱) در وصایای نظام الملك وروضه وفرشته آمده که سلطان موقع عودت ، درسومنات نائب الحکومه مقرر نمود ، ولی ماخذ مستند ، این نکته را نه نگاشته . صاحب «گزیتر بمبئی» (ج ۲ ص ۶۰۷) نیز بغلط نوشته است که سلطان درسومنات نائب الحکومه تعیین کرد . (۲) گردیزی ص ۸۷ «گزیتر بمبئی» ج ۱ قسمت ۱ ص ۱۶۸ (۳) گردیزی ص ۸۷ فرخی صفحه دوم ازورق ۲۰ (٤) گردیزی ص ۸۷ ابن اثیرج ۹ ص ۲٤۲ (٥) فرخی صفحه دوم از ورق ۲۰ فرخی برعلاوه میگوید سلطان بدو روز از آب عبور نمود . وعلاوه ازعساکر ، زیاده از ۲۰۰ هزاراسپ وشتر ودیگرحیوانات بارکش نیز بگذشت . (٦) فرخی صفحه دوم از ورق ۲۰ ابن اثیر درج ۹ ص ۲٤۲ علاوهٔ میگوید که قلعهٔ مزبور بفاصلهٔ ٤۰ فرسخ (قریب ۱٤۰ میل) از سومنات وقوع داشت . (۷) فرشته (ص ۳۳) میگوید سلطان از ینجا به «انهلواره» رفت . ولی این بیان با بیانات گردیزی وفرخی وابن اثیر تناقض دارد .

(۸) فرخی صفحه اول ازورق ۲٥ عوفی ص ۱۷٦ ازورق ۱۷۹ مجمع الانساب صفحه اول ازورق ۲۳۹ طبقات ناصری ص ۸۲ فتوح السلاطین صفحه دوم ازورق ۳۸ نیزرجوع شود به گزیتر بمبئی ج ٥ ص ۱٤ (۹) منصوره بمحل سابق شهربرهمن آباد بفاصلهٔ ٤۳ میل بشمال مشرق حیدر آباد درعلاقهٔ سند ، بنایافته بودرجوع به «مطالعهٔ آثارعتیقه هند» و«راپورسالانه» ازسنه ۱۹۰۳ تا ۱۹۰٤ ص ۱۳۲ ومابعد . (۱۰) فرخی (صفحه اول ازورق ۲۱) یگانه نویسندهٔ معاصر سلطان است که نام حکمران مزبور را نگاشته نیزرجوع شود به ایلیات وداوسن ج ۱ ص ۲۱٦

(۱۱) فرخی صفحه اول ازورق ۲۱ ابن اثیر ج ۹ ص ۲٤۲ درتحفة الکرام (ایلیات وداوسن ج ۱ ص ٤۸۲) مسطوراست که عبد الرزاق وزیر سلطان محمود ، «بهکر» وسوستان وتهته رافتح کرد واعراب را ازهند اخراج نمود . مگرمأخذی برای تصدیق این مدعا ندارد وهیچیك ازوزرای سلطان ، عبد الرزاق نام نداشته .

دریای سند دوام داده بطرف ملتان رفت . ولی بباعث شوره زار بودن راه وخصومت اقوام « جات» که باطراف راه سکونت داشته ساقهٔ لشکر سلطان را مورد حمله قرار دادند ، قشون سلطان دچار تکالیف ومشقات زیادی گردیده واکثر ازعساکر وحیوانات بارکش تلف شد (۱) . سلطان پس ازین سفر دراز وخسته کن، بالاخره در ۱۰ صفر ۴۱۷ ه (۲) (مطابق ۲ اپریل ۱۰۲۶ ع) به غزنه رسید .

سوق الجیشی، سلطان به‌سومنات ، یکی از بزرگترین کارنامه های عسکری در تاریخ عالم اسلام محسوب میگردد. خبر این فتح ، سرتاسر دنیای اسلام را فرحت ومسرت بخشید . خلیفهٔ بغداد ، عناوین و القاب افتخاری بسلطان وفرزندان وبرادر اوعطا نمود (۳) ـ وسلطان مانند دیگر قهرمانان ودلیران دوران ، و جهۀ داستانی بخود گرفته ونویسندگان مابعد دراطراف نام‌او ، قصص وحکایات تصوری ساخته ، خواستند اورا درعین حال، پادشاه وجنگجووانمود کنند بت سومنات ازهم ریخت و برباد رفت ،ولی نام محمودرا ابدی گذاشت (۵) .

۹ـ سرزنش جات‌ها

در اوائل سال ۴۱۸ ه (۶) مطابق (مارچ ۱۰۲۷ ع) سلطان بقصد تنبیه قوم جات (۷) که قشون وی‌را در اثنای عودت از سومنات اذیت کرده بودند ، ازملتان حرکت نمود . وتصمیم گرفت باایشان دردریا مقابله کندوبرای این‌مقصد فرمود . ۱۴۰۰ کشتی بسازند ودر

---

(۱) گردیزی ص ۸۷ (۲) ابن اثیر ج ۹ ص ۲۴۳

(۳) گردیزی ص ۷۷ و ۸۸ سلطان محمود بلقب « کهف الدوله والاسلام » و مسعود بلقب « شهاب الدوله وجمال المله » و محمد بلقب « جلال الدوله وجمال المله » و یوسف بلقب «عضد الدوله ومو ید المله» ملقب گردید .

(٤) دیوان «رنچوجی امرجی»، دیوان ریاست «جوناگد ه» درکتاب خود موسوم به «تاریخ سورته» (ترجمه برگس ص۱۱۱) میگوید : وقتی سلطان بت سومنات را ویران نمود ، مهارجه «مند لکه » بقدری ازان متأثر شد که‌بمعیت «بهیم‌دیوا»، راجهٔ گجرات به‌تعقیب سلطان شتافت .... مسلمین درجلو ایشان تاب نیاورده فرارکردند واکثر ازانهارا هنود بقتل رسانید. چون آفتاب طالع راجه افول نمود، شاه محمود بحسرت و اضطراب روبفرار نهاده جان بسلامت برد ـ مگراکثر ازهمراهانش تعقیب ودستگیر شدند .... ـ این‌بیان درهیچیك ازکتبی‌که‌تا کنون وجود دارد ، دیده نشده دروغ محض است .

(٥) گردیزی ص۸۸ تقریباً کلیه نویسندگان متاخره که‌ازین لشکرکشی ذکر می‌کنند تاریخ وقوع آن‌را ۴۱۷ هجری (۱۰۲۶ع) می‌نویسند . ابن‌اثیر(ج۹ص۲۴۳)سهواً این‌لشکرکشی رادنبالهٔ لشکرکشی سومنات می‌خواند .

(٦)بقول‌البیرونی (ج۲ص۱۰۴)این‌جاتها «لنگه» (آلهٔ‌تذکیر) را میپرستیدند. ایلیات وداؤسن (ج۲ص۴۷۷) سهواً آنها را ساکن کوها «جود» یعنی کوهای نمك پنجاب گفته‌اند. بقول «برگس» (مطالعهٔ آثار عتیقهٔ هند غربی ج۲ص۱۹۴)جاتهای‌مزبور همان بهتی های مقیم «بهت‌نیر» بودند که‌به سند هجرت کرده بودند . موسیو « رینود » درکتاب« خاطرات هند» ص۲۷۲ (ایلیات وداوسن ج۲ص۴۷۷)فقرهٔ را از ابن‌اثیر اقتباس نموده بدین مفاد که جاتهای مذکور ریاست منصوره را مورد هجوم قرار داده وحکمران مسلمان آنرا مجبور به‌ترك مذهب نمود . ولی دراصل کتاب ابن‌اثیر ، چنین فقرهٔ دیده نشده .

هریك ، سه نیزهٔ آهنین یکی در پیشرو ودو درپهلو نصب کردند ودر هر کشتی ۲۰ نفر تیر انداز ماهر جاداشت وعلاوه از تیر وکمان وسپر بابمهای دستی وگلوله های نفت نیز مجهز بودند . اینچین سفاین مذکور بردریای سند بآب افتاد (۱) .

جاتها نیز ترتیبات بزرگی برای محاربه گرفته عیال واموال خود را درجزیرهٔ دور دستی واقع دریای سند نقل داده وبرحسب منقول ۴۰۰۰ کشتی (۲) مجهز و حاضر ساختند . سلطان راه قسمت بالای دریای سند را باکشتی ها مسدود ودو دسته سوار را بهمرای فیل ها بمحافظت سواحل برگماشت . هردو دسته سفاین باهم مصاف داده جنگ مدهشی درگرفت . جاتها مردانه می جنگیدند ، ولی اکثر از کشتی های آنها که بکشتی های مسلمین تصادم میکرد ، بعث نیزهائیکه در کشتی ها نصب بود ، چپه وغرق شده (۳) درنتیجه شکست خوردند . وبعضی ازانها که خواستند فرار کنند ، بمجرد رسیدن بساحل ، مورد حملهٔ ترکمانهائیکه سلطان درانجا برگماشته بود ، قرار گرفته ، واپس بمیان دریا رانده می شدند . فاتحین شکستی هارا تامواضعی که اشیای گرانبهای خودرا پنهان نموده بودند ، تعاقب کرده اکثر ازایشان را مقتول وغنایم بسیاری بدست آوردند .

سلطان در اوائل تابستان ۴۱۸ ه (۴) (جون ـ جولائی ۱۰۲۷ ع) بغزنه برگشت .

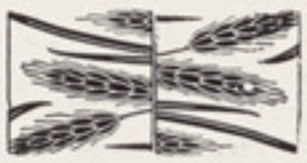

---

(۱) گردیزی ص۸۸ (۲) درتعداد کشتی مبالغه معلوم میشود . (۳) گردیزی(ص۸۹) . ولی فهمیدن این مسئله مشکل است که چگونه مسلمانها بدون چپه شدن کشتی های خود، کشتی های دشمن را چپه میتوانستند ؟ (۴) گردیزی یگانه مأخذ معاصر سلطان است که شرح این لشر کشی را نگاشته. فرخی نیز اشارهٔ بران نموده می گوید :

من شکار آب مرغابی و ماهی دیده‌ام تو در آب امسال شیران سیه کردی شکار

مسابقهٔ دویدن

دویدن درجملهٔ ورزش های آزاد اهمیت بزرگی را کسب کرده است زیرا این شطارت در عین زمان بذات خودهم قابل استفاده بوده زندگانی امروزه مشق و ممارست تیزدوی را خیلی لازم میگرداند. خوشبختانه ورزش دویدن نیزدر جملهٔ دیگر انواع سپورت مورد توجه قرار گرفته واخیراً ازطرف ریاست اولمپیك مسابقهٔ برای دویدن ترتیب گردیده و دران عدهٔ ازورزشکاران جوان دعوت و شامل شده بودند. میدان دویدن عبارت از جادهٔ دارالفنون ازحد قصر بزرگ و نقطهٔ ختم آن کلوب عسکری بود که متجاوز از ده کیلو متر ازهم فاصله دارند. درموقع مسابقه نسبت بهوضعیت اجرای رسم دویدن، از طرف ریاست المپیك نگرانی لازمه بعمل آمده طوریکه درعکس دیده میشود یك موتر و یك موتر سایکل ویك اسپ سوار همراه مسابقه کنندگان درتمام طول خط مذکور حرکت میکردند. درین مسابقه جناب عمراخان ازتولی سواری قطعه مربوطهٔ مکتب حربیه قهرمان دویدن (ملاحظ شود درعکس) نمره اول برآمده ویك نفس فاصلهٔ ۱۰ کلومتر را بقدم (بگری) طی کرده است. عکس پائین قهرمان مسابقهٔ دویدن را بادیگر شاملین مسابقه، بعد از رسیدن به کلوب عکسری نشان میدهد.

اسلام او افغانستان

اول فتوحات داسلام په افغانستان کی

په قلم د جناب اورا دالدینخان
عضو دپښتو ټولنی

ددی عاجزبنده په اټکل دافغانستان د تاریخ روښانه کول د هری جنبی څخه او په هرعصر کښ چه وی په استناد دوثایقو اومنابعو ددی وطن داولاد لمړی اومهمه وظیفه بلل کیږی . نوځکه دوطن فاضل لیکونکی د مختلفو جنبوڅخه دوطن په تاریخ کښ بحثونه کوی او کړی دی . دخپل مملکت دتاریخ زوایائی روښانه کړیدی .

زه هم غواړم چه دمعتبر وعربی منابعو څخه څو کرښی ولیکم ، او داسلام اول عصر په افغانستان کښ چه په حقیقت کښ دوطن د تاریخ یوه مهمه حصه ده ، بیان کړم ، اوپـه فتوحاتـو د اسلام دفرزندانو په افغانستان کښ څه بحث وکړم ددی مسئلی دتوضیح دپاره باید لمړی دګوندیانو او همسایه ممالکو لږڅه احوال بیان شی .

ترڅو چه محترم لوستونکی د افغانستان پـه واقعاتو په ښه وجه سره پوه شی ، که څوك غواړی چه دافغانستان له قدیم تاریخ او پخوانی حال نه خبر شی . په سالنامـه دسنه ۱۳۱٤ کښ دی دمـولانا یعقوب حسن خان مقاله مطالعه کړی . پس له هغی څخه شاهی سلسله د کوشانیانو چـه دکانشکای کبیر اخلاف و په افغانستان کښ ئی حکومت کړیدی

هیاطله په حدود دسنه ٤٢٠ میلادی دوسطی آسیانه را وواته اوټول افغانستان ئی قبضه کړ . او همدارنګه په هندوستان کښ ئی خپلو فتوحاتو ته وسعت ورکړ . کوشانیانو هغه سختو دافغانستان ته پناه ویوړه اوهیاطله ومرکز دحکومت خپل بلخ باد غیس او بامیان ونیوه .

پس له هغه نه هیاطله وپه حدود دسنه ٥٦٣ـ ٥٦٧ میلادی کښ په اثر داتحاد دترکانو په هندوستان کښ هم دهند دحکمرانانو په مینځ کښ یواتحاد تشکیل شوچه په نتیجه دهغه کښ هیاطله تباه شو په حدود ودسنه ٥٢٨ میلادی کښ پس له سقوط د هیاطله وڅخه کوشانیان پاچایان چه ګلګیت اوچترال ته ئی پناه وړی وه ګندهارا « موجوده مشرقی » ته راغلل ، اوخپل حکومت ئی بیرته قایم کړ .

داسی معلومیږی چه دافغانستان اوسیدونکو هم دخپل پادشاه دلاس لاندی یواتحاد وکه . اود ترکانو دکمك سره هیاطله مغلوبه شو .

په ایران کښې ساسانیانو حکومت کاوه ، اوپه وسطی آسیا کښې ترکان جاګیر شو او د هیاطله ومنصب ئې اشغال او خپل حکومت ئې قایم کړ . مقدس دین داسلام دعربو څخه ظاهر شویدی . هادی برحق محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم ټول عرب یوی نقطی ته را واسته پس له وفات دهغه نه فرزندانو داسلام په تبلیغ ، اوپه اشاعت داسلام کښې شروع وکړه چه په نتیجه کښې عربو دشرقی روما شهنشاه ته شکست ورکړ ، شام ، فلسطین ، عراق عرب ئې په خپل لاس کښې راواسته اومصر ئې هم فتح کړ .

په عین زمان کښې ایران ئې کاملاً تسخیر کړ . په آوانو د فتوحاتو داسلام په ایران ، او وروکی آسیا ، او مصر کښې جغرافی یا سیاسی کیفیت دافغانستان پدی لاندی ډول سره وه .

دافغانستان دمحالاتو پاچایان

دغرشستان(۱)(برازنده) دزابلستان(فیروز) دشاه کابل (کابل شاه) دبامیانو (شیربامیان) دسیستان او رخج اوبلاد داور (رتبیل) وه په شمال خواد هندو کش چه هرات ، بوشنج ، اوبادغیس دی (برازان) وه .

دپاس مطالعی څخه معلومیږی چه داسلام داولو فتوحاتو په وخت کښې ، په افغانستان کښې طوایف الملوکی وه علاقه دبلخ اودهرات ، وغیره پسه لاس دساسانیانو کښې وه . په جنوب خواد هندو کش کښې بوخو محلی حکمرانان ووچه پاس ذکر شویدی .

عرب و روسته له فتح دغربی دایران اوسیستان څخه افغانستان ته متوجه شول ، یزدجرد له عربانو څخه وتښتیده ، دایران نه ئې بلخ ته پناه روړه ، او کوښښ درلود چه هغه تللی او بایللی تخت بیالاس ته راولی .

لکه چه ددی مطلب دپاره له خاقان دترکو اوپاچاد چین څخه ئې دلاندنی تفصیل په ډول امداد وغوښت . لښکر داسلام ، دخان سره ملاحظه وکړه که چری دښمن ته مهلت ورکړی شی ، نو ورځ په ورځ به قوی اوخموښزد وړاندی تللو به مانع اوحایل شی . نو دافغانستان داشغا لولو دپاره ئې په هرات باندی حمله وکړه اوقبضه کړ .

دهرات خلق له پیشرفت دعربانو څخه وبیریده داسلام دلښکر تابع شول ، افغانستان په عصر دخلافت دحضرت عمر «رض» او دحضرت عثمان « رض » نظر وینا د ابن اثیر ج۳ و ٤ ـ ته فتح شویدی ، لکه چه په عصر دخلیفه دوم کښې احنف بن قیس دابن عامر له خواچه سپه سالار دجنګ وه په سنه ۱۲ هجری کښې دلښکر په قوماندانی په لیار دطبسین دخراسان مملکت ته داخل شو او ولایت دهرات ئې په زور اوپه جنګ سره ونیو صحار بن فلان عبدی ئې په هرات کښې والی مقرر کړ؛ اوپه خپله احنف سره دمکمل لښکر مروشاهجان ته لاړ ، اوعبدالله ابن شخیر ئې په ولایت دنیشاپور مقرر کړ ، اوحارث بن حسان ئې دسرخس په خواولیږه . یزدجرد له بیری دحملی داحنف څخه له

(۱) غور وهزاره جات .

خاقان له ترکانو اوله پاچادچین څخه ئی استمداد دلښکر وکړ چه داحنف سره جنګ وکوی. پدی موقع کښ ډیر لښکر له کوفی څخه په امداد داحنف راورسیده، یزدجرد له تهیؤ اواقداماتو داحنف څخه خبر شوله مروڅخه بلخ تد و تښتیده.

احنف د کوفی لښکر په یزدجرد پسی و استاوه اوپه خپله احنف هم روسته تر لښکر بلخ ته ورغی، یزدجرد له بلخ څخه په تښتیته دسین څخه پوریوت دبلخ فتح دمسلمانانو نصیب شوه، او هغه خلق دمسلمانانو دحملی څخه تښتیدلی و وبیر ته راغله له احنف سره ئی له حدود و دنیشاپور څخه تر تخارستان پوری عقد دصلح وکړه احنف له بلخ نه مروروز ته متوجه شو، او ربعی بن عامر ئی دتخارستان والی مقرر کړ. احنف (رض) په مرو روز کښ دخاقان سره جنګ بنا کړ.

دترکو داقاعده وه چه اول به ئی یوسپور چه لیزه به ورسره وه اونغاره به ئی وهله، توره به ئی پرغاړه وه ددښمن مخی ته ور لیزه پس له یوه ساعته به ئی بل سپور په همدی ډول لیزه همدا رنګه دری سواره ساعت په ساعت پدی پاس ډول سره ددښمن مخی ته لیږل.

دغه روځ چه داسلام او دخاقان دجنګ او دمقابلی ورځوه احنف (رض) دسبا په وخت کښ دخاقان لښکر ته نیژدی یوځای کښ غلی کیناست چه دخاقان دلښکر ترتیبات اوحسیات وګوری. هغه وچه په وخت نمرخاته کښ یوسوردلښکر څخه راووت نیزه ورسره وه توره ئی په غاړه نغاره ئی وهله، چه احنف ته راورسیده، احنف (رض) دهغه سره جنګ بنا کړ اومړ ئی کړ، همدا رنګه هغه دویم او دریم سپور. احنف (رض) له هغه ځایه روان شو خپل لښکر ته راغی، او دراتلو دلښکر دخاقان انتظار ئی درلود.

خاقان په ډول دخپل معمول سره وروسته له هغو دری سپرو څخه په عزم دجنګ دخپل لښکر سره را روان شو چه هغه ځای ته راغی اوخپل دریوار سواره ئی مړه ولیده، خاقان پوه شو او دائی نښه دبد مرغی ونیوه او وی ویل چه دا جنګ به نتیجه نشی را کولی نوجنګ ئی پریښود او بلخ ته ئی مخه کړه له سین څخه پوری وت.

دفارس خلق په نسبت دهغو خزانو چه دیزدجرد په لاس کښ وی له هغه سره برخلاف شول ځکه چه دخلق وخیال داوه چه داسلام لښکر تابع داری قبوله که نود یزدجرد نه ئی پشتنه وکړه چه یزدجرد څه خیال لری، هغه په ځواب کښ ورته وویل چه یا به چین ته لاړ شم، اویا به خاقان ته پوری وزم.

دفارس خلقو په خپل مینځ کښ داسی ترون وکړ، چه دمسلمانانو عهداووفااو دین موږ ته معلوم دی اوچین اوخاقان عهد اووفا نه لری، او بل داچه په پردی مملکت په اسارت سره ژوندون ډیر بددی له هغه ژوندانه څخه چه دبل چاداثر لاندی په خپل مملکت کښ یو.

نوهرکله چه یزدجرد له دی مملکت څخه چین یاخاقان ته ځی، نودغه خپلی خزانی هغه

ته نه ور کوو . هاغه وچـه دیزدجرد سره ئی جنگ بنا کړ ، په نتیجه کښ هغه خزانی ورڅخه واخستی ، ، اویزد جرد پـه نیښته خـاقان ته لاړ ؛ اوله هغه ځایه فرغانی ته لاړ ؛ ترخلافت دحضرت (عثمان) پوری په فرغانـه کښ وه کوم وخت چه یزدجرد له سین څخه پوری وت هغه قاصد چه دپاره داستمداد دلښکر دچین پاچا ته ئی لیږلی وه دهغه سره په عین لارمخ شو ، یزد جرد وروسته له ملاقات نه ، وپښتید ، قاصد په ځواب کښ ورته وویل چه پاچا دچین وروسته ستاله کاغذ دکتلو څخه ، زماڅخه ئی د لږوالی اود ډیروالی داسلام دلښکر ، اودسلوك اوداطاعت دهغو په نسبت دخپلو افسرانو اوپابندی په امورو دمذهب کښ ، اووفا په عهداو په پیمان سره پوښتنه وکړه په ځواب کښ می ورته وویل چه داسلام لښکر په نسبت دلښکر دیزدجرد ډیرلږدی لیکن ثبات دهغو په میدان دجنگ کښ ډیرزیات دی ، اوسلوك اوانقیاد دهغو دخپلو افسرانو سره له حده زیات دی ، اوپابندی په دین اومذهب او وفا په عهد سره په انتها درجه سره متانت او مراعات لری .

پس له هغه دچین پاچا بوکاغذ په ځواب ستا کښ ولیکه چه مضمون دهغه دادی . مالره مناسب وو چه ستاد مرستې دپاره می دومره لښکر درلیږلی وای چه یوسرئی تاسره وای اوبل سری په چین جهاله کښ وای .

لیکن ماچه ستاله قاصد څخه معلومات وکړه نو یقین می راغی چه داسلام لښکر چه پدی صفتو نو سره موصوف دی . که په الوز ولودیوه غره عزم وکړی هم کامیاب به شی . او که چیرته درا تلو لار چین ته پیدا کړی ، ځما پاچائی به هم قبضه کړی . بهتره داده ترڅو چه لښکر داسلام تاپه جنگ اومدافعی سره مجبوره نکړی ته هغوی په جنگ سره مه مجبوره وه .

او احنف (رض) بوکاغذ داسلام دلښکر دفتوحاتو ، اوخاقان اویزد جرد دماتی حضرت عمر (رض) ته ولیږه حضرت عمر (رض) دمدینی خلق را جمع کړه اول ئی خطبه ولوسته ، اوبیا ئی ورته وویل چه پوه شی چه خدای تعالی تاسی دفارس ، اوخراسان مالکان کړی . چه خدای پتاسی باندی از مایښت کوی ، چه اعمال ، اونیات ، اوتبلیغات ستاسی تر کمی اندازی پوری ښه دی .

نو بایده دی چه ددی لوی نعمت قدر اوشکریه چـه هغه عبارت دی د فارس او د خراسان دفتوحاتو څخه غافل نشئ . اوداسلام په حقوقو کښ ډیر پابند اوسی ، عدل ، او انصاف پری نیږدی نه چه په مثل دفارسیانو ، اوخراسانیانو ، میده اومغلوب شی . ولی ځکه چه بره ځما په خرابی ددی ملت خاص په سبب دتقلید ، اوپیروی ددی ملت ده په نقش قدم دنورو ملتو سره .

اوپه عصر دخلافت دحضرت عثمان (رض) کښ عبدالله ابن ربیع حارثی ئی دبو مکمل لښکر سره سیستان ته ولیږه . ربیع ورسته له څو ورځو حدودو دسیستان ته داخل شو ، اودزالق په ښارئی

حمله وکړه او فتح ئی کړ. او ډیر مالونه ئی په لاس راغله بیائی له هغه ځای څخه حرکت وکړ د کرکویه ښار ته ورسیده هغه ښار ئی د صلح په ډول سره ونیو او د زرنج ښار ته متوجه شو.

کوم چه د روشت ښار ته ورسیده د هغو خلقو سره ئی سخت جنګ وکړ حتی چه مسلمانانو نه څه تلفات ورسیده، لیکن په پای کښ هغو خلقو ماتی وکړه او ډیر خلق د هغو څخه په قتل ورسیده او د روشت ښار ئی په جنګ سره فتح کړ.

قوماندان دلښکر چه ربیع وله هغه ځای څخه ناشروز او شروازته لاړ او هغه خلق ئی تابع کړه په کومه موقع کښ چه قوماندان زرنج ته راغی د زرنج خلق ئی محاصره کړه. څو ورځی وروسته مرزبان د زرنج صلح وغوښته او څه شرایط د صلح ئی د جانبینو په مفاد قوماندان ته وړاندی کړه ربیع یو سیاس سړی و د مرزبان درخواست ئی منظور کړ، او خپلو نوکرانو ته ئی حکم وکړ چه د زرنج د خلقو مړی راوړی، او شجاعان د اسلام دی په یوه مړی باندی کشنی او پربل باند د تکیه وکوی. دلښکر ځوانانو هغسی وکړه د زرنج مرزبان چه دا معامله ولیده هك پك شو، او له ډیری بیری د صلح شرایط د قوماندان په مرضا قبول کړه، پدی شان چه زرمره یونه د هر یو سره یو یو جام د سرو زرو د فدئی په ډول قوماندان ته تسلیم کړی. قوماندان له زرنج څخه روان شه، سنارو د ته لاړ، د سنارو د خلقو سره ئی جنګ وکړ پر هغو غالب شه.

له هغه ځایه بیرته زرنج ته لاړ، یو نیم کال د زرنج په ښار کښ واوسیده. په دغه ګړز او ګړوز، او اله ګوله کښ د سیستان څخه ئی څلویښت زره خلق وینول.

د سیستان د مملکت ښارونه

زالق، کرکویه، هیسوم، زرنج، روشت، باسورد، قرنین.

وروسته له هغه ربیع. د سپه سالار د ملاقات د پاره عراق ته لاړ، او یو سړی پر خپل ځای خلیفه مقرر کړ. وروسته له لږو ورځو د زرنج خلقو د هغه خلیفه د متابعت څخه ئی سرواخیست.

حسن بصری، چه د ربیع منشی و ابن عامر ته ئی د دی حادثی اطلاع ورکړ، ابن عامر چه سپه سالار د جنګ و، عبدالرحمن بن سمره بن حبیب بن عبدالشمس ئی د سیستان د خلقو د تسخیر د پاره ولیږه او د سیستان خلق ئی په دوه زره مره یونو، او دوه ملیونه درهم په ډول د جزئی سره مجبور کړل. په همدی مرحله کښ ئی کابل، او زابلستان فتح کړه، او بیا زرنج ته لاړ کم وخت چه د حضرت عثمان (رض) خلافت مختل او مغشوش شه، عبدالله ابن عامر دویم ځای په سنهٔ ۴۲ ه کښ عبدالرحمن د سیستان خلقو ته مقرر کړ، او بعضی اشراف لکه عمر بن عبدالله بن معمر وغیره په معیت د عباد بن حصین، سره دیو مکمل لښکر په نسبت د ماتولو د عهد، او د مرتد کیدلو د سیستان د خلقو راولیږل. هغه وچه سیستان ئی فتح کړ او بیا له هغه ځای کابل ته راغی، د کابل خلق ئی څو میاشتی په ښار کښ محاصره کړل په پای کښ ئی د کابل د ښار دیوالونه

دمجانیقو په ذریعه سره وران کړ ، د دیوال دورانیدلو په اثر عبادبن حصین د کابل د خلقو سره ټول شپه په جنګ او په قتال سره بوخت و .

کړوخت چه د کابل خلق په مدافعی سره قادر نشو ، نوسبائی مال د جنګ په ډول ، کابل دبناره راوواته ، او تښتیده .

دافغانستان ولایات

بست ، (۱) رخج، (۲) کابل ، زابلستان ، طبس، قهستان، (۳) هرات ، بادغیس ، بوشنج ، (٤) تخارستان ، تالقان ، بلخ ، خلم ؛ (٥) اونوریه ص۳ـ۳٤ ـ۳۸ دالممالك والمسالك دابن خردادبه کښ ، دمالئی اوخراج ورکولو دافغانستان دمملکت دسنه ۲۱۲ هجری حدود وکښ وروسته دغور ، اوتحقیق څخه معلومه شویده چه مالیه اوخراج دافغانستان دولایاتو پدی لاند ډول سره دی . دمورق دقر اوخراج چه رخج ، بلاددداور ، زابلستان ، چه سرحد دتخارستان شپږ ملیونه اوه لکه شپږ اویازره (٦٧٧٦٠٠٠) درهمه و ـ .

د قهستان ـ اوه لکه اته او یازره اته سوه اتیا (٧٧٨٨٨٠) درهمه و ـ چه په نامه دخراج ددی جملی څخه جامی اومیوی اونور جنسونه په اندازه دیولك اویوشت زره اته سوه نه اویا (١٢١٨٧٩) درهمه و ـ دبادغیس ، څلور لکه څلویښت زره (٤٤٠٠٠٠) درهمه و ـ دهرات اسفزار (٦) ، اسدیا اندح ، (۷) لس ملیونه یو لك اوه شپیته زره (١٠١٦٠٠٠٠) درهمه و ـ جنس شیان دهغی جملی څخه په اندازه دڅلور سوه څلور پنځوس (٤٥٤) درهمه و .

دبوشنج ـ پنځه سوه نهه پنځوس درهمه و (٥٥٩) اوغله اوجنس شیان په اندازه د نهه اتیا زره اویوسل وڅلور پنځوس (٨٩١٥٤) درهمه و ـ طالقان ـ بویشت زره څلور سوه (٢١٠٤٠٠) درهمه و دغرشستان (٨) ـ یو لك اوشپږ زره (١٠٦٠٠٠) درهمه و دفاریاب (٩) پینځه پنځوس زره (٥٥٠٠٠) درهمه و ـ دجوزجان (میمنه) یو لك اوپنځوس زره (١٥٠٠٠٠) درهمه و ـ دختلان ـ د بلخ دسعد حره ـ او غرونو دسعد حری ، یو لك او دری (١٩٣٠٠٠) دپاسه څلور نیم شلی زره درهمه و دخلم دولس زره دری (١٢٣٠٠) سوه درهمه و دقیرغوش ، څلور زره (٤٠٠٠) درهمه و ، دسمنجان (١٠) دولس زره شپږ سوه (١٢٦٠٠) درهمه و ـ دریو شاران ـ لس زره (١٠٠٠٠) درهمه و ـ دبامیانو پینځه زره (٥٠٠٠) درهمه و ـ دشغنان څلویښت (٤٠٠٠٠) زره درهمه و ـ دواخان شل زره (٢٠٠٠٠) درهمه و ـ دمندجان دولس زره (١٢٠٠٠) درهمه و ـ دکابل لس ملیونه او پینځه لکه درهمه و (١٠٥٠٠٠٠٠) ـ درهمه و او د کابل څاروی یوزر سره و ـ چه دهغو قیمت شپږ لکه درهمه و ـ

---

(۱) مشهور بقلعه بست قندهار درساحل هلمند. (۲) قندهار . (۳) درعلاقه هرات دردورهٔ اسلام شهر معروفی بود.
(٤) درموضوع قریه زنده‌جان حالیه هرات است . (٥) تاشقرغان حالیه . (٦) سبزوار شهر محزوبه .
(۷) ولایت سند . (۸) غور وهزاره جات . (۹) دولت آباد . (۱۰) ایبك

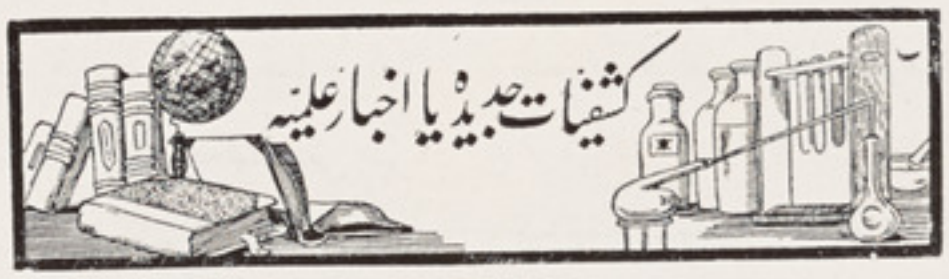

پرواز خانمهای روسی

در ماه ستمبر سال جاری خانمهای روسی والانتیا گریز ودو بوا، پولیناسی پنکو ومارینا راسکو، پرواز ماسکو تاشرق اقصا را تکمیل نمودند خانمهای مذکوره فاصلهٔ ۵،۹۴۷ کلومتر را بلا توقف در ۲۶ ساعت و ۲۹ دقیقه پرواز کرده ریکارد بین المللی پرواز بلا توقف خانمها را که درسال جاری درشهر لیون یك خانم فرانسوی بوسیلهٔ طی مسافهٔ ۴،۱۵۰ کیلومتر قائم وطی کرده بود شکستاند ند .

پولینا اسی پنکو خانم هوا باز روسی قهرمان پرواز زنانه

امروز اسم خانمهای روسی اکثریه درفهرست ریکاردهای جدید بین المللی که وقةً فوقةً قائم شده است دیده میشود. چندی قبل برین اتحادیه وبین المللی پرواز هوائی پرواز پولینا اسی پنکو ومارینا راس کوه آوویرا لوما کورادرخط سباستو پول ارشانژ ثبت کرده - وتنها اسی پنکو قبلاً شش ریکارد بین المللی را قائم نموده است بر علاوه در ماه می ۱۹۳۸ - او باراس کو اولوما کا متحداً ریکارد دوام پرواز بین المللی را شکستانده اند این پرواز در فاصلهٔ ۱؛۷۹۴ کلو متر و ۲۱۳ متر صورت گرفته است .

در ماه می ۱۹۳۷ - اسی پانکو تا ارتفاع ۸،۸۶۴ متر اوج گرفته که تا کنون هیچ یکی خانمها ازان بلند تر نرفته است . اتحادیهٔ هواپیمائی بین المللی نتیجهٔ دو پرواز دیگر را

که بتوسط اسی پنکو دریك جهاز هوائی اجراء شده است نیز درج کرده .

خانم مذکوره ارتفاع ۷،۶۰۵ متررابا ۵۰۰ کیلو گرام وزن وارتفاع ۷،۰۰۹ متر را بایك طن وزن اجراء نمود .

جهاز یك بالهٔ دیگر یکه بتوسط گرزودو بوار انده شده است ۲۸ کیلو متر پیش قدمی نموده و در همین قسم یك طیارهٔ دیگر گرزو دوبواوماریتا را سکوا یکجای فاصله ۱،۴۴۴ کلو میتر و ۷۲۲ متر بین ماسکو واکتی یوبنسك راطی نموده اند .

جشن تأتر دراتحاد شوروی

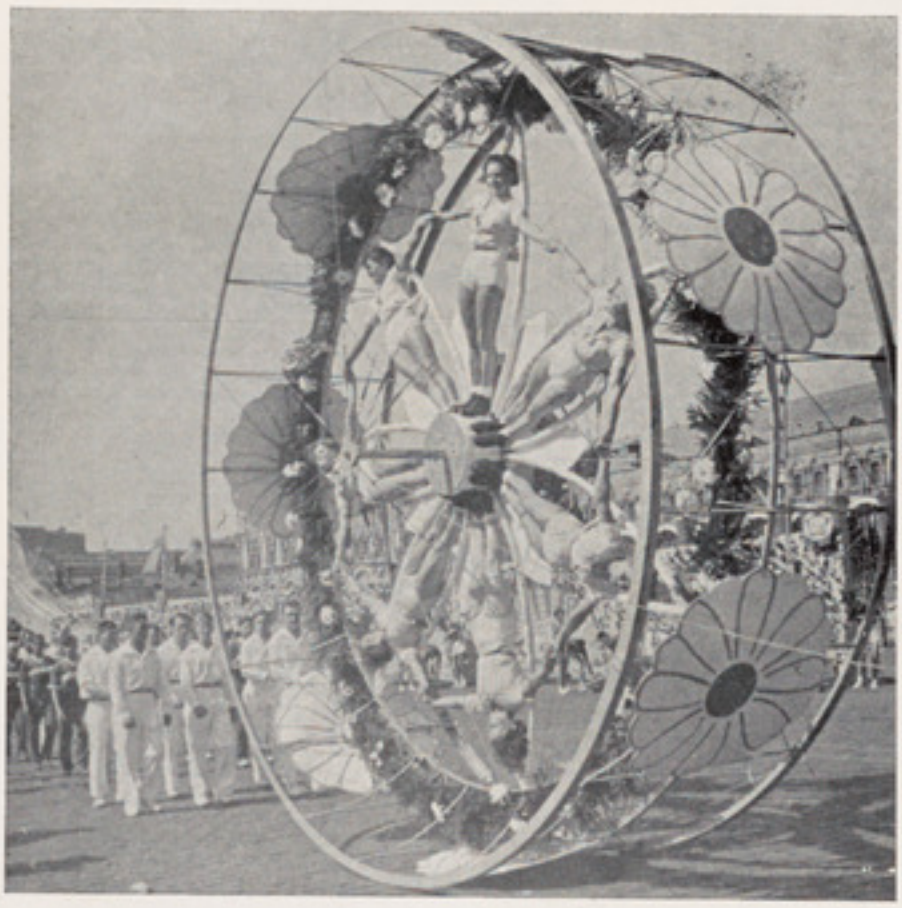

عکس بالا یك منظره از جشن تأتری را در اتحاد شوروی نشان میدهد . عرادهٔ که می بینید تماماً ازگل ساخته شده ویك نمونهٔ تزئینات فن تأتربشمار میرود .

روز وشب چیست ؟

دونتیجهٔ متضاد است که از ترکیب حرکت وضعی زمین بانور آفتاب حاصل شده است، اگر کرهٔ ما متحرك نبود خورشید چون ثابت است دایماً در نصف کرهٔ زمین روز بود و در نصف دیگر شب ،شب جز حالتیکه در نصف کرهٔ زمین از فقدان نورآفتاب حاصل شده چیز دیگری نیست.

برای اینکه از حرکت زمین مطلع شویم ،از گلوله ای کوچك سوزنی را عبور میدهیم وبین دوانگشت آنرا حرکت میدهیم ، سوزن محوررا نشان میدهد ودر نقطهٔ که عرضاً درمقابل دو انتهای سوزن قرار گرفته عبارتند از دوقطب .

نقاط مختلف کرهٔ زمین در آن واحد دارای روز یاشب نمیشوند بلکه بتفاوت از آنها مستفید میگردند . مثلاً درساعتیکه در پاریس ظهر است یعنی آفتاب عموداً بر آنجامیتابد ، چون ممالك مشرق قبل از فرانسه از سایه خارج شده و پیش ازآن داخل آفتاب شده اند درهمان موقع ظهر پاریس ، در وین یکساعت و ٤ دقیقه کم از ظهر گذشته ، ودرسوئز ۲ ساعت،ودرطهران ۳ ساعت دربخارا ٤ ساعت ، دردهلی ۵ ساعت علی هذا تمام ممالکیکه دوروی یك خط ساعتی واقع شده اند درآن واحد دارای یك ساعت معین اند . خطوط ساعتی طولی هستندوباقطب اختلاف دارندوقتیکه درپاریس ظهر است در همان زمان درتمام خطیکه از قطب شمال بقطب جنوب میگذرد ظهر میباشد واین خطازپاریس به بورژ، کارکاشن ، پارسلین الجزیره، کامیا (در جنوب افریقا) میگذرد .

عالم مطبوعات

گـــــل نورس

یا

دیوان عبدالقادر خان ختك

چون افکار بزرگ مولود دماغ های بزرگ است لذا آثار و گفتار بزرگان هم بزرگ میباشد واین بزرگی بحدیست که دست یغما گر زمان هم از یغمای آن عاجز بوده عوض آنکه آنرا بباد تاراج داده محو ونابود کند به احتیاط تمام در موزیم های گرانبهای خود محفوظ و برای تنبیه وایقاظ انسال بعد نگاه میکند وگاه گاهی هم جوانمردی وعطوفت بخرج داده وسری نزد بزرگان متتبع ومحقق خم نموده دربی بها وذخیرهٔ یکتای خود را تقدیم میکند ازانجمله است دیوان عبدالقادر خان ختك که تقریباً دوصدو پنجاه سال ازان میگذرد وامروز ازخزانهٔ پوشیدهٔ زمان برآمده طبع وبنظر ما میرسد .

خواهید پرسید که عبدالقادر خان کیست ودیوان اوچیست ؟

عبدالقادر خان ازخاندان علم وادب پښتونهای ختك پسرپدر شعر وادب پښتو قوماندان شجیع ، سیاست مدار دانا ، حکیم دانشمند ، فیلسوف عاقل ، سردار وخان بزرگ پښتون خوشحال خان ختك است و هم او فیض یا فتهٔ مکتب فیض مکسب پدر بزرگوار خود است که قدم بقدم پدر نامدار خودرا تعقیب کرده درآتش وحدت ملی وحب وطن دوستی سوخته است وبملت وقوم درس خودی ویکجهتی می آموزد .

عبدالقادر خان نیز مانند پدر بجرم آزادی ووطن خواهی از دست آز پرست مغل ازوطن جدا و نفی بلد شده آواره و سرگردان دشت ها وجنگل های هند بوده است وبیادوحب وطن بلبل وار نالیده است ودیوان مردفیکه مشتمل برتقریباً سه ونیم هزار بیت ودارای مضامین اجتماعی ، اخلاقی ، سیاسی وبزرگی ، تصوف راستی ، حب وطن وازادی است درین مسافرت

وجدائی از وطن آبائی ازسینهٔ گل‌زدهٔ اومانند تنور شعله وار شراره کرده است (۱) وحقیقت و ابتکاریکه خاصهٔ شعر و ادب شعرای نامور پښتونهاست باصنایع وبدایع شعری در کلام اومزج بلکه اساس کلام اوست .

این دیوان دونیم صدسال در کنج خفا و گم نامی بحال مسوده بوده عوام از ان آ گا هی نداشتند ، چندی قبل به عرض و درخواست جناب فاضل دانشمند عبدالحی خان حبیبی مدیر طلوع افغان از حضور ع ش ، سر دار محمد داؤد خان نائب‌الحکومه وقوماندان عسکری قندهار که ذات والای شان یکی ازمر بیان ترویج ونهضت پښتو وافغانیت است طبع آن منظور و زحمت تصحیح وطبع آن بر ذمهٔ دانشمندحبیبی صاحب مقرر شده بود اکنون بهٔزحمت وتصحیح معزی الیه ازروی دو نسخهٔ قدیمی بقطع مناسب باخط و سلیقهٔ پسندیده از طبع بر آمده و در دست رس عوام گذاشته شده است .

جناب فاضل حبیبی شرح حال مفصل شاعر نامدار را باسبك وروش شعری او در اول دیوان نوشته که تنها شرح حال مذکور بذات خود درنظرهوشمندان گنجیست نایاب وتمام نکات واصطلاحات ولغات دیوان مذکوررا جابجا شرح وتفسیر کرده است .

حقیقتاً جناب فاضل حبیبی باین هدیه بزرگ وسوغات سترگ خودکه مانند پرعنقا نایاب وزیورطبع نپوشیده بود وشوقمندان ودلباخته گان ادب پشتو پروانه وار بیافتن یك غزل وبرهر گل وخار میگردیدند تمام افغانهارا مرهون این هدیهٔ ملت دوستی وادب پروری خود نموده فضل وزحمت کشی خودرا درراه نهضت افغانی وافغانیت اثبات کرده اند ومابه هموطنان وشوقمندان علم وادب خوشخبری ومژده میدهیم که این گل نورس رابقیمت شش افغانی ذریعهٔ چك بانگ ملی یك آن اولتر قبل ازانکه خبراتمام آن برسد از دائرهٔ طلوع افغان بدست آورده کتاب خانه های خودرا بآن زینت دهند .

سال دهم اتحاد خان آباد

جریدهٔ اتحاد خان آباد که بمقصد تنویرافکار اهالی ولایت قطغن وبدخشان تاسیس یافته وهفته وار بامضامین مختلفهٔ مفیده در شهر خان آباد نشر میابد اخیراً داخل دهمین مرحلهٔ حیات خویش گردیده است . مابمناسبت تجدید سال این جریدهٔ وطن به جناب فاضل سید محمدخان مدیر وسائر همکاران آن تبریك گفته موفقیات جدیدی را برای شان تمنا داریم تا نشریات خویش رادرسایهٔ نهضت تازهٔ مطبوعاتی که خوشبختانه درمملکت جریان یافته بیش ازپیش مفید تروجذاب تربگردانند .

---

(۱) علاوه بر دیوان مذکور که دارای تالیفات و تصانیف متعدد است که در مجله های کابل و شرح حال او که در ابتدای دیوانش از طرف مصحح و طبع کننده وناشر دیوان مذکور جناب فاضل عبدالحی خان حبیبی نوشته شده است مفصل ذکر شده .

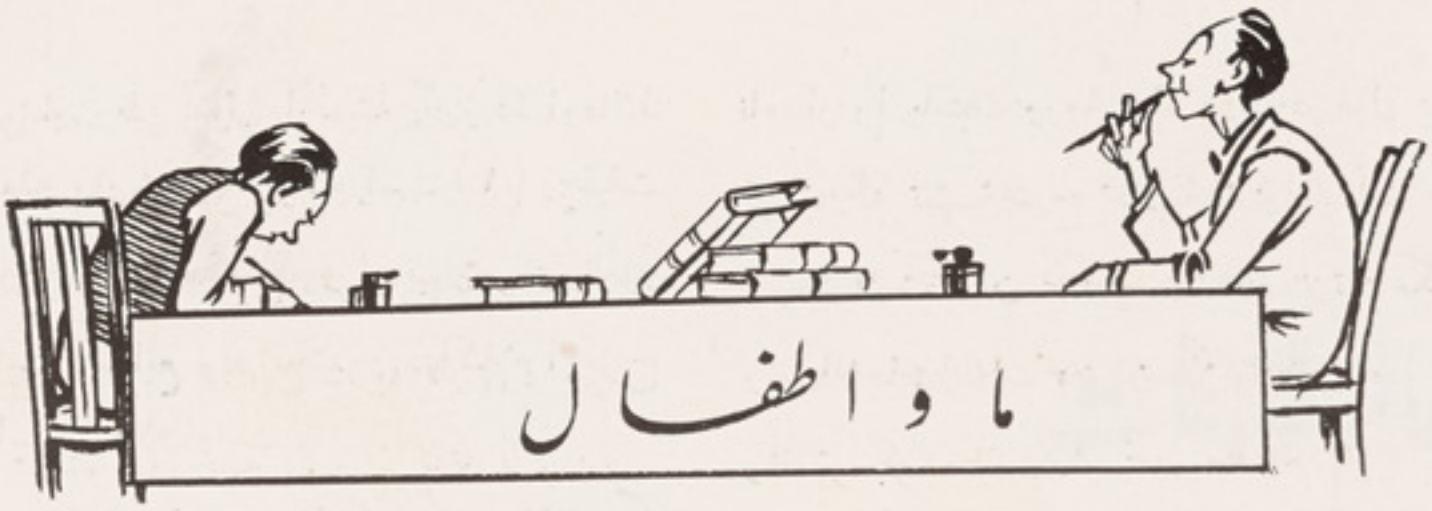
ما و اطفال

ددی مجلی لوستونکی به حبروی چا دوطن په نوی عرفانی نهضت کښ د مکتبوو روشاگردانو لویه برخه اخستی ده او د موجوده فکری جنبش په نسبت یی خصوصاً د پښتو په برخه کښ خاصه مینه ښکاره کړیده له دغه کبله د کابل مجله هم د دوی د دغه مینی ښه استقبال کوی او دخپلو پاڼو یوه برخه د مکتبو د کوچنو شاگردانو د ځوانو مغزو د افکارو د پاره ټاکی چه د دی طبقی د ښی علاقی او پاکو عواطفو مظاهر د خپل ځان د ښکاره کولو د پاره یوه وسیله پیدا کی ضمناً موږ یقین لرو چه په دی وسیله سره به نوی امداد دغه ملی او عرفانی جنبش ته چه له ښه مرغه په مملکت کښ جریان لری ورسیږی :

آقای عبدالرزاق خان متعلم رشدیهٔ سوم حبیبیه

خوانندگان این نامه ملتفت شده خواهند بود که در نهضت عرفان جدید وطن، شاگردان خورد سال مکاتب سهم زیادی گرفته و علاقه مندی مخصوصی نسبت به جنبش فکری حاضره مخصوصاً در قسمت پښتو از خود نشان میدهند از این رو مجلهٔ کابل نیز از این دلچسپی آنها استقبال نیك کرده، یك حصه از اوراق خودرا برای درج تراوشات دماغهای جوان این دسته شاگردان خورد سال مکاتب تخصیص میدهد تا مظاهر حسن علاقه و عواطف پاك این طبقه وسیلهٔ برای خود نمائی خویش پیدا کند. ضمناً ما یقین داریم که باین وسیله امداد تازهٔ به جنبش ملی و عرفانی جدیدیکه خوشبختانه در مملکت جریان دارد، خواهد رسید.

دوطن مینه

له طبع څخه دآقای عبدالرزاق خان دحبیبی ددریمی رشدی متعلم چه په اثر ددغه شعر ئی دع، ج وزیر صاحب معارف له خوا انعام اخستی دی :

ای ځلمیه کړه خدمت دخپل وطن تل ئی ساته له غلیم اوله دښمن

پښتون تل پخپل وطن دی سرور کړی
دغیرت میدان ئی تل له نورووړی

ته هم ځان پخپل وطن باندی قربان کړه
د نیکو نوم دی تازه بیا په جهان کړه

که ځان نه کړی په وطن باندی فدا
نه به کړی د جنت حوری ته پیدا

یا به غازی ددی همت په لاری راسی
یا به شهید په شهدا و که حساب سی

ددغو دووځخه یوه لار تا ته باید ده
دا ثابت په شریعت ده

د احمد شاه توری ته گوره
د هندوستان فاتح را وختی ځماوروره

نادر شاه چه دغه قصد دنجات وکی
پردی لاری ئی بیا جشن نجات وکی

دی فاتح د ټول افغانستان سو
د پښتنو د سر تاج روان سو

بیا شهید په شهد اوکه حساب سو
دی سردار د ټولو شهدا سو

زموږ ټولو اله ظاهرشاه خان ته ښه وگوره
مکتبونه ئی تاسیس کړه پرهر لوره

د پشتو منتخبات

ښاغلی مدیر د نشریاتو !

زما په خیال دبی سروبی یاد شعرویلونه ، انتخاب ښه دی ، ځکه چه د ځینی محترمو ادباء انتخابونه په مجله کښ وینم اوز ماد تشویق سبب کیږی ، ځکه چه نور و پخوانی شاعرانو داسی داسی مضمونونه ویلی دی که ډیرموده هم دهغی نه تیرشی بیاهم تازه دی او لوستونکوته شوق ورکی . اوماهم وغوښت چه ځنی ابیات ته وړاندی کړه اوغواړم چه نور ومنتخب شوی افراد وړاندی وکم ، چه وگوری که دچاپ آړو ، « د کابل » په شریفی مجلی کښ نشر وی . « محمد حیدر گرندی »

ښادی هر چیری دغم په اندازه وی
دهغه به څه ښادی وی چه بیغم وی .

چه مدام دبل وعیب ورته نظر کړی
خدای دخپل عیب ولی ناخبر کړی .

« عبدالرحمن »

پښتون تل داسلامی خدمت دپاره
په شرف او په عزت او وقار راغی .

« گرندی »

له جاهل سره جاهل په جواب رسی
ده دسپی په څرمن منع دسپی داره .

« حمید »

زه هلك هم افسانه وم له عالم بیگانه وم
چه داخل دعشق په صف شم دتهمت دتیر هدف شم .

« دولت »

نن بیا هسی د گلزار په نندارهٔ ځم
چه له یاره سره خوش همکناره ځم

« احمد شاه بابا »

هغه څوك چه خوری مړی دخپله لاسه
د حاتم منت نژدی په ځان د پاسه
« ق خادم »

چه وحدت دژبی راسی په وطن کښ
دا اساس د ترقی او ښه معیار دی
« زیری »

دکافر گل وپه ښان کږه سوی
چه راسمیږی روځ به نیمه تیره وینه
« زیری »

هر هلك چه وی هښیار و هنر مند
د مکتب د قواعد و وی پابند
ترجمه «ق خادم»

هغه یار و اشنا نشته
چه پری حق د یاری یاد کړم
« حمید »

چه دمنی بادرا والوت سو خزان
روز خو ورك دخزند وسوه په میدان
« ا ، ا ، ر »

ساړه را غله گرمی ولاره په ارمان
دسړ ونو جوند را غله پر میدان
« نوری »

ښه ده ښه ده دا دنیا
چه توشه ده د عقبی
« رحمن بابا »

ظلم وجور د مفسدانو
دپښتون کله هیر یږی
(اخلاص)

د فلك آسیا په دور ځما د ستر گو
چه دیار په فراق درو می گرزیده کا
« عبد القادر ختك »

شنه چمن کښ به په گلو خزان راشی
چه په باغ کښ بورا گان کړوی تل
« الفت »

چه په درد باندی اخته وی کمه عضو
ستر گی ژاړی نا علاجه صبح و شام
(ق خادم)

« احمد شاه بابا » خادم دملك ملت و ،
په استو گه یی روښان قندهار راغی
« گړندی »

سلیمی څه عجب رهبر دی د دنیا او عقبی
څراغ دعلم تل په لاس دمسلمانان کامزه
«سلیمی»

متفرقات

اعطای نشان معارف

به جناب ملك الشعراء

استاد فاضل ملك الشعرا

یکی از مراسم عرفانی مؤثر یکه درماه گذشته بعمل آمدعبارت از اعطای نشان درجه دوم معارف به جناب فاضل قاری عبد الله خان ملك الشعراء مبصر ادبیات فارسی درانجمن ادبی بود . اسم و مقام علمی وادبی این استاد دانشمند درتمام طبقات معروف بلکه در خارج مملکت نیز بسا اشخاص وموسسات ایشان را میشناسند . زیرا جناب ملك الشعراء درظرف سی سال گذشته درحیات عرفانی وادبی مملکت خدمات خوبی کرده درین مدت بطورلا ینقطع در رشته های تعلیم و تربیه ، ادب ونویسندگی خدمت نموده اند . بطوریکه برقسمت بزرگ طبقهٔ موجوده حق استادی دارند جناب قاری صاحب پس از آنکه مدت ۲۲ سال درمکاتب عالی مرکزسمت معلمی راداشتنددربدو جلوس اعلیحضرت غازی محمد نادرشاه شهید، نظر به کبر سن از معلمی معاف وبحیث عضو درانجمن ادبی مقرر شدند چنانچه از آن وقت به بعد درپرورش ادبای جوان وترقی دادن قریعهٔ ادبی درمملکت مشغول کار میباشند سپس درسال ۱۳۱۵ نظر به همین خدمات اخیره لقب ملك الشعراء از حضور اعلیحضرت همایونی بایشان داده شده واز طرف دیگر درضمن توسعهٔ تشکیلات انجمن ادبی مقام مبصر ادبیات فارسی بایشان تفویض گردید و بالاخره درین اواخر به نسبت تکمیل سیومین سال خدمات معارفی حضرت ملك الشعراء ، باثر عرض وزارت معارف ،

از حضور اعلیحضرت معظم همایونی پادشاه عرفان پرورما نشان درجه دوم معارف به ایشان اعطاء وع ' ج سردار محمد نعیم خان وزیر معارف نشان مذکور را در ضمن یك مجلس خاصیکه دران مامورین عالی رتبهٔ وزارت معارف وانجمن ادبی حاضر بودند ، در سینهٔ حضرت ملك الشعراء آویختند .

مانسبت به این موفقیت بزرگ که در حقیقت عبارت از صورت گرفتن مهمترین آرزوهای منسوبین شعب علمی وادبی میباشد بحضور جناب استاد فاضل قاری صاحب تبریکات صمیمانه عرض کرده ضمناً لازم میدانیم از عرفان پروری های فرداول مملکت وسائر رجال حکومت متبوعهٔ خویش که یك نمونهٔ آن همین مراسم فوق الذکر است ، مخصوصاً یاد آوری نمائیم .

نشان درجهٔ دوم معارف

نابود نشود

دانش گنجی است شایگان که نابود نشود و خرد جامهٔ نوینی است که کهنه نگردد .

سپاسگذاری

سپاسگذار بر کسی که با تو نیکی کند ونیکی کن با کسیکه ترا سپاسگذار باشد .

نادان

نادان زمینی است که گیاه ازان نروید و درختی است که برگ و بار ندهد .

گوش فرادار

گوش فرادار تا دانش آموزی و زبان در کش تا تندرست مانی .

«از اندرز های انو شیروان »

بسم الله الرحمن الرحیم

نمره ۵۰۱

تاریخ (۱۵) ماه شعبان ۱۳۵۷

(۱۷) برج میزان ۱۳۱۷

نادر شاه افغانستان

پیرو دین متین اسلام

ما

محمد ظاهر

بفضل الهی پادشاه مملکت افغانستان

نظر بمراتب احساسات وخدماتیکه از عالیقدر قاری عبدالله خان ملک الشعرا در راه ترقی امور عرفانی وطن معروض افتاده معزی الیه را باعطای نشان ذیشان (درجه دوم معارف) قرین اعزاز وافتخار فرمودیم.

کابل: قصر دلکشا: بتاریخ ۱۷ میزان ۱۳۱۷ امضا شد

یادداشت‌های سودمند

لکه های موبل های لاکی

باصافی نرم وتیل خاك تمام لکه ها بدون استثناء به سهولت دور کرده میشود .

دور نمودن کویه ازموبل های پشمی

اگر کویه درموبل‌های پشمی داخل‌شده باشد بابخار سرکه به آسانی دور کرده میشود دریك ظرف بزرگ گلی تا ٤ر٣ آن سرکه پر کرده شود یك اوتو یا آهن داغ دران داخل‌شود برای اینکه بخار بالای تمام موبل تقسیم شود دستمالی برآن هموار گردد .

پاك نمودن موبل های چرمی

ازتمام گوشه هاو درزهاخاك پاك کرده شود بعدازان بایك اسفنج پاك وآب صفا که کمی سرکه درآن مخلوط شده باشد شسته شود پس ازان بامو یك ازمحلولی که از سفیدی تخم وتیل مهیا شده باشد برموبل‌ها مالش کرده شود .

پارچه هائی لباس که برق پیدا کرده باشد

با آب زلمیاك برس شده دستمالی همچنان مرطوب بالای آن هموار شده واتو کرده شود تاخشك گردد .

چوکات‌های آئینه وتصویر چگونه پاك کرده شود ؟

با آب شیر گرم که دران الکحل زلمیاك حل شده باشد با دستمال نرمی چوکات آئینه وتصویرات پاك کرده شود بعدازان خشك کرده وجلا داده شود .

آئینه‌های خیره چگونه صفا میشود ؟

آئینه با تیزاب نمك آبگین مالیده شود برای اینکه بدست ضرری نرساند پارچهٔ بالای آن هموار شود بعد ازان فوراً با آب صفا شسته وبا تباشیر جلا داده شود .

چوکات‌های طلا کاری که دودزده باشد .

با الکحل آبگین مالیده وبا فلانل جلا داده شود .

شستن جورابهای رنگه

درصابون آب شیر گرم الکحل زلمیاك مخلوط نموده وجورابهاراشب در آن بگذارند بعدازان با آب گرم شسته شود .

دور نمودن لکه‌ها از دست

لکه ها باسرکه شسته شده وبعد ازان . چند قطره گلیسرین برآن مالیده شود .

لطیفهٔ شاعرانه

مولینا ساغری ازولایت ساغر ودرسلك شعرأ شهرهرات ومعاصر مولینا جامی بود ودر خدمت مولینا عبد الرحمن جامی تقرب تمام داشت وایشان گاه گاه باوی مطایبت میکردند. وقتی این دو بیت در حق وی گفتند.

ساغری میگفت دزدان معانی برده اند
هر کجادرشعر من یك معنی خوش دیده اند
دیدم اکثرشعرهایش رایکی معنی نداشت
راست میگفت آنکه معنی هایش را دزدیده اند

این ابیات شهرت گرفت. چون بر ساغری خواندند متغیر گشت و پیش مولینا جامی آمده گله آغاز کرد. ایشان جواب دادند که ما گفتیم «شاعری میگفت، کاتبان و ظریفان آن را به اندك تحریف «ساغری» ساختند من چکنم؟ «از سفینه خوشگو»

هوشیاری رجب خان

- خیر باشد؟
- حمام نمره میروم
- بخاری راچه میکنی!
برای خود آب گرم میکنم

عاقبت سادگی اطفال

طفل کوچك (به پدر کلان خود میگوید): بابه جان، بگیر از این میوه های من چیزی بخور.

پدر کلان: - بچیم نمیدانی که رمضان است ومردم روزه دارند.

طفل:- پس چرا آغایم پیشتر همراه مانان خورد؟

بلای فراموشی

کاتب حاضری : ـ آقا زود باش امضاء کن که دیگر نفری انتظار دارند .
کاتب دیگر : به بخشید . . . نام من . . . نام من . . . فراموشم شده .

حل معما های منقوش

ضرب المثل های وطنی که بصورت کاریکاتور رسم شده بود ، چون مثل‌های مذکور دربین عموم به پیمانهٔ وسیعی مروج وزبان‌زد است ، لهذا عدهٔ زیادی به‌حل آن موفق شده و کتباً صورت حل را فرستاده اند. بنابران به درج یکی ازاین صورت های حل که بواسطهٔ خانمی صورت گرفته و ضمناً تشریحات اخلاقی مفیدی را نسبت به ضرب الامثال مذکور دربردارد ، ذیلاً اکتفاء میکنیم :

۱ ـ اگر دنیارا آب بگیرد مرغابی‌را تابندپایش

و این در وقتی گفته میشود که شخصی بخواهد بی تعلقی و بی پروائی خود یا کسی دیگررا در یك قضیه ثابت نماید .

۲ ـ آب تا گلو بچه زیر پای .

مقصود این جملهٔ حکیمانه آنست که درزمانه انسان تاوقتی رعایت دیگران را مینماید که برای خودش ضرر جدی نرسیده باشد وهمینکه ضرر حقیقی رامتوجه خود دید اولتر منافع دیگران را فدا میسازد .

۳ ـ برف بام خود رابربام همسایه می اندازد .

و این در موقعی استعمال میشود که شخصی الزام راجعه به خود را بر دیگری بار کنند .

٤ ـ کور یکبار عصای خود را گم میکند .

این ضرب المثل بیشتر درموقعی استعمال میشود که شخص میخواهد از فریب مکرری که کسی باو میخواهد بدهد آگاهی خود را نشان بدهد .

٥ ـ با ماه نشینی ماه شوی با دیگ نشینی سیاه شوی .

این مثل اخلاقی و اجتماعی برای اثبات تاثیرات رفیق و همنشین است بر انسان که همنشین نیك را بماه و همنشین بد را به دیگ سیاه تشبیه کرده است .

« گلالی کبیر »

یک ساعت ورزش دماغ

«همانطوریکه جسم محتاج ورزش است ، دماغ نیز به ورزش و تمرین احتیاج دارد و امروز همانقسمیکه به سپورت جسمانی اعتنای زیادی مبذول میدارند مردمان دنیا به ورزش دماغی نیز اهمیت خاصی میدهند و روی همرفته تاثیرات ورزیدگی دماغ در تقویهٔ قوای عقلانی کمتر از نتائجیکه سپورت های جسمانی درپرورش جسم دارد ، نمیباشد .

از ین رو نظر به شوق و دلچسپی زیادیکه خوانندگان مجله به معماها و لغزهای تفریحی از خود نشان میدهند ، سر ازین شماره قسمت جداگانهٔ را برای درج مسائل و معماها و همه قسم لغزها وچیستان ها وغیره که هم جنبهٔ ورزش دماغی و هم شکل تفریحی داشته باشد در مجله باز کردیم » .

مرغانچهٔ رجب خان

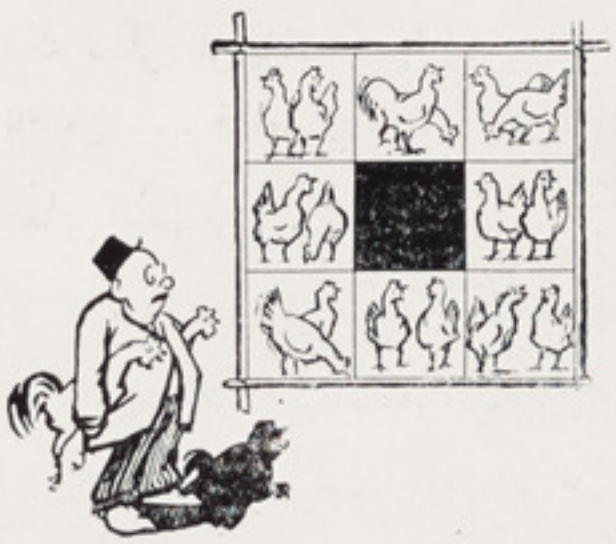

رجب خان به ریاضی خیلی شوقمند است یك مرغانچه دارد که دارائی ۸ خانه میباشد ودر هر خانه دو مرغ دارد که جمله ۱۶ مرغ میشود. و هم خانه ها را اگر عموداً یا افقاً حساب کنیم عدد مرغ ها ٦ میباشد. مگر اینك رجب خان دو مرغ دیگر هم میخواهد برعدهٔ آنها علاوه بنماید امابقسمیکه هرگاه عموداً یا افقاً آنرا حساب کنیم باز هم عددمرغ ها از ٦ بیش نباشد .

باغچهٔ رجب خان

باغچهٔ مدور فوق را توسط سه خط راست که از یك کنار قطر الی دیگر کنار کشیده شود بطوری تقسیم کنید که هفت خانه ازان بعمل آید ودر هر خانه دو نوع گل باشد

معمای منقوش

مسئلهٔ جمع

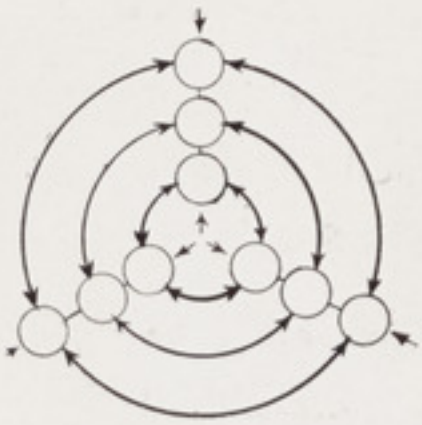

عددهای از یك الی نه را بهمه دائره های کوچك فوق چنین تقسیم بنمائید که ازهرطرف که تیرها نشان داده شده جمع شود، حاصل جمع (۱۵) باشد

هرکس که این معما هارا حل کند ازطرف انجمن یك جلد سالنامه برایش تقدیم خواهد شد .

زیری رایگان

یك تعداد شماره های سال دوم جریدهٔ هفتگی زیری که هرشمارهٔ آن علاوه بر قسمتهای ادبی دلچسپ خود شامل یك درس پښتو (از ابتداء) نیز بوده ومجموعهٔ آن بحیث خود آموز کارداده میتواند ، در شعبهٔ نشریات انجمن ادبی برای استفادهٔ شوقمندان زبان ملی حاضراست وبصورت رایگان توزیع میشود . کسانیکه آرزوی بدست آوردن مجموعه های مفید مذکور را داشته باشند یك آن اولتر به شعبهٔ نشریات مراجعه فرمایند .

تذکر به مشرکین محترم مجله

احتراماً باطلاع آن دسته مشترکین محترم که تاکنون وجه اشتراك خودهارا تحویل نفرموده باشند ، میرساند که چون سال روبآخر است لطفاً در کار سازی وجه مذکور بذریعه رسید قطعی خزانه شعبهٔ توزیع مجله را ممنون و از مشکلات حسابیه نجات بخشند .

غلطنامه

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۱	۱۰	چه دهر	چه هر
۱۵	۲	۱۱	محمدصوفی	محمد عوفی
۱۹	۱	۱۲	این متأخرین	متأخرین
۳۰	۱	۲۲	نغمه عندلید	نغمهٔ عندلیب
۳۸	۲	۱۹	جود	جو
۳۹	۲	۸	سریع الفهم	سریع الهضم
٤۲	۲	۱٦	(بیا ریسمان ستی)	بیاستی (ریسمان)
٥٥	۱	۳	ستی بی	ستهٔ بی
»	۲	٤	نود مردگ	نود مرگ

ترتیب الفبائی فهرست کتب درصفحهٔ ۳٥ بعضاً غلطاست قارئین محترم توجه داشته باشند .

تصحیح لازم

در صفحهٔ (۸۱) مجلهٔ ۹۲ که تحت عکس نوشته شده: کمال پاشا درموقعیکه بدربارصوفیه آتشهٔ نظامی بود (بلباس ترکی قدیم) اصل آن چنین است : (کمال پاشاه در زمان جهاد طرابلس بلباس عربی قدیم). همچنین درزیر عکسیکه محاذ انافارنا (جبههٔ غرب) نوشته شده درحقیقت مراد از جنگ در دانل است (صفحهٔ ۸۲) و بالمقابل در تحت عکسیکه نوشته شده مراد محاربهٔ استقلال میباشد .

یك صحنه از حیات قدیم : منظرهٔ خرید و فروش در چار سوق قند هار

KABOUL

Revue mensuelle scientifique,historique, littéraire, publiée par la section des publications et de la presse de l'Académie Afghane.

Abonnements :	ville de Kaboul	1 an	12 afgs.
	Provinces d'Afghanistan	«	14 «
	Etranger	«	10 S.

No.93 Novembre - Décembre 1938

اعلانات

سالنامه های کابل

سالنامه های سال اول و دوم وسوم و چهارم کابل وغیره آثار انجمن را ذواتیکه خیال خریداری داشته باشند بقیمت های آتی ازخود انجمن بدست آورده می توانند .

۱	سالنامه سال اول	سنه ۱۳۱۱	در کابل ۷ افغانی	در ولایات ۸ افغانی	در خارج سه کلدار
۲	« « دوم	سنه ۱۳۱۲	« ۱۲ «	« ۱٤ «	ده شلنگ
۳	« « سوم	سنه ۱۳۱۳	« ۱۱ «	« ۱۳ «	«
٤	« « چهارم	سنه ۱۳۱٤	« ۱۲ «	« ۱۳ «	«
٥	« « پنجم	« ۱۳۱٥	« ۸ «	« ۹ «	«

کلکسیون های مجلهٔ کابل

کلکسیون های سال اول ودوم وسوم مجلهٔ کابل فی جلد درکابل ۱٤ افغانی ، درولایات ۱٦ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

٦ کلکسیون های سال چهارم و پنجم و ششم مجلهٔ کابل یکدورهٔ آن در دو جلد قیمت آن در کابل ۱۷ افغانی ، در ولایات ۱۸ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

کتبیکه در انجمن برای فروش حاضر است

۱ -	الفاروق	در کابل	۸ افغانی	
۲ -	منتخباب بوستان	« «	۲ «	۳٦ پول
۳ -	آثار بودائی بامیان	« «	۳ «	۲٥ پول
٤ -	سخندان فارس	« «	۳ «	
٥ -	شعرالعجم	« «	۲ «	
٦ -	آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه	« «	۱ «	
۷ -	صنعت باختر (بفارسی و فرانسه)	« «	۱ «	
۸ -	« فضیلت		۲ «	
۹ -	مسکوکات قدیم افغانستان	« «		۷۰ پول
۱۰ -	خواطر قهرمان کبیر	« «	۱ «	٥۰ پول
۱۱ -	دکچنیانو اخلاقی پالنه	« «	۱ «	

قابل توجه نویسندگان

مسابقه درامه نویسی که سابقاً از طرف انجمن ادبی اعلان موعد آخرین آن اول قوس تعیین شده بود
خاص برای آنکه موقع بیشتری به نویسندگان وطن داده باشیم، موعد مزبور را تا اول حمل ۱۳۱۸
تمدید میدهیم. نویسندگان محترم مطابق اعلان سابق درامه های خود را در پشتو و فارسی نگاشته
تا تاریخ فوق به شعبه نشریات انجمن ادبی فرستاده میتوانند